

بهار درمه

دو نمایشنامه

هوشنگ صمدی (روشن)





صمدی، هوشنگ

بهار در مه

چاپ اول: ۲۵۳۷

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است

شماره ثبت کتابخانه ملی: ۱۰۱۷-۳۷/۴/۳۶

بهار در مه

دو نمایشنامه

هوشنگ صمدی (روشن)



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۲۵۳۷

به : عطیه

فرشته نگهبانم

سرتاسر زندگی مانند یک حیوان زخمی دایم در حال
فرار بودیم . سرانجام روزی فرا خواهد رسید که این
جانور متواری شده از پا در خواهد آمد . تنها چیزی
که از او به یادگار خواهد ماند همین یک مشت فکر
و عمل است که بطور مضحک و احمقانه‌ای کار
خودش را در سیر زندگی انجام داده است . درست
مانند همین کاری که الان دارم انجام می‌دهم .
هوشنگ صمدی [روشن]

سخن ناشر:

"بهاردرمه" شامل دو نمایشنامه است. نام کتاب از نمایشنامه نخست گرفته شده و تلاش شده است تا از صورت واقعیت به عمق زندگی نقبی زده شود. تمام بازیگران نمایش در اصل شش تن بیشتر نیستند، ولی عاقبت رد پای عامل دیگری نیز آشکار می‌شود که هر یک از بازیگران آن را به نحوی تعبیر می‌کنند. از میان آنها تنها کاس آقاست که حضور غریبه را بطور ملموس احساس می‌کند، زیرا وابستگی‌های کاس آقا به درون کومه بیشتر از دیگران است...

در نمایشنامه دوم "کربلایی یا خواستگاری"، صحبت از خواستگاری دختری است از طرف یک جوان کارمند و روشنفکر. سنتهای معمول و تنگ نظری‌های تاجرمنشانه در این نمایشنامه به باد انتقاد گرفته شده و تضادهای فکری دو نسل نیز تصویر می‌شود.

بهار در مه : ۷ تا ۸۴
کربلایی (خواستگاری) : ۸۷ تا ۱۶۰

بهار در مه

آدمها :

گل آقا خوش نیه
کوچیک خان کاسب محلی
قلی بیک یکی دیگر از همسایگان
گوهر دختری جوان
میرزاجان دست پرورده کاس آقا
کاس آقا با صلابت ،اما توانمند.
آشیخ ممدلی دعانویس
ومرگ با عمری بی نهایت و ازلی

صحنه : با ایوان کوچکی باز می شود ، کومه کوچکی است در یکی از بیلاقات کوهستانی شمال با طبیعتی کم و بیش دست نخورده ، روبرو یک پرده چرک مرد کثیف که در پشت آن را کاملاً از دید بیننده مخفی می کند ... جز در موارد ضروری مانند آمد و شدها که گاه به چشم می آید.

دو طاقچه رف مانند گلین در انتها که در داخل یکی از آن ها چراغ پایه بلند گردسوز روسی با مارک نیکلای و در دیگری یک جعبه بلند دسته دار شبیه به سبد که درون آن انباشته از انواع لوازم ضروری درودگری همچون میخ، چکش ، داس و غیره ... از این قبیل قرار دارد. سمت راست آن ته یک جعبه لکنتوی شکسته که پشت رو به دیوار تکیه داده شده و روی آن چند چند قوطی زنگ زده حبوبات چیده شده است . و جلوتر آن یک منقل آتش که چند قوری شکسته بند زده را توی خاکستر خود جای داده است .

چند چهار پایه {کتل} دست ساز بطور پراکنده توی صحنه دیده می شود . جلو دو تیرکج عمود بر زمین که تاسقف امتداد دارد و یک فانوس به آن آویزان است که با وزش باد این سو و آن سو می رود. نزدیک به انتهای دو تیرک عمودی، دو تیرک دیگر عمود بر آن بطور مایل که تا انتهای صحنه به کومه وصل می شود و باهم زاویه قائمه را می سازد ... سقف ایوان را شاخ و برگ زائد درختان پوشانده است و یک جور سر پناه بوجود آورده، کنار یکی از تیرکها کوزه آب و یک حصیر محلی که کف ایوان را مفروش کرده است،

رویهمرفته به کومه حالتی محقر و توسری خورده ای بخشیده
است . توی طاقچه رف مانند گلین سمت راست پشت چراغ لوله
لامپای قدیمی یک عکس کهنه ائمه اطهار که به حالتهای در
حالیکه عکس حضرت علی علیه السلام را احاطه کرده اند، قرار
دارد. صدای جیرجیرکها در دل شب محیط نیمه تاریک و حزن
انگیزی را القا می کند.

توی ایوان گل آقا میانه سال منتظر و متفکرانه قدم می زند. گذر
ایام در صورتش کاملاً هویدا است . اما هنوز نتوانسته است صلابت
او را از بین ببرد ... به نظر می رسد گویا توی کومه دارد اتفاق
ناجوری می افتد ... کوچیک خان کاسب محل ریز نقش که سابقه
دوستی با این خاندان را دارد و بیک آقا با قامتی متوسط دل نگران
رویداد درون کومه به نظر می رسند. تمام کومه در حالت چشم
انتظار فرو رفته است. کوچک خان پیش می آید و زل می زند به
دور دستهای تاریک ...

از دور دستها به تناوب صدای پارس سگ در تعقیب یک جانور
ناشناس که زوزه می کشد و صدای پرنده ای غمگین که مداوم
تکرار می کند ... یا حق!...

کوچیک خان

قلی بیک

گل آقا

کوچیک خان

قلی بیک

گل آقا

کوچیک خان

تو این هوا دنبال چیه ؟...

والله تو این هوا سگم از لونه اش نمیاد بیرون ...دیگه چه
برسه به آدم...

[پیش می آید تا روی ایوان ، دستش را به تیرک می گذارد و به
دور دستها خیره می شود]

..بابا این طایفه عجب پوست کلفتی دارن ...

[با لبخندی گفته گل آقارا تصدیق می کند و سری به علامت رضایت
تکان می دهد] ... چی بگم آخه ...

گم نکنه خوبه ... اینم تو این هیر و ویر ...

نه بابا ، بادمجان بم آفت نداره ...چیه ؟... دلت شور
ورداشته ؟...

[چشم می دوزد به هوا / عجب هوای گه مرغیه ...

بابا الکی خودشو خسته می کنه .. با این هوا کاری از پیش
نمی بره ... میگی نه ... واستا نگاه کن ..

میدونم بر می گرده ... اونم دست از پا آویزونتر ... تنها
خستگی راه و اشش میمونه و بس ...

قلی بیک / کفری بر می گردد/ عقل که به بزرگی و کوچکی نیست که...
چقدر بهش التماس کردیم بچگی نکن ، بذار باشه صب ...
مگه به خرجش رفت ؟...

گل آقا منم توش موندم حیرون ، رفتی تو بحرش ؟... دیگه چیزی
ازش مونده آخه ؟...

کوچیک خان ای آقا ، بیخودی خودتو به درد سر میندازی، جون به
جونش کنی قاطر چیه دیگه ...

گل آقا میدونی چه اخلاق سگی داره که ، بو ببره یکم حال خانزاده
بدتر شده میزنه به سرش ... اونوقت دوباره دیونگیش گل
می کنه ... و کاسه کوزه همه رو می ریزه بهم ...

قلی بیک پس جوری حالیش کن که زیاد سگ سگی نکنه ...
گل آقا می دونم چیکار کنم ، دیگه بعد اینهمه سال قلقلش
دستمه.

قلی بیک بازم خدایی بود که دیر وقت شد و اون نتونست بره و
اینجا موند ...

کوچیک خان ها ... کی؟... / به نظر می رسد مساله را در نیافته است /

قلی بیک گوهرتاچ رو میگم دیگه ...

کوچیک خان آهان ... /حالا قضیه را در یافته است /

قلی بیک وگنه تودل این شب دستمون به هیچ جا بند نبود

گل آقا / زل می زند توی تاریکی و بعد مثل اینکه اتفاقی دارد می افتد

انگشتش را به علامت سکوت می گیرد روی بینی اش /

آمد ... آمد ... هیس ... خدا خودش به خیر بگذرونه ...

/ با صدای بلند رو به بیرون / ... کیه ؟...

/ همانطور از راه دور ... بیرون / من !...

خودتی کاس آقا ؟...

/ از بیرون در حال نزدیک شدن / هوم ...

/ همه اهل کومه قیافه سا ختگی عادی به خود می گیرند و هرکس

بنحوی سعی می کند که خودش را به چیزی مشغول کند.

... کاس آقا از انتهای سالن تماشاچی پیش می آید ... دلمرده و پریشان به نظر می رسد . هیکل درشتی دارد ، ریش انبوهی محاسنش را پوشانده که هیبت غریبی به او می بخشد ... به نظر شکسته اما با صلابت به نظر می رسد ... بخصوص چشمانش که بطور غریبی می درخشد ، بالا پوشی از نمده تن دارد که از جلوی باز آن زنجیر فندکش که تا توی جیبش امتداد دارد دیده می شود ... کلاه نمدين زمختی به سر دارد که تا روی گوشه‌هایش را می پوشاند ... جوراب مچ پیچ پشمی به پا دارد ... رویهمرفته سر و شکلش شبیه آدمهای بیلاقاتی است ... چوبدستی به دست دارد ... تمام حالاتش می رساند باید یکی از چربداران قریه باشد . چوبدست را کنار ایوان می گذارد و با یک تکان بالا پوش نمدينش را توی ایوان پرتاب می کند . وسپس بدون توجه به دیگران روی یکی از پله های ایوان می نشیند ... آدمها به آرامی جلو می کشند]

/ با احتیاط کمی جلو می کشد و متحیرانه برای اینکه چیزی برای گفتن داشته باشد]

خدا قوت ... د... کجاس میرزا جان؟... الانه که باید اینجا باشه و زیر بال و پروستاش رو بگیره نمی بینمش؟... پس کی به کارات میرسه؟...

کاس آقا موند شهر، بهونه کرد که می‌خواد تا جورابای دستباف مادرو بهش برسونه ... فهمیدم می‌خواد شاید یه جوری بتونه برش گردونه ... واسه همین برو خودم نیاوردم... قلی بیک / که قوت قلبی پیدا کرده آب دهانش را قورت می دهد / ... چطور یه خوبی مشتی کاس آقا؟...

کاس آقا / بطور ناکهانی به سمت صدا بر می گردد... و تازه متوجه حضور قلی بیک می شود ، کمی قیافه گرفته اش باز می شود.] پس تو هم اینجایی قلی بیک خان بادکوبه ای ... صفا آوردی ... خدا رحمت کنه پدرت ، مرحوم حسینقلی خان بادکوبه ای رو ...

مرحمت‌داری بابوی همیشه ذکر خیر شما می شد. قلی بیک ... خدارحمتش کنه آدم نازنینی بود، با هم رفاقت داشتیم ... کاس آقا

خودت چطور می‌میزی؟... می‌زونی؟.. راضی بزحمت نبودیم
 قلی بیک ای... به مرحمت شما، هوس دیدار شما بسرمان زد
 ... گفتیم بیایم واسه دست بوسی و احوال پرس ...

کاس آقا / سری تکان می‌دهد و بی حوصله کلاهش را بر می‌دارد و روی
 زانوانش می‌کوبد که مقداری برف و یخ روی آن روی زمین می‌ریزد
 ... و دوباره آن را به سر می‌گذارد و بی حوصله /
 ... دیگه تعریف کن ...

قلی بیک از کجاش ؟
 کاس آقا از جا های خویش .
 قلی بیک ای به مرحمت شما می‌گذرونیم دیگه ...
 کاس آقا پس معلومه هم چین سر دماغی دیگه؟ ...
 قلی بیک به دولتی سرت کاس آقا ، چکنیم، آویزوننتیم دیگه ...
 کاس آقا بچه‌ها؟ ...
 قلی بیک دست بوسن ،...!.. کاس آقا دیگه یادی از فقرا نمی‌کنی
 کاس آقا / بیحوصله سری تکان می‌دهد /
 میام، میام... همچنین که حال خانزاده یه کم رو براه بشه ..
 یه شب واسه شبچره دو باره دور هم جمع میشیم ...
 / جلو می‌آید ، دستی به پشت قلی بیک می‌زند و جایشان را با
 هم عوض می‌کنند ... /
 / صدای پرنده ای غمگین .. و ئدر پی آن حالتی رعب انگیزی بخود
 می‌گیرد . با نگاه پرسجوگری برمی‌گردد به سمت کومه /
 / تغییرات چهره کاس را زیر نظر دارد ... پیش دستی می‌کند /
 خوبه ، بهتره کلی توفیر کرده ...
 / بر می‌گردد به سمت کوچک خان .. انگار برای اثبات مدعایش از
 او یاری می‌طلبد / مگه نه کوچیک ؟...
 آره بابا ... خیلی بهتره، تا حالام چند دفه پا شده و نشسته
 ... مگه نه قلی بیک
 ها واله... تا حالام چند دفه سر سراغ شمارو گرفته ...
 / جوری این حرف را می‌زند که شک به دل شنونده می‌اندازد /

کاس آقا

قلی بیک

/ با چهره ای گرفته مشکوک به جمع نگاه می کند /

/ مردد نگاهش را می دوزدد و رو بر می گرداند /

اگه خوبه ، پس واسه چی حواله همدیگه می دین ؟.. دیگه
چه ریگی به کفش تونه ؟...

گل آقا

بابا همش یه مختصر چاییده ... گوشتو بده من ... به بین
دیگه صدای نالشو میشنفی ؟ ... خوب همین دیگه خودش
علامت خوبیه ؟... تازشم ... گوهرم اونجا پهلوشه، پس دیگه
دل نگرونیت واسه چیه ؟...

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

/ آرام می شود / پس گوهر اونجا پهلوشه ...

ها واله ...

/ کمی صورتش باز می شود و بعد ناگهان مثل اینکه تصمیمش را
گرفته باشد بلند می شود و پاهایش را به زمین می کوبد . /

برم یه احوالی بپرسم ازش ...

گل آقا

/ به تعجیل سد راهش می شود تا جلیوش را بگیرد /

هووی ، هووی ، هووی /... کجا عموقلی ...

کاس آقا

/ مشکوک می شود / مگه نگفتی بهتره ؟... خوب دارم میرم
حالشو بپرسم ؟...

گل آقا

آخه، آخه بالانسبت مرد حسابی ... تازه تونسته یه چرت
چشماشو رو هم بذاره ... تو که نمی خوای جون به سرش
کنی ؟... / او را می کشد سمت دیگر / باهاس بخوابه تا
کوفتگی و سرما حسابی از استخوانش بریزه بیرون ...

گوهر

/ پرده جلو کومه کنار می رود و دختر میانسالی بیرون می آید . نگاه
ها به سمت او بر می گردد .. نگاه دختر نا غافل با نگاه کاس آقا
مواجه می شود به سرعت خودش را جمع وجور می کند و زیر لبی /
سلام کاس آقا ...

کاس آقا

گوهر

سلام و علیکم و رحمت الله ...

مرحمت شما زیاد .

کاس آقا خدا عمرو عزتتو زیاد کنه دختر خب ؟...
گوهر از وقتی پا شورش کردیم ... بهتره...
گل آقا [میانه را می گیرد] بفرما ... نگفتم بهتره ؟...
[کاس آقا را به کناری می کشد]
ما میگیم بهتره گوش نمی دی که بفرما ... بازم
به حرفای ما شک بیار ... [سکوت]
[کاس آقا قانع شده با سنگینی می نشیند روی یکی از کتل ها ...
کمی بعد متفکرانه دست می کند کیسه توتونش را از پر شالش
بیرون می آورد ... و بعد چپش را آرام می زند به تیرک کنار ایوان ،
هنگامی که مطمئن می شود که حسابی خاکسترش ریخته است
کمی مردد به آسمان نگاه می کند و در همانحال گوهر را خطاب قرار
می دهد]
پس تو اینجایی دختر ؟... خیالم راحت شد .
گوهر [نیم نگاهی به سایرین می اندازد]
دیر وقت شد، نشد که بریم ... موندیم با اجازه شما ...
کاس آقا خدا خیرت بده و عاقبتتو به خیرت بکنه دختر... حسابی
افتادی تو دردسر ... نکنه واسه همینه که دیگه دیر به دیر
یادی از ما می کنی .
گوهر اختیار دارین کاس آقا ... خداسایه شما را از سر ما کم نکنه
،چشم بزرگون تنگه وکنه ما که دایم اینجا پلاسیم
کاس آقا خدا پیرت کنه دختر ، مثل بچه خودم میمونی .
گوهر مرحمت دارین کاس آقا ...
کاس آقا خوب ؟...
گوهر [سرگردان و مردد بر می گردد سمت بقیه .] آب ...
کاس آقا [بر می گردد به سمت گل آقا] آب می خواد ...
گل آقا [به سرعت از کوزه گلین کنار تیرک جامی را برداشته پر می کند و
می دهد به دست گوهر ...
گوهر با اجازه شما ... [به سمت کومه رفته و داخل می شود]
کاس آقا اجرت با مرتضی علی دختر ...

/ با نگاه رفتن گوهر را بدرقه می کند ... پشت آن چپش را از کیسه
توتون پر می کند ... /

کوچیک خان

/ تسبیحی را از جیبش در می آورد و می گرداند و زیر لب شروع
می کند به دعا خواندن و فوت کردن به اطراف /

کاس آقا

/ میزان کردن توتون روی چپق را با شصت دستش تمام می کند
سپس از جیبش می کند فندک نفت سوزی را بیرون آورده و با صدای
خشکی آن را روشن می کند و می گیرد روی چپق ... چند پک عمیق
به آن می زند و دودش را می فرستد هوا ... /

گل آقا

/ به آرامی می آید سمت کاس آقا ، لحظه ای درنگ می کند و بعد
بلا تکلیف می نشیند کنار کاس آقا ... / کاس آقا ؟...

کاس آقا

/ بی حوصله / هوم ...

گل آقا

دست خالی بر گشتی ؟...

کاس آقا

... بی صاحب همین یه گل بارون رد همه چی رو شسته و
با خودش برده ...

گل آقا

کاش اونطرف آبادی رو هم می گشتی ؟... میدونی کجارو
میگم که ،امامزاد و قبرستون پشتش ... همون جایی که
یدفه ورزای کل یحیی رو پیدا کردیم ...

کاس آقا

هر جایی رو که عqlم قد می داد گشتم بجز اونجا ...

گل آقا

خوب، ... همچین که یکم هوا بهتر بشه می ریم دنبالش ..

کاس آقا

بد مصب انگار آب شده، رفته تو زمین ... چه سری یه ...
موندم معطل ...

/ چند پک عمیق به چپق میزند ... بعد چپق را می دهد به دست گل
آقا ... /

گل آقا

/ چپق را می گیرد .. با سر استینش ته آن را پاک می کند و چند پک
عمیق به آن می زند و دودش را می فرستد هوا ... /

... با بچه ها حرف تو بود ... می گفتیم ، گم نکنی خوبه ...

... اونم با این هوا ...

/ نگاه تندی به آسمان می کند / بد مصب مثل شکم بچه

می مونه ... همچین اعتباری بهش نیست که ...

کاس آقا / لېچند گنگی می زند / دیگه بعد اینهمه سال ...

گل آقا / پک عمیقی به چپق می زند و آن را بر می گرداند به کاس آقا

کاس آقا / چپق را می گیرد / همه این حوالی را مثل کف دستم می شناسم دیگه ...

گل آقا / بر منکرش لعنت ... چایی؟...

کاس آقا / بریز، بریز.. / چند پک عمیق دیگر به چپق می زند

گل آقا / اشاره می کند به کوچیک خان

کوچیک خان / متوجه شده ..تسبیح را توی جیبش می گذارد .. می آید سمت منقل که چند قوری را در خودش جای داده است .. یکی از آنها را انتخاب می کند و چند چای توی استکانها می ریزد و آرام می آورد و می گذارد جلوی کاس و گل آقا و بر می گردد ... تا برای خودش چای بریزد که نگاهش با نگاه قلی بیک که حرکات او را زیر نظر دارد مصادف می شود / ... بریزم ؟...

قلی بیک / سری به علامت رضایت تکان می دهد

دمت گرم ... بریز .. بریز ..

کاس آقا / چپقش را می زند به تیرک عمودی تا و خاکسترش را بتکاند و بعد بی حوصله آن را می گذارد لای شال کمرش و خیره می شود به دور دستها ...

کوچیک خان / یک چای می ریزد و می آورد می گذارد جلوی قلی بیک / ... تازه دمه ... دیشه، دبش لاهیجان ...

قلی بیک / سری به علامت رضایت تکان می دهد

ایاز داره میاد پایین ...حسش میکنی؟...

گل آقا / کنش را می پیچد به دور خودش / چشم می دوزد به دور دست ...

نه... این ایاز نیست که داره میاد پایین ... مه هه که داره می گیره ...

قلی بیک / تو هیچ موقع سال مه به این قشنگی گدا بهار نیست ، یه جور غریبیه ...انگار همه چی رو حل می کنه و می شوره و تو خودش گمشون می کنه .

کاس آقا

/ بطور ناگهانی بلند می شود و خیره می شود به دور دستها /
دوام نداره ... کاش زودتر سفیده بزنه ، مه هم بیاد پایین ...
کاس خیالم از بابت خانزاده راحت بشه ... ردشو می زنم و
میرم دنبالش ...

گل آقا

کاس آقا

آقر به خیر ، ایندفعه رو واسه کجا بار و بنه می بندی ؟...
/ اشاره می کند به بالا / اون بالا ... توکوهستان ... امامزاده و
قبرستون پشتش ...

گل آقا

/ چشم می دوزد به دور دستها /
تو/ این گدا بهاری که من می بینم ... گمون نمی گنم حالا
حالاها وابشه ... پشت بند داره .. مه غریبی یه ... تا حالا به
این سن و سال که رسیدیم تا حالا اینجوریشو ندیده بودیم
.... خدا خودش رحم کنه ... همچین علامت خوبی نداره ...
لعنت بر شیطون ...

قلی بیک

کوچیک خان

قلی بیک

کاس آقا

بشمر ...
تو این سن و سال ... هوای اینجوری نو بره واله ...
انگار یه دم مخصوصی داره، حس می کنی ؟...
/ ناگهان از جا بلند می شود /
به بیبتم کس دیگه ای با شما اومده اینجا
/ چند لحظه دقیق می شود توی مه و بعد / نه کاس آقا همه
خودین ... چطور مگه ؟...

گل آقا

کاس آقا

شمارو نمیگم ... یه غریبه ؟...
/ انگار که توی حال خودش نیست، بی توجه بر می گردد و جستجو
گرانه سایرین را خیره بر انداز می کند ... و سپس نگاهش می چرخد
به سمت باغ /
از وقتی که اون پیداش شده ... بد مصب همش دارم بد
میارم ... انگار که حسابی همه چی تو در تو شده... دنیا که
به یک حال نمی مونه ... بهم می رسیم ... اگه کوه به کوه
نرسه، اما آدم به آدم می رسه که ...

گل آقا

/ متحیرانه نگاه می‌کند به کوچیک خان و کوچک خان به قلی بیک
... و سرانجام سری حاکی از تاسف تکان می‌دهد... /

بدلت بد نیار ... درست میشه

قلی بیک

/ با منظور خاص دیوانگی با انگشت به سرش اشاره می‌کند و... بعد
خودش را مشغول می‌کند، /

کوچیک خان

/ زندانه از زیر چشم نگاه می‌کند به قلی بیک ... /

قلی بیک

/ قوطی سیگارش را بیرون آورده یک سیگار انتخاب می‌کند و با
تیغ توی قوطی آن را دو نیم می‌کند و یکی از نیمه‌ها را
می‌زند به چوب سیگار ... /

کوچیک خان

/ از فرصت استفاده کرده چند سیگار از جیب بالایی کتش در
می‌آورد و می‌ریزد روی زمین /

عجب هوای گندیده ... سیگارم تو جیب آدم نم میزنه ...

قلی بیک

/ زیر چشمی حرکات کاس آقا را زیر نظر دارد ... و در همانحال که
دستش می‌رفت تا قوطی سیگارش را بگذارد توی جیبش ، ازمیانه
راه دو باره بیرون می‌آورد درش را باز می‌کند و می‌گیرد جلو
کوچیک خان /

بیا از این بکش ، خشکه ...

کوچیک خان

/ انگار که منتظر همین تعارف است یک سیگار درسته را از قاب
برمی‌دارد / ... آی قربون دست و پنجه ات .

قلی بیک

قابلی نداره .. / قوطی سیگارش را توی جیبش می‌گذارد و بر
می‌گردد به سمت کاس آقا /

... بابا بی خود خودتو با این فکرای پرت و پلا پریشون
نکن ... حکما از خوردن زیادیه ... رو دلت سنگینی کرده ..
اثر اونه که این جور فکرای عجیب غریب آشوب و
پریشون می‌کنی .

گل آقا

الله اکبر ... انگار همین پریروز بود که از جلوی چپرای شما
رد می‌شدم، بحال بود، عینهو ترنگ نر... آدمیزاده دیگه ...
از فرداش خبر نداره که ...

کاس آقا

از وقتی که این بی کتاب این ورا آفتابی شده دیگه،

روزگار خوشی و اسمون باقی نداشته ... بد بیاری پشت بد
بیاری

بدلت بد نیار ... بریز بیرون ... تعریف کن ...

از کدوم چشمه اش ؟

قضیه آخری رو ...

هیچی دیگه ، واله چی بگم

[جابه جا می شود... به نظر می آید دچار حواس پرتی است]

تنگ غروب بود که رسیدم ، بارانداز کردم و افسار حیوون

رو بستم به چپرو اومدم تو ... دیدم سر حال نیست انگار

بزور خودشو رو پاهاش نگه داشته و به یه حال دیگه اس ...

خدایی بود که عقلم رسید و جاشو پهن کردم تا بخوابه ...

بهش گفتم همچین که یه کم هوا گرم بشه میریم

خراسون واسه زیارت تا استخونی سبک کنیم ..

خوش به سعادتتون ... حکما حضرت طلبیدت تون ...

التماس دعا ...

محتاجیم به دعا ...

خوب بعدش ؟...

[با حواس پرتی] چی می گفتم ؟...

زیارت ...

آهان ... آره ... هیچی دیگه ، خیال می کردم خوشحال

میشه... اما تو نگاهش یه چیزی بود ... که انگار پشت

نی نی چشماش گیر کرده و می خواست یه چیزی بگه ...

اما انگار قادر به گفتنش نبود. واسه همینم حرفو عوض

کرد و گفت آسمونو نگاه کن کاس آقا ... بدجوری گرفته

است بار انداز کردی اما جا به جا شون نکردی ؟ ...

بجنب ، الانه که رگبار تندی بگیره ...

گفتم همچین که یه دودی بکنم ... آقاهمچین داشتم

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

قلی بیک

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

توتون چپقو میزون می کردم که چشمم افتاد به حیوونا که
داشتن بی تابی می کردن... سرم رو که چرخوندم یهو دیدم
یه سیاهی اونجا پای چپر واستاده ...

گل آقا خوب ... خوب

هیچی دیگه... یا علی گفتم و با چوبدست پریدم بیرون ...
خوب ... خوب ، بعدش ؟...

گل آقا

کاس آقا اما هیچکی اونجا نبود... سیاهی غیش زده بود ... اولش فکر
کردم همش خواب و خیال باطله ... اما حیوونا بهوشم کردند
که با ید یه خبرایی باشه ... آقا به قدرتی خدا روی دو تا
دستاشون بلند می شدند وخودشونو می کوبیدن به زمین ...
چشماشون ... آقا چشماشون یه حالت غریبی پیدا کرده بود
... ترسیدم جلو برم تا افسارشونو بگیرم ... بالاخره اونام
افسارشونو با چوب چپر پاره کردن و چار نعل زدند به کوه
وکمر کوهستان ... از همون یه سر بند دیگه نه خانزاده،
خانزاده شد، نه حیوونا پیدا ...

گل کوچک خان اگه از من به پرسى ... میگم حکما باید بی وقتیشون کرده
باشه ...

کاس آقا حالا وقتی درست فکر می کنم می بینم از وقتی اون
اینطرفا پیداش شده، همه چی دیگه وارونه از کار در میاد
... پشت سرمو که نگاه میکنم نیست ... اما همچین که راه
می افتم پشت سرمه، حالا چرا اینقدر سرمه به چشمم
می کشه ، خدا داناست ... حالا اگه این روزا بد سری و بد
قلقی می کنم و هزار جور عیب و علت دیگه در میارم ...
همش واسه خاطر اونه که خلقمو تنگ می کنه ...

گل آقا بابا تو رو اینقدر کم جنبه نمی دانستم واله ... یه نگاه بنداز
بابا سایه درختای نارنجه که میفته روی زمین و هیبت
غریبی پیدا میکنه ... بو بکش ... عجب عطری داره ...

آدمو مست می کنه

سر شب معرکه بود.

/ پس از کمی سکوت بر می گردد سمت گل آقا /

میرزاجان ؟... هنوز بر نگشته ؟ ...

دیر نکرده ... اونم تو این هوای کولاک و برف و بارون ...

طول می کشه تا خودشو نو برسونن ... حالا خدا کنه میرزا

جان بتونه خرش کنه و برش گردونه ...

میگی چیکار کنم ؟... برم دنبالشون ؟...

نه ... دیر نشده ... پیدااشون میشه

خوش ندارم چشمم بیفته تو چشمای پسره ، اونم بعد اون

کاری که باهام کرد و تو روم واستاد ...

بابا از خر شیطون بیا پایین ... دست وردار بابا ، پسرته ...

با تو پدر کشتگی نداشت که ... حالا یه نقاری پیش اومده

باهاس یه جوری تمومش کرد ... بینی و بین اله شم

بخوای وقتش همین حالا ست .

اگه کوتاه پیام همش واسه خاطر خانزاده است ... رو راست

بگم .. هنوزم صاف نیستم باهاس ...

خیلی خوب حالا بذارهر وقت اومدن واسشون شرط و

شروط بذار ... نه حالا که نه به باره نه به داره ...

/ می رود تو فکر / ... گل نا خوشی خاصیت غریبی داره

بزور خودشو تو خونمون آدم جا می کنه ...

/ بلند می شود ومثل اینکه یک چیز عجیبی را حس کرده باشد ...

قیافه اش در هم می رود وآرام، آرام سبعمانه می شود _ طوری که

سایرین متوجه تغییر حلت او می شوند و خودشان را جمع و جور

می کنند / ... اون کیه ؟...

ایا حیرت و ترس عقب می کشد و در همانحال کتش را می پیچد

دور خودش و در حالیکه دعا می خواند /

کوچیک خان

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

کوچک خان

بابا ترو به مصبت ... اما انگار این تو بمیری دیکه از اون تو
بمیری ها نیس، پاک قاطی کرده ... خدا به خیر بگذرونه ...
انا انزلنا فی لیلہ القدر ...

قلی بیک

/ به خودش فوت می کند / ... خیره ایشالله...

گل آقا

/ جا خورده / نکبتی نکن دیگه کاس آقا ...

کاس آقا

/ بر می گردد و سبانه نگاه می کند به گل آقا، طوری که گل آقا
تعادلش را از دست می دهد ... چوبدست را محم توی دستش می گیرد
و بعد رو می کند به سمت قلی بیک و دو باره به سمت باغ / ...
حالا اون اینجاست .

کوچیک خان

یا پنج تن آل عبا ...

گل آقا

/ که در اثر این حالت تعادلش بهم خورده است در حال افتادن
دستش بند می شود به کاسه دم پایش ، و آن را به سرعت بر می
دارد. /

هذیون میگی کاس آقا ؟... یا اینکه نه شوخیت گرفته
داری سر به سر ما میذاری ؟...

کاس آقا

/ خیره نگاه می کند به گل آقا / چرا ؟.. از قیافه ام پیداس
که حال شوخی رو دارم .

کوچیک خان

گل گل آقا کله تو بپا ...

گل آقا

/ در حالی که محکم ظرف خالی توی دستش را می فشرد /

به بین این توش پر آبه ... تو هم که حالت خوب نیست ...

کاس آقا

گفتم که خوبم / یک قدم جلو می گذارد / ...

گل آقا

همونجا واستا، ناچارم نکن که اینو بپاچم روت ...

کاس آقا

/ محکم در جا می ایستد / ... امتحان کن ...

گل آقا

به بین کاس آقا بدل نگیر ، قصدم این نیست که ناراحت
بکنم ...

کاس آقا

/ چهره اش وحشی و سبانه تر می شود با صدای بلندتر /

امتحان کن ...

گل آقا

پس خودت می خوای ...، اگه این أبو بپاچم روت معلوم

میشه که

کاس آقا

/ با فریاد / تمومش کن دیگه...

/ قدمی تهدید آمیز بر می دارد /

گل آقا

/ که منتظر این واکنش نیست ، ناگهان با شدت آب خیالی درون
طرف را می پاچد به صورت کاس آقا قلی بیک و کوچک خان
وحشت زده جا گیری می کنند /

کاس آقا

/ لحظاتی در همانحال می ماند و سپس مصرانه پایش را زمین
می کوبد .. / بازم میگم ... اون اینجاست

گوهر

/ پرده کومه کنار می رود واز پشت آن گوهر ظاهر می شود /

... چه خبره اینجا ؟... ناسلامتی مریض داریم ها ...

گل آقا

/ که چشم از کاس آقا بر نمی دارد / چیزی نیست ، داشتیم یه
کم مزاح می کردیم ... دیگه تمومه ... تو برو تو ...
آخه حالا چه وقت مزاحه ؟... تازه با مکافات تونسته یه
چرت چشماشو بذاره رو هم ، اما اگه شما بذارین ...
/ با دلخودی بر می گردد توی کومه /

گوهر

کاس آقا

/ کم کم حالت عادی به خود می گیرد /

هنوزم میگم ... اون اینجاست

گل آقا

/ با احتیاط به کاس نزدیک می شود و با حالت دلجویانه /

حالت خوبه ؟... خوبی ؟ ...

کاس آقا

/ سری به علامت رضایت تکان می دهد / .. هوم ..خویم ..

گل آقا

قصد و غرضی در کار نبود والله ... نیت بدی نداشتم دلخور
نشی اما مثل اینکه همین یه چیکه آب خیالی حسابی
سر حالت آورده و شنگولت کرده .. / می خندد /

کاس آقا

/ آرام سری تکان می دهد و از سر بیچارگی ریز می خندد /

گل آقا

قول میدم فردا صوب سر و مر گنده پاشه بشینه و واست
مثل قناری چهچه بزنه.

کاس آقا

خدا از دهنش یشنه / بر می گردد سمت باغ / .. تافردا ...

و از حالت جبهه گیری بیرون می آید /

بهتره یواش تر حرف بزنییم ، بلکم بتونه یه کم راحت تر
بخوابه ... خواب دواى هر درد بی درمونیه ...

/ مطمئن پیش می آید و دست می گذارد روی شانه کاس آقا /
میگم کاس آقا ...

کوچیک خان

/ یک لحظه به سرعت از دستی که به شانه اش خورده است بر
می گردد به عقب ، طوری که کوچیک خان با جا خوردگی و هراس
خودش را می کشد عقب ... و حرف توی دهانش می ماسد ... کاس
آقا با حواس پرتی خیره می شود به کوچیک خان و بعد کم کم به
حالت عادی بر می گردد و لبخندی می زند. /

کاس آقا

/ جاخورده و با لبخند ساختگی /

کوچیک خان

تو که ما رو نصفه عمر کردی که ... خیال نداری مارو ...
/ که تازه متوجه کوچیک خان شده است متعجب /

کاس آقا

... شمایین کوچیک خان ؟... این ورا ؟...
/ مشکوک بر می گردد سمت گل آقا /

کوچیک خان

... این حالش خوبه ؟..

/ سری به علامت رضایت تکان می دهد /

گل آقا

نترس ... آره بابا خوبه .

/ بر می گردد سمت گل آقا / آره کاس آقا ... خیلی وقته که
اینجام ... / رو می کند به سمت قلی بیک / انگار همین یه
بادیه خالی ، حسابی حالشو جا آورده ...

کوچیک خان

زحمت کشیدی ... رضا به زحمت نبودیم ...

کاس آقا

دمت گرم کاس آقا، خونه ات آبادان بابا ...

کوچیک خان

مزاحم کسب و کارت شدیم، رضا نبودیم والله ...

کاس آقا

/ حالا مطمئن شده است که حال کاس آقا خوب است /

کوچیک خان

... نه بابا دکونو واسه خاطر تو نبستم که ، این موقع شبی
مشتری کون کی بود ؟..

/ سر وصدایی از بیرون می آید ... میرزاجان خور جین یه دوش با
چوبدست وارد می شود /

/ با ورود او همگی گوش به زنگ می شوند /

گل آقا

خب خب ، خوب ... چی شد ؟...

/ تازه وارد پیش می آید آنقدر که تا روی ایوان می رسد. /

آقا به خیر میرزاجان ... شیرینی یا روباه ؟... پس کو اون یکی ؟...

میرزاجان

میاد ، میاد ... میگم برات همچنین که یه نفسی تازه کنم ...
جونت بالا بیاد بالاخره دیدیش یانه ؟...

گل آقا

میرزاجان

آره بابا ...
/ پیش دستی می کند و یک چای از قوری ریخته و می دهد دست
میرزاجان / خسته نباشی میرزاجان ...

قلی بیگ

میرزاجان

وا مانده نباشی داش قلی بیگ ... / چای را سر می کشد .
سپس رو می کند به سمت کاس آقا و در همان حال /
سلام و علیکم اوستا ؟... خدا بد نده ...

کاس آقا

سلام و علیکم و رحمت الله ... می بینی که ، داده ...
/ کمی این پا و آن پا می کند ... به نظر می رسد غرورش اجازه
نمی دهد چیزی را که می خواهد بپرسد . سرانجام تصمیم خودش را
می گیرد و با صدای پستی /
آب غربت بهش ساز گاره ؟...

میرزاجان

توپ ، توپ ... / آخرین جرعه چای را سر می کشد /
بی خود دلت بیراه میره ... سر و مر گنده اس ...
/ نگاه می کند به باغ / انگار دقیقه به دقیقه مه داره غلیظ تر
میشه ... تا حالا این جورشو ندیده بودیم
/ کنار ایوان می رود ... چوبدست و خورچینش را گوشه دیوار تکیه
می دهد و فانوس را هم سمت دیگر ... /

گل آقا

خوب ... دبگو... جونت بالا بیاد

میرزاجان

خوبه ، خوبه ... سلامته .

گل آقا

خوب شکر خدا ...

میرزاجان

/ با صدای خفه و کوتاه به گل آقا /

... یعنی این همون جو جه ایه که یه روزی زیر پر و بال
کاس آقا و شما جیک جیک می کرد ؟... باورم نمیشه ...

گل آقا

/ می خندد / در که همیشه رو یه پاشنه نمی چرخه ...
جربرزه اشو داشت زد و رفت ، حالام مفت چنگش ...
/ نگاه می کند به کاس آقا که گوش ایستاده است . /

کاس آقا

/ که پنهانی گوش می دهد ... سرفه ای می کند و از ایوان پایین
می آید و می رود سمت آب ریز گاه که جلوش یک گونی مستعمل
آویزان است ، بند کمرش را باز می کند و وارد می شود /

میرزاجان

/به دنبال کاس آقا نگاه می کند و سپس مثل اینکه چیزی را پنهانی
بخواهد بگوید که با حضور کاس آقا نمی توانسته ... کمی می کشد
جلو و با صدای پست و پنهانی /

قضیه همونیه که فکرشو می کردم ؟...

گل آقا

چی شده ؟... خیطی ... چیزی بالا آورده ؟...

میرزاجان

نه بابا اما روش باریک شدم ... پاک به کل قافیه رو
باخته ... دیگه ماروهم داخل آدمم حساب نمی کنه ...

گل آقا

الله اکبر ... نتیجه نشست و برخاست با از ما بهترن همینه
دیگه ... به بینم نکنه بهش حسودیت شده باشه و واسه
همینم قضیه را گنده اش می کنی ؟...

میرزاجان

نه بابا ، غرض مرضی تو کارم نیست ... اونم بعد اینهمه سال
که با هم بزرگ شدیم ... دیگه از من بر نیماه که واسش
پاپوش بدوزم .

گل آقا

خوب ... حالا کجا ؟...

میرزاجان

شهسوار ... روزا راسته شیطان بازار ...

گل آقا

خوب ... خوب ؟...

میرزاجان

شام کلبه کنار دریا ... شده عمله شیلات ... با هزار جون
کندن تونستم پاتوقش رو گیر بیارم .. وقتی رسیدم داشت
خودشو آبیاری می کرد .

چی ؟...

گل آقا

میرزاجان

جات خالی خوتکای بریون با شراب ولایتی ، از اون یه دستاش ،
پشت بندشم اوزون برون کباب کرده و ته تمشم یه بست فور

ز عفرونی سناتوری ... هرکی باباشو نبینه خیال می کنه
پسر اوتول خان رشتیه ...

قلی بیک

به همین زودی سر کاس آقا رو دور دیده ، داره گرد و
خاک می کنه ؟...

گل آقا

میرزاجان

د بذار به بینم آخه ... / رو به میرزاجان / خوب دیگه ؟...
بر شیطان حرامزاده لعنت ، کاس آقا نمی بایست همونجور
به امون خدا رهش می کرد ، دم پر کاس که بود بازم یه
ریزه ازش حساب می برد .

کوچیک خان

/ نگاه معنی داری می اندازد به قلی بیک وبعد نگاهش می افتد به
نگاه گل آقا ... حرف را بر می گرداند. /

می بینی قلی بیک .. اوزون برون چه قفری پیدا کرده ...
جلو سگ می انداختی لب بهش نمی زد ...

قلی بیک

میرزاجان

حالا اونکه سهله ، اسپیلی هم که باشه بازم مشتر داره ...
واسه وا کردن حرف گفتم ... این روزا شدی عین ماهی لیز
هی از چنگمون در میری؟... شونه هاشو انداخت بالا و گفت
برو بچه خیالت نمیدونم کجات می سوزه ... امشبو مهمون
خودمی ... پس بزن تا روشن شی ؟...

گل آقا

میرزاجان

بابا دست مریزاد .
گفتم .. تازگی باباتو دیدی؟.. فوتش کنی میفته ، حالا است
که باهاس دست زیر بال وپرش بکنی ... خندید و گفت
بچه گیر آوردی ؟... اونی که من دیدم باین زودیها بیفت
نیست، صد تا مثل من و تو رو حریفه ...

گل آقا

میرزاجان

خرش می کردی که حال بابات خوش نیست و از تک و
تا افتاده ... حال غریبی داره و دل نگرانه ...

به ... گفتم ... گفت برو بچه در کی می خوای بمالی ، خودم
ختم روزگارم .. می خوای منو بکشی اونجا و از همین یه
لقمه نون و ماهی خوردنم بندازی .. غلط نکنم انگار چشم

نداری آسایشمو به بینی ...

گل آقا شاید نتونستی درست حالش بکنی؟... یه کم روغن داغشو بیشتر می کردی .

میرزاجان نه بابا لنگی کار یه جای دیگه اس وگنه بعد اینهمه سال قلقلش دسته دیگه ... حکما باید کاسه زیر نیم کاسه ای باشه منکه چشمم ور نمیداره تو تنگنا به بینمش .

گل آقا ختم کلوم بریز بیرون؟...

میرزاجان چشمم آب نمی خوره ازش.... شانس بیاره اگه تا حالا عملی نشده باشه ...

گل آقا / متاسف و نگران / پس خورده به پست یه عده آدم ناباب ... باید یه حسابایی تو کار باشه، اون یه بچه ساده ایه یه ریزم بیحال، گویا همون یه چان ماهی دست پیچ صفراشو بریده و خیال ورش داشته همی که سرش گرم شد و شکمش سیر دیگه کلی هنر کرده ...

میرزاجان دم آخرزدم به سیم آخر و قضیه رو لو دادم و بهش گفتم که خانزاده پس افتاده و برای دیدنش بی تابمی کنه ... خیال می کردم تو سینه اش بجای قلب سنگه ... یهو رنگش شد جفت میت و خودشو باخت ، حالتش شد جفت یه ماهی که انگار تو چنگ هف هشتا کپور گیر افتاده باشه ...

گل آقا خوب ... باریکلا زدی تو خال ... مخلص کلوم .

میرزاجان هیچی دیگه ... سگرمه هاش رفت تو هم ... بعد خودی گرفت و گفت برو من بعد میام ... اینجا سپرده منه و نمی تونم با اینهمه دزد و دغل به امان خدا رهاس کنم که... بعدشم ... صاحب کارم واسه سرکشی رفته لنگرود باید بمونم تا برگرده تا بتونم و ازش حقوق و مرخصی بگیرم ... خدا کنه بهونه نباشه و بیاد...

گل آقا

میرزاجان

شک نکن ... میاد ... میاد.

/ کاس آقا در حال بستن بند شلوارش از آبریزگاه بیرون می آید ...
گل آقا و میرزاجان بناچار ساکت می شوند... صدای جغد و دربی آن
روزه گرگ و صدای پارس سگ در تعقیب یک جانور ناشناس
لحظه ای کاس آقا می ماند ... و سپس به کندی بالا می آید تا به
حاضرین برسد /

میرزاجان

اینا دیگه از کجا پیداشون شده ، همچین نفوس خوبی
ندارن ها ...

کاس آقا

/ بطور غریبی باتشویش زل می زند به بیرون به جایی که صدا آمده
است و جستجو گرانه در همانحال باقی می ماند ... /
اونجا ... چه خبره ؟...

گوهر

/ از کومه می آید بیرون و مشوش گوش تیز می کند به صدای زوزه
دردور دستها /

... میشنفی ، صدا از توی آبادیه.. تا حالا سابقه نداشته
حیوونا تا اینجا پیش بیان .. هیچ علامت خوبی نیست ...
/ میانه را می گیرد / حیوونا چیزی واسه خوردن گیر نیاوردن
... واسه غذا تا اینجا اومدن ... خوف نداره که ... گوهر یه
چای بریزتا میرزاجان گلویی تازه کنه ...

گوهر

میرزاجان

/ همانطور که به بیرون خیره مانده است / همین الان ...
/ که به دیوار کومه تکیه داده است با حالتی خود نمایانه /
بابا چیه مگه ؟... گرگه دیگه ... همچین یه پخ کنی در
میرن ...

گوهر

میرزاجان

/ چای را می ریزد و می آید سمت میرزاجان / خسته نباشی
وا مونده نباشی ...
/ زمینه را برای خود نمایی مساعد می بیند /
آقا تو راه که می آمدم گرگا گله ای بیداد می کردند که
آتشدون... را چرخوندم دور سرم و یاعلی ... مخلص کلوم
هوارو که پس دیدن همشون در رفتن ...

ا بی توجه چای را می گذارد جلوی میرزاجان .. زیر چشمی نیم
نگاهی می اندازد به سایرین ... و در همان حال چادرش را پس
می زند و بر و بالایی نشان می دهد /

... خدا قوت پهلوان ...

ا از حرکت گوهر خوشش آمده نیشش تا بنا گوشش باز می شود /
... خدا عمر و عزتتو زیاد کنه ... اگه می دونستم خوش
میاد ، به دونه از اون چاقاشو واست سوا می کردم ...

لازم به زحمت نیست ... چطوره ... ؟

کی؟...

اون دیگه ...

ا با پکری دست می کشد به پس گردنش / سر و مر گنده اس
... گفته میام ... حالا ملتفت شدم ... خوب منم بودم با یه
همچین منتظری با کله میومدم والله خدا بخت بده ...

خاک عالم / با خجالت و شرم سرش را می اندازد پایین و شتابان
خودش را جمع و جور می کند / ... وا خدا مرگم بده ...

خدا همچنین روزی رو نیاره ...

ا رادیویش را بیرون می آورد و می گیرد کنار گوشش و تلاش
می کند تا ایستگاهی را بگیرد ... و سرانجام موفق می شود ، صدای
آهنگی از گلهای که با پارازیت همراه است و دلتنگی محیط را بیشتر
می کند . /

نمیدونم این لامصب امشب چش شده ... دیشب مثل

توپ می خوند ها ...

شاید اینجا خوب آنتن نمیده ...

ا با صدای بلند / گوهر؟...

ا به سرعت خودش را جمع و جور می کند . / بله گل آقا ...

خواست به اون تو باشه ، به بین در چه حاله باباجون ؟ ...

ا خجل / الان ، الان خیره ایشاله ...

ا شتابان وارد کومه می شود /

میرزاجان

گوهر

میرزاجان

گوهر

میرزاجان

گوهر

میرزاجان

کوچیک خان

قلی بیک

گل آقا

گوهر

گل آقا

گوهر

واله آدم دیکه سر از کار این جوونای امروزی در نمی آره
والله ...

گل آقا

/معنا دار می خندد / ... خوب جوونیست و هزار چم و خم
/خودش را جمع می کند و سرفه ای می کند /
بر خر مگس معرکه لعنت ...
بشمر ...

قلی بیک

میرزاجان

قلی بیک

کوچیک خان

قلی بیک

/ به قلی بیک / گوش میدی ...؟ ...
بدم نمیداد ... خوب مزقونی میکشه ، نه بابا اوستاس ...
جاداره این زار ممد سرناچی خودمون ازش یاد بگیره ...
وگنه هر بچه ای میتونه فوت بکنه تو سرنا ... به قدرت
خدا، گاهی آدم خیال می کنه که صدا بیشتر از خودش در
میاد تا از سرناس ...

کوچیک خان

سفارشی واسم از شهر آوردن دویست تومن ... شوخی که
نیست؟ ...

قلی بیک

کوچیک خان

گل آقا

شب معر که ایه ... صدای زلزله رومی شنفی کاس آقا ؟
گوش بده ... حسابی معرکه کردن ...

کاس آقا

/ بی توجه ناگهانی از جایش بلند می شود و فانوس را برای دیدن
چیزی بالا می گیرد و خیره می شود به بیرون /
اون جا کیه؟ ... یه غریبه تو باغه ...

گل آقا

بابا بیخود دل نگرانی ... اگر کسی باشه از همین جا پشت
چپرا رو میشه دیدش .

کاس آقا

گل آقا

/ گوش تیز می کند و در همانحال / این چه صداییه؟ ...
/ لحظه ای گوش تیز می کند و بعد سر بر می دارد /
هیچی نیست ... گمونم صدای شاخ و برگاس که در اثر
نسیم می پیچه توی درختا ...

/ سکوت سنگین و بلند شدن کاس آقا و خیره شدن توی تاریکی /

/ سوت ... کمی بعد به آرامی صدای حیرحیرکها قطع می شود ... در دور دستها صدای پارس چند سگ در تعقیب یک جانور ناشناخته و زوزه یک جانور در حال دور شدن /

/ همچنان خیره به بیرون /

کاس آقا

... می بینی ؟... حیوونام دیگه از نفس افتادن ...

/ خیره و مشکوکانه به بیرون نگاه می کند /

گل آقا

حکما باید از یه چیزی ترسیده باشن ...

/ به سمت کوچیک خان / اون بی صاحب مونده رو خفه اش

کن به بینم ...

/ به سرعت رادیو را خاموش می کند و بانگرانی می کشد جلو /

کوچیک خان

چه خبره اینجا ؟...

/ انگشتش را می گذارد روی بینی اش و امر به سکوت می دهد / ...

هیس !... / سکوت سنگین و وهم انگیزی بر محیط حکمفرما

می شود .. کمی بعد رو می کند به سمت سایرین و با صدایی خفه /

گوشتو بده من ... میشنفی انگار یکی تو باغه ... / صدای

ناله لولای در / .. صدای ناله دروازه چپره ... یکی باید بره

بینه واسه چی واژه ؟ ...

/ رو می کند به قلی بیک /

قلی بیک

تکانش بده خر و پفش بیره ... از صدا بیفته ...

/ می آید سمت میرزاجان و در حالیکه او را تکان می دهد /

قلی بیک

میرزا آقا ، میرزا جان ...

/ چشمان خواب آلودش را باز می کند .. ها... چه خبره ؟...

میرزاجان

ادرتمام این احوال کاس آقا و گل آقا مشوش با نگاهی نگران به

بیرون می نگرند ... اما کوچیک خان ترسیده و دایم نگاهش به اطراف

می چرخد ... میرزاجان و قلی بیک گیج و منگ بالاتکلیف بهم دیگر

نگاه می کنند . /

/ آسمان برق خیره کننده ای می زند و لحظاتی بعد صدای رعد با

صدای پر طنین در فضا می پیچد .. /

/ آدمها جا خورده در جا میخکوب می شوند. /

کوچیک خان

/ کوچیک خان که سخت ترسیده رادیو از دستش رها شده به زمین می افتد که هول هولکی با سرعت آن را برمی دارد و به انتهای کومه می گریزد . سکوت ... کمی بعد رادیو را می گذارد بیخ گوشش و امتحان می کند... / الهی شکر ... طوریش نشد ...

/ گل آقا با انگشت امر به سکوت می دهد... صدای ناله یک گفتار در متن ... کوچیک خان جا خورده بدون آنکه بخواند بی اراده برای غلبه بر ترسش صدای رادیو را بلند می کند .

/ از کوره در می رود [چرا اون لامصبو خفه اش نمی کنی آخه ؟...]

گل آقا

/ جا خورده / بابا از قصد نکردم که ... از دستم در رفت و افتاد زمین ...

/ بلا فاصله رادیو را خاموش می کند و آن را کنار می گذارد . /
بفرما خوب شد ... / زیر لبی / شده کنه این رادیول ...
راست میگه ، بابا از قصد نکرد که ...

قلی بیگ

/ انگشت روی بینی می گذارد / هیس !...
/ سکوت سنگین همچنان ادامه پیدا می کند . /

گل آقا

صدا از اون ته ، نزدیک چپراس ...
/ جا به جا می شود / همچین بیراه هم نمیگه ؟

کاس آقا

میرزاجان

پس چرا نمیری بینی اون جا چه خبره ؟...
/ صدای جیرجیرکها به آرامی به حالت پیشین باز می گردد . /

گل آقا

/ لاجوجانه شانه بالا می اندازد / من ... من این همه راهو کوبیدم تا بزور خودمو رسوندم اینجا ... دیگه نای هیچ کاری رو ندارم ... نوبتی هم که باشه ... حالا دیگه نوبت یکی دیگه اس ...

میرزاجان

/ به کوچیک خان / حالا وقتشه خودتو نشون بده ...

گل آقا

/ جا خورده / من ... من ؟...

کوچیک خان

هوم ... برو به بین چه خبره آخه ...

گل آقا

/ به نظر می رسد می خواهد ترسش را پنهان کند /

کوچیک خان

من ... من ؟...

گل آقا

ببری مرد ... تو که دایم پشت ترازوت از شکار فیل و شیر
و رو باه دم می زدی ... حالا وقتشه تا خود تو یه چشمه
نشون بدی یا نه ...

کوچیک خان

من؟...من؟... خوب راست می گفتم ، بر منکرش لعنت ...
بشمر ...

قلی بیک

کوچیک خان

[از رو نرفته] خیال می کنین ... یه فانوس بیارین ...
خیالات ورتون ورداشته که کوچیک خان خلاف گفته باشه
... من از این چیزای به این کوچکی باکی ندارم ... اهه
کوچیک خان و ترس ؟... آهای ذکی ...

[آسمان برقی می زند و درپی آن صدای رعد همین امر سبب
می شود تا او دست و پایش را گم کند و به لکنت زبان بیفتد... اما به
سرعت به خودش مسلط می شود]

د ... د... این دیگه چی بود ... یا قمر بنی هاشم

بپا خودتو خراب نکنی حالا ...

میرزاجان

[فانوس به دست] بابا آسمان قرمبه است پهلوون ... چیزی
نیست که ... این ترس داره آخه ...

قلی بیک

[برمی گردد با غیظ نگاه می کند به میرزاجان و سپس به قلی بیک]
هیچی نبود ... نا غافل صدایش در آمد که ...

کوچیک خان

[می چرخد که نگاهش با دیدگان گل آقا مصادف می شود ... به روی
خود نمی آورد ... به سمت قلی بیک رفته و به شکل تهدید آمیزی
فانوس را از دست او می کشد ... شعله آن را بالا می کشد و در پی
آن رادیو را هم می گذارد بیخ گوشش تابیر ترس و نگرانی اش غلبه
کند... راه می افتد و از صحنه خارج می شود.]

آدم چی به این بگه آخه ...

گل آقا

[در تمام این احوال بدون توجه به آنچه که می گذرد خیره باغ را
زیر نظر دارد ... دم به دم بر وخامت حالش افزوده می شود]

کاس آقا

... یه خبراییه که ... هیچ علامت خوبی نداره ...
[جویدستش را بر می دارد و آن را محکم توی دستش می فشارد و
تهدید آمیز می چرخاند ... متلاطم تر می شود]

هر چی که هست ، همش زیر سر اونه ...
/ گامی تهدید آمیز به جلو بر می دارد ... /

میرزا جان

گل آقا .. بپا کله تو ... انگاری طرف قاطی کرد باز ...
/ حا خورده / حالا شماها تا کی می خواین از این جور حرفا
و دری وری ها بزنین ؟...

قلی بیک

/ می آید سمت کاس آقا و تلاش می کند تا او را آرام کرده و به
نشانده / بین کاس آقا ... بین ... تازه تونسته یه کم
چشماشو هم بذاره ... توکه نمی خوای جون به سرش کنی
، می خوای ؟... پس بهتره یه خورده یواشتر حرف بزنیم تا
اون بخوابه تا عرق بیاره و شفا پیدا بکنه ...

گل آقا

/ یک لحظه با نگاه خیره ای به گل آقا می نگرده / ...

کاس آقا

/ برای لحظه ای تعادلش را از دست می دهد ... ، اما به سرعت
خودش را پیدا می کند و کاس آقا را به سمت خود می کشد /
/ به سرعت پیش می آید و یکی از کتل ها برای نشستن کاس آقا
جلو می کشد ... / بفرما کاس آقا ... بشین ... / کاس آقا را به
آرامی بر روی کتل می نشاند / ... حالا این شد یه چیزی ...
خیالات بیهوده را از سرت بریز بیرون ... همش یه کم
چاییده ... چشم همه اهالی به توست ...

گل آقا

میرزا جان

/ ناگهان صدای چیزی شبیه به تیز کردن داس بلند می شود انگار
که دارند یک قطعه فلز را سوهان می کشند . /

کوچیک خان

/ نفس زنان وارد می شود و خودش را می اندازد توی صحنه /
هیچکی نبود ... بستمش ، هیچکی نبود ... / با نگرانی
می چرخد به سمت صدا / نصفه شبی وقت گیر آوردن ... این
دیگه چیه .. اگه از من پرسی کار از ما بهترونه ...

کاس آقا

/ با نگرانی مهار نشدنی از روی کتل بلند می شود و به عمق تاریکی
چشم می دوزد /

صدا ! از اون سمت ، اون ته میاد ... میشنفی گل ؟...
/ با دقت به جهت صدا گوش می دهد / آره ، خیلی عجیبه ...

گل آقا

گوهر

/ از توی کومه بیرون می آید و با نگرانی به باغ نگاه می کند /
/ سکوت سنگین قطع ناگهانی صدای جیرجیرکها و کشیده شدن
سوهان بر روی فلز /

عجب آدمای بی ملاحظه ای هستن ها ... تو این نصفه
وقت گیر آوردن ؟...

گل آقا

/ آرام / از اینجا که چیزی دیده نمیشه ... مه به این غلیظی
تا حالا سابقه نداشته ...

گوهر

قلی بیک

مه به این غلیظی تو این وقت سال نو بره والله ...
بسم اله الرحمن الرحیم ... خدا خودش خیر بگذرونه ...
/ صدا به شکل ناگهانی قطع می شود - سکوت کمی بعد به آرامی
صدای متن زنجره ها بلند می شود ... /

میرزا جان

قلی بیک

تموم شد ... هر چی بود تموم شد ... بخیر گذشت ...
یه خبرایی باید باشه ... حالا هر چی که بود تموم شد ...
/ نفس راحتی می کشد /

کوچیک خان

گوهر

کوچیک خان

صدا . / سپس متفکرانه بر می گردد توی کومه /
/ به تندی رادیو را می چپاند توی بغلش و با لحنی که خودش هم
آن را باور ندارد / ... اینا همش خیالاته ... بعضی وقتا آدم
از زور تنهایی خیال می کنه صدایی شنفته ، از اثر
اونم فکرای پریشون و پرت و پلا می کنه ...

قلی بیک

/ بناچار تصدیق می کند /
درسته ، خیالاته ... همش اثر تنهاییه ...

کاس آقا

/ محکم فانوس را بالا می گیرد / حالا دیگه خاطر جمع شدم ...
می دونم کیه ... با من کار داره ... میام الان ... اروای بابات
... [راه می افتد که برود]

گل آقا

کاس آقا

کجا ؟...
اونجا / به توی باغ اشاره می کند / اونجا ... ول کن معامله
نیست ... باید برم ... برو کنار ... خودتو قاطی معرکه نکن..

گل آقا

/ محکم و مصمم بی اعتنا به حاضرین از صحنه خارج می شود /
/ چند لحظه با نگاه جهت رفتن او را تعقیب می کند و بعد متفکرانه
با کلافگی سرش را می اندازد پایین / ...

تا همین چندسال پیش معقول واسه خودش آدمی بود ،
دیو دو سرم حریفش نمی شد چه برسه به آدم ... هیچ
وقت از این جور دری وری ها از زبانش نمی آمد بیرون ،
از وقتی خانزاده پس افتاده بکل خودشو باخته ... انگار یه
چیزی مثل خوره افتاده به جانش و داره از تو می خوردش
... موهاشو سکیدی به کل سفید شده ...

[با ناراحتی می زند روی زانوانش]

روزگار غریبه ... به هیچکی وفا نمی کنه ...

/ سکوت - ناله یک گفتار از دور دستها /

قلی بیک

حالا به دلت بد نیار ... ادم باهاس رفاقتشو تو همچین جا
های ثابت کنه ..

راست میگه ... اگه ولش کنی و دربری ... در حقش
نامردیه ...

گل آقا

/ بر می گردد و با نگاهی خیره به کوچک خان نگاه می کند /

/ متوجه حرفش شده و در صدد رفع و رجوع آن بر می آید /

منظوری نداشتم ... همین جوری از زبانم پرید حالا تو
چرا تا زرتی میشه می گیری به خودت ؟...

/ رو بر می گرداند /

گل آقا

آدم در خلارو هر جایی وا نمی کنه که ...

/ پریشان وارد می شود /

کاس آقا

/ همه جارو گشتم ... انگار نیست شده ... حرومزاده
خودشو قایم می کنه ...

بابا اینا همش وهم و خیالاته ...

قلی بیک

/ خیره می شود به باغ / اما من اونو واسه چند لحظه هم که

کاس آقا

شده اونجا توی تاریکی دیدم، حسش کردم ...

گل آقا

حکما سایه درختای نارنجه که با باد اینطرف و اونطرف
میره و آدمو وهم ور می داره که یه ...

کاس آقا

/حرف را قطع می کند [...صدارو که شنیدی؟...

گل آقا

خوب آره ... اما از کجا معلوم که همش خواب و خیال
نباشه ... اینو دیگه چی میگی؟...

کاس آقا

/ در مانده می نشیند ... کمی بعد متفکرانه ... /

... بدبختی یه چیز دیگه اس گل ... آدم با یه کشمیش
گرمیش میکنه با یه مویز سردیش ... نباید به هیچی این
دنیا دل بست ... وگنه حسابمون با کرام الکاتبینه ... اما ما
اینجوری بار نیو مدیم گل ... حالام باهاس کفارشو این
جوریشو پس بدیم ...

گل آقا

می فهمم کاس ... میفهمم ...

کاس آقا

/ کلافه [انگارتو این زندگی نکبتی یه چیزایی هست که نه
من می‌تونم بفهمم ، نه تو ... واسه همینم با یه ماله
کشیدن سر و تهشو هم میاریم ...

/ صدای خش خش مرموزی مانند راه رفتن یک نفر بر روی برگهای
خشک /

کاس آقا

/ توی جایش جا به جا می شود و گوش تیز می کند [...

میشنفی؟ ... حالا بازم تو حرفم شک بیار ...

گل آقا

هیس!...

/ ... همگی در سکوت کامل با نگاه جستجو گرانه به دنبال منشا
صدامی گردند... ناگهان صدای جیغ دو گربه در حال حمله و جدال
با یکدیگر ... و فرار و دور شدن آنها ... /

کوچیک خان

/ ترسیده عقب می کشد که می خورد به قلی بیک /

آی قبر پدرت ...

قلی بیک

/ ترسیده اما نمی خواهد خودش را از تک و تا ببندازد [... اوهووی
... هووی ... چته خودتو خراب نکنی ... گربه بود بابا بی
صاحب مانده ...

گل آقا

/ نفس راحتی می کشد / گریه بود بابا ، وا مانده ... هرچی بود
تمام شد ... / رو می کند به میرزاجان / میرزا آقا ...

میرزاجان

گل آقا

جان گل آقا ... دیگو ... گوش به فرمونم ...
یه چایی واسه کاس آقا ... / رو می کند به کاس آقا /
می خوری که ...

کاس آقا

گل آقا

میرزاجان

/ نگران و درمانده سری تکان می دهد / بریز ، بریز
ازش بیا بیرون ... درست میشه ...
/ به سمت منقل رفته یک چای می ریزد و می آورد می گذارد جلوی
کاس آقا /

کاس آقا

تازه دمه ... لب سوز ... یه کم صبر کن تا خنک شه .
/ لیخندی می زند / اختی درنگ می کند مثل اینکه در عالم دیگری
سیر می کند ... چای را برداشته و لا جرعه سر می کشد ... سپس با
آستینش لبش را پاک می کند ، و با حواس پرتی استکان را پرت
می کند توی ایوان و قند توی دهانش را می گذارد توی نعلبکی
جلویش ... گل آقا نگاه معنی داری به سایرین می اندازد و قلی بیک
و کوچک خان با تا سف سری تکان می دهند ...
صدای زنگوله دار یک گاری که در سکوت شب نزدیک می شود ..
کاس آقا بلند می شود و با دقت رد صدای گاری را که در حال دور
شدن است با نگاه تعقیب می کند ... سپس نا امیدانه دو باره سر
جایش می نشیند ... /

کوچیک خان

گل آقا

/ قلی بیک جلو می آید سری حاکی از تاسف تکان می دهد ... استکان
// افتاده توی ایوان را بر می دارد و می برد می گذارد کنار منقل .. /
خدا نکنه آدم چشم انتظاری داشته باشه
/ نگاه می کند به آسمان / عجب شب گندیه بهارو این
جور مه ؟... انگار نمی خواد صب بشه ...

کوچیک خان

قلی بیک

کاس آقا

گدا بهاره دیگه ... خدا به خیر بگذرنه ...
تو یه همچین هوایی دیرتر سپیده می زنه ...
/ کلافه بلند می شود و مستاصل همه را از نظر می گذراند و به سمت
کومه حرکت می کند. /
کجا ، کجا ؟...

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

باهاس برم یه سر بهش بزئم .تا خاطر م جمع شه ...
آخه تازه تونسته یه چرت چشاشو هم بذاره ... بابا بی خود
بی خوایش می کنی ها ؟...

/می خواهد مانع شود ... اما بی فایده است ... کاس آقا وارد کومه
می شود گل آقا با تاسف سری تکان می دهد /

اگرم خانزاده پاشه ، مشگل این یکی بتونه پا بگیره ...
گمونم انقراض این طایفه شروع شده ...

نفوس بد نزن ... ایشاله درس میشه ...

کوچیک خان

گل آقا

این حرفا واسه فاطی تنبون نمیشه ... من اینارو واسه دل
خوش کنگ میگم ... وگنه این حرفا نه واسه اون فرش
میشه نه واسه ما عرش ... / سکوت - بعد از یک نفس عمیق /
اگه تا صب دوام بیاره کلی هنر کرده ... / سکوت سنگین /
واسه اوستای ما نفوس بد نزن....

میرزاجان

گوهر

/از کومه می آید بیرون خسته و خواب آلود به نظر می رسد /
توش موندم ... نمی دونم چرا افاقه نمی کنه ... دم به دم
حالش بد تر میشه ... یه چاره ای کنید ...

تو این نصفه شبی ؟... دستمون به هیچ جا بند نیست ...
هوارو... گندت بزنه آسمون ... باز اکه مه نبود می شد
کولش کرد بردش درمونگاه آبادی مجاور، یام اینکه
رسودش شهر مریضخونه دولتی ...

گل آقا

میرزاجان

بابا از خر شیطان بیاین پایین ... اگه تو راه یه طوریش
بشه ... تو جوابشو میدی ؟... شرش دامن هممونو می گیره
ها ...

کوچیک خان

این حرفا همش باد هواس ... گیرم به سلامت رسوندیش
... تو این دل شب دکتر موکتور کون کی بود ؟...

قلی بیگ

گل آقا

/متفکرانه جلو می آید / پس بیاین یه فکری بکنیم ...
خب چه فکری ؟...

قلی بیک

من میگم بفرستیم دنبال یه آدم با خدا و ترک الصلات
نکرده ...

میرزاجان

قلی بیک

که چی بشه؟ ...
که بیاد بالاسرناخوش احوال چندتا آیه و دعا بخونه ... از
کجا معلوم به حرمت همین چند آیه قرآن و دعایی که بالا
سر مریض می خونه ، افاقه نکنه و شفا پیدا نکنه؟ ...
/ متفکرانه / بد فکری نیست ...

گوهر

کوچک خان

/ متفکرانه / ... چرا ازاولش این به عقل مانرسید؟ ... اما
عقل کل حالا یه هم چین آدمی رو توی این نصفه شبی از
کجا گیر بیاریم؟ ...

قلی بیک

گل آقا

قلی بیک

گل آقا

میرزاجان

گوهر

کوچیک خان

یکی هست که میتونه کار مارو راه بندازه ...
خوب کی؟
متولی امامزاده نبی! ...
همان سید آشیخ دعا نویس خودمان؟ ...
راست میگه ... ها ... خودشه ...
... هم چین بی ربطم نمیکه ... بد فکری هم نیست .
/ عصبی و برافروخته و کفری / آدم قحط بود که یه مرتبه به
صرافت افتادین برین سراغ این مرتیکه پفیوز؟ ... این
مرتیکه بخو بریده جلنبور رو من میشناسم ... یه مادر قحب
.... لاالله الاالله ... که پستون ننه اشو گاز گرفته ... پشه رو
تو هوا نعل میکنه ... دیگه چه برسه به من و شماها ...
والله، به خدا آخرش نفهمیدیم این اختلاف شما دو تا سر
چییه؟ ...

گل آقا

قلی بیک

والله، بالله قصد غرضی تو این کار نیست ... من نیتم اینه
که یه جویری کار راه بیفته و ازسر گردونی بیایم بیرون ...
دیگه خود دونید ... عجب غلطی کردیم ها ...

کوچیک خان

/ رو به سمت قلی بیک [من می‌خوام بدونم اگه ریگی به کفشت نیست، واسه چی داری از این مرتیکه شارلاتان هواداری میکنی؟ ... اصلا می‌خوام بدونم چیش به تو می‌رسه که اینطورسنگشو به سینه می‌زنی ها؟ ... نکنه چیزی بهت میماسه ...

قلی بیک

والله به خدا هیچیش ... مرد مومن من باتو بیشتررفیقترم یا با اون ... من میگم تو این نصفه شبی بالاخره کاپی به از هیچیه؟ ... گور باباش کرده ،اگه کس دیگه‌ای رو سراغ داری خوب بگین تا اون بیاد .

گوهر

/ مداخله می‌کند / بابا میگن این سید اولاد پیغمبره اونم میگه این امامزاده کار راه اندازه و کارگشاست ... هرکی با اعتقاد، به اون متوسل بشه ... دست خالی بر نمی‌گرفته و به برکت جدش خدا مرادو حاجتشومیده ...دیگه راست‌ودروغ ،گنااهش گردن خودش ...

کوچیک خان

/ نگاه غضب‌آلودی به بیک آقا می‌اندازد و به حالت دلخورانه‌ای رو بر می‌گرداند وبه حالت قهر به گوشه‌ای رفته و با رادیوی دستش خودش را مشغول می‌کند /

گل آقا

/ مردد و در مانده / خوب ... حالا این جدش کی هست؟ ... / غضبناک از راه دور [رحمت‌الله‌علیه ولد مرحوم آسید مقوای پشیم‌آبادی ... / خنده همگی /

کوچیک خان

بابا حالا چیکار جد و آبادش داریم ... لابد یه حکمتی تو این کار هست ... وگنه باباهای ما که بهشون اعتقاد پیدا نمی‌کردن که ... می‌کردن؟ ...

گوهر

به کسی بر نخوره ... نه نمی‌کردن .. اما من میگم بازم از این ستون به اون ستون خودش فرجیه ...

میرزاجان

گوهر

/ فکری و سرانجام قانع شده ، تصمیم خودش را می‌گیرد /
واسه خاطر جمع کوتاه بیا کوچیک‌خان ... ختم‌معرکه ...

گل آقا

یه صلوات بفرستین ...

[صلوات دسته جمعی همگی] / رو می کند به میرزاجان /

دیگه دست خودتو می بوسه میرزا آقا ...

رک خوابش دسته ... میدونم چیکارش کنم ...

حق پدرتو بیامرزه ... بینم چیکار می کنی؟ ...

آدم گند دماغیه ... یه خورده هم دندان گرد ... نگران

نباشین ... قلقلش دسته ...

/ بلند می شود یکی از فانوس ها را بر می دارد و می دهد به دست

میرزاجان / هر کاری می کنین زودتر ...

/ میرزاجان سری به علامت تسلیم شدن تکان می دهد ، فانوس را

گرفته چوبدست را بر می دارد و سوت زنان راه می افتد و از صحنه

بیرون می رود /

/ به راه دور / چه خبرته؟ ... مگه تا حالا یادت نبود باباتو

آب بدی که اینجور انگشت رو سوت خطر گذاشتی

/ بیرون از راه دور / نه، تورو که دیدم یادم افتاد .

همینو می خواستی؟ ...

/ قلی بیک و کوچیک خان سر بزیر ریز می خندند /

گل آقا با پکری دستی به گردنش می کشد /

ولد چموش ... جون به جوش کنن آدم بشو نیست ...

آدمم این جور بی چاک و دهن ...

/ برمی گردد گوشه ای می نشیند .. /

/ یک چای می ریزد می گذارد جلوی گل آقا /

تقصیر خودته ... نباید سر به سرش بذاری گل آقا ...

/ در حالیکه نیم خیز نشسته است چند قند را برداشته و پرت

می کند توی دهانش و چای را می نوشد و متفکرانه /

خدا میدونه وقتی به سن و سال اون برسیم چه اعجوبه

هایی از کار در میاییم ...

کی؟ ...

کاس آقا رو میگم دیگه ...

میرزاجان

گل آقا

میرزاجان

گوهر

گل آقا

میرزاجان

کوچیک خان

گل آقا

گوهر

گل آقا

گوهر

گل آقا

آهان ... بی خیال ... خدا هممونو عاقبت به خیر بکنه ...
بابا بادمجان بيم آفت نداره ... [بر می گردد سمت کومه و
کنجکاوانه / ... اون تو چه خبره؟ ...

گوهر
قلی بیک

می خواستی چه خبر باشه ... مادام موسیو خلوت کردن ...
/ زورکی می خندد . اما چون می بیند کسی به مزه پرانی او توجه ای
ندارد با پکری دستی به پشت گردنش می کشد . /

گل آقا

اما انگار بدبختی یه جای دیگه اس ... آدم از فرداشم خبر
نداره ... گاهی میرم تو فکر ...
چه فکری ؟ ...

کوچیک خان

اینکه از کجا اومدیم ، کجا قراره بریم ... انگار بدون انکه
بخوایم ، داریم توی تاریکی مداوم دست و پا می زنیم .
/ متعجب / حرفای گنده مونده می زنی گل آقا.

گل آقا

چکنیم ... انگار با همین پرت و پلاها ست که دل خوشیم
خدا این دل خوشی رو ازت نگیره ...

کوچیک خان

گل آقا

کوچیک خان

گل آقا

/ کنجکاوانه / به بینم ... اینایی که میگین ... یعنی چی؟ ...
/ برای دل مشغولی دست می کند توی جیبش ، کاغذو نیمچه مدادی
را بیرون می آورد ... مداد را به زبانش می رند و شروع به کشیدن
شکلی برروی آن و در همانحال /

قلی بیک

گل آقا

هیچی بی خیال ... توکه چیزی حالت نمیشه آخه ...
انگار کن که فهمیدی .

/ با ناراحتی / دست شمام درد نکنه / غرولند کنان / آقا ، آقا
از خونه در میره دیگه ...

قلی بیک

/ روی دو پایش جابه جا می شود و در همان حال شروع می کند به
زمنه کردن /

گل آقا

گل پامچال ، گل پامچال .. بیا که فصل بهاره ... غنچه وا
کوده ، آی غنچه وا کوده ، بلبل سر داره ...

/ با لودگی دنبال آن را می گیرد / ... شکم نقاره زنه ، نقاره زنه

کوچیک خان

زنه ، آهای وقت نهاره ...

/ گوهر تلاش می کند تا جلوی خنده اش را بگیرد ... اما چندان موفق نمی شود و صحنه برای لحظاتی بدل به محیطی شاد می شود ... ناگهان پرده جلوی کومه کنار می رود و کاس آقا با حالتی منقلب و پریشان پدیدار می شود ... خیره می شود به آدمها و سپس توی تاریکی _ سکوت وهم انگیز [

خوش خیالی زده به کله تون ... اون اینجاس میدونم ... صداشو شنیدین اما بروی خودتون نیاوردین ... واسه همینم روش زیاد شده ، حالام یه گوشه ای کمین کرده ... خیر آقا، خیر ... ول کن معامله نیست ... اما شما ها شک آوردین ... و باورتون نشد ...

هذیون میگه ؟...

نه بابا ... دو باره بازم قاطی کرده .

/ از جا می پرد و با عجله کاغذ و مداد را می چپاند توی جیب کتش و به گوهر [خدا آخر عافیتمونو به خیر کنه ... تو هم برو تو ... درم پشت سرت چفت کن ... تا صدات نزدم نیا بیرون .. پناه بر خدا ... / با حالتی نگران وارد کومه می شود [

/ می آید کنار کاس آقا و با لحن دلداری دهنده [

طوری شده ؟... با کی داری حرف می زنی؟... با جن و پری ؟... یام اینکه با از ما بهترن ؟...

/ با انگشتش توی تاریکی را نشان می دهد / با اون ... وجودش رو حس نمی کنی؟... خود خودش ... می دونم چه خیالی داره ...

/ با دقت خیره می شود به تاریکی و بعد دوباره به کاس آقا [

اونجا که چیزی پیدا نیست کاس آقا ...

/ دستپاچه شروع می کند به دعا خواندن فوت کردن [

بابا دست ور دارین ... چی چیو، هی میگی یکی اونجا هست ... پس چطوره ما نمی بینیم ...

کاس آقا

قلی بیک

کوچیک خان

گل آقا

گوهر

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

کوچیک خان

قلی بیک
کاس آقا

حسابی زابراه شدیم والله ...
شماها حالیتون نیست ...

/ چوبدستش را بر می دارد و آن را محکم توی دستانش
می فشرد /

الان مدتی که پشت سرمه، همچین که رومو بر
می گردونم ، غییش میزنه ...

/ با حالتی که لحظه به لحظه بدتر می شود بر می گردد به سمت
تماشاچی و به تاریکی خیره می شود .. /

/ کمی بعد چوبدست را به دور سر می گرداند و حالت حمله به خود
می گیرد /

اون روزگار موسیاه کرده ... چرا دست از سرم ورنمیداره ...
میدونم چه خیالی داره ... اما من نمیذارم ... اروای بابات ،
من از اون بیدا نیستم که با این بادا بلرزم .

.. / چوبدستش را تکان می دهد و حمله می کند به توی تاریکی /

حالا باباتو میارم جلو چشمت ...

/ از میانه راه او را می گیرد و در همان حال به دیگران /

بابا یه کاری بکنین... بگیرینش تا بیشتر از این خرابی و
خیطی بار نیاورده ...

/ مداخله می کند کاس آقا رامی کشاند سمت میانه ایوان / ...

کوچک اون ورشو بچسب ... زده به کله اش ... یهو دیدی
زد یکی رو ناکار کرد ... اونوقت خر بیار باقالی بارکن ...

عجب خر زوریه بابا ؟... از بالا خونه مرخصه دیگه ...

/ در حالیکه طرف دیگر کاس آقا را چسبیده و تلاش می کند او را
بکشاند میانه ایوان /

/ کف کرده، با تمام قدرت تلاش می کند تا خودش را از دست آنان
خلاص کند /

ولم کنین ، دستامو ول کنین تا کله اشو مثل هندونه
پخش کنم رو زمین ... این روزگار خوش واسم باقی
نداشته ... یا باب الحوائج ... به فریادم برس ...

گل آقا

قلی بیک

کوچیک خان

کاس آقا

گل آقا / تقلابان / زده به کله اش ... همش اثر فکرای پرت
 وپلاس ، شیطون رفته تو جسمش ...

کاس آقا / در حال تقلای شدید / ولم کنین ، ولم کنین .. چی از جون
 من می خواین ... [کم کم از تقس می افتد]

گوهر / برای لحظاتی بیرون می آید و با دیدن منظره وحشت زده به
 صورتش می زند و نگران ماجرا را تعقیب می کند /

قلی بیک آروم بگیر ، از هیچی ترس ... ما اینجا پهلوی تیم ... مگه نه
 کوچیک ...

گل آقا از چی می ترسی ... سگ کی باشه که بخواد بهت صدمه
 بزنه ... ما که نمردیم... مردیم؟...

کوچیک خان نه واله ... این کارا رو واسه چی از خودت در میاری ، بچه
 شدی ؟....

کاس آقا / خسته واز نا رفته / یا کرام الکاتبین ... به فریادم برس ...
 نه ، من نمی ذارم ، یا ضامن آهو ...

گوهر آروم باش کاس آقا ... آروم ... پناه بر خدا ... توکل کن به
 خدا ... همه چی درست میشه ...

/ کم کم بر اثر خستگی از حال رفته آرام می گیرد- دیگران با تصور
 اینکه حرفشان تاثیر خودش را کرده او را رها می کنند ... کاس آقا
 که رها شده است مجددا حمله می کند و باز هم سایرین به سمت او
 یورش آورده و او را گرفته و می نشانند /

... نه من نمیذارم اون منو بی باعث و بانی بکنه ... اگه اون
 یه طوریش بشه من چطور تو این کومه سربکنم ... من
 پوزه این پفیوزو می مالم به خاک ... اینجا رو واسش جهنم
 می کنم ...

/ از شدت هیجان صدایش شکسته و بغض آلود می شود ... اما
 همچنان از تقلای برای رهایی و حمله دست بر نمی دارد . گل آقا
 همانطور که تلاش می کند تا او را بنشانند از کنترل خارج شده و نا
 خود آگاه از سر خشم چند لگد به پر و پای کاس آقا می زند تا او را
 بنشانند ... کاس آقا کم کم آرام می شود .

کوچک خان و قلی بیک متحیرانه و شماتت بار نگاه می کنند به
گل آقا... گل آقاتازه متوجه حرکتی که کرده است می شود ...
شرمنده سرش را پایین می اندازد و بعد برای توجیه حرکت خود
تلاش می کند تا یک جوری از دل کاس آقا در بیاورد ... /

گوهر

دست خودش نیست که ... دل شوره داره ... خدا واسه
هیچکی این جور بد نیاره ...

/سری حاکی از تاسف تکان و به آرامی بر می گردد توی کومه . /
/ می نشیند کنار کاس آقا و دل جوینه / ... تو که نمی خواهی
جون به سرش کنی ... می خواهی ؟... توکل به خدا ...
چیزیش نیست ...، همش یه خورده چاییده ... همین و
بس ... دیگه نفوس بدت واسه چیه آخه ؟...

گل آقا

خدا از دهنش بشنفته ... / به آرامی می رود توی کومه /
/ گل آقا شرمنده می رود گوشه کومه و به تیرک عمودی آن تکیه
می کند ... لحظاتی بعد صدای پای چند نفر در حال نزدیک شدن
می آید . وسپس در باغ با صدای خشکی باز می شود ، گل آقا با
نگرانی به سمت صدا گوش تیز می کند ... کمی بعد شیخ با ردا و
عرق چین سبز و یک تسبیح بلند نعلین به پا وارد می شود و در
پیشانی اش میرزاجان ... از وجنات شیخ عصبانیت می بارد و جملات را
به شکل غریبی بیان می کند
... همه به احترام او از جا بر می خیزند /

کاس آقا

سلام و علیکم جناب آ شیخ ممدلی ...
/ غضبتاک / چه سلامی ؟... چه علیکی ؟...
طوری شده ؟... اتفاقی افتاده ؟... خدا بد نده ...
آشیخ ... علیکم در جواب سلام از واجبات هست .
/ با قیافه برافروخته و عصبانی /

گل آقا

شیخ ممدلی

قلی بیک

گل آقا

شیخ ممدلی

خیلی خوب تو دیگه نمی خواهی این چیزارو یاد من بدی
السلام و علیکم فی کل ملعونین ... دور شوید که دنیا در
نظرم تیره و تار است.

/ گل آقا را می کشد به کناری و به شکل پنهان / هیچی نگو ...
تریاکش دیر شده دیگه خدارو بنده نیست .

میرزاجان

... یه خورده دندون رو جیگر بذارین ... همچین که خودشو
بسازه همه چی درست میشه ...

وقت گیر آوردید؟... آنهم تو این نصفه شبی؟...

چاره ای نبود ... وگرنه ایجاد مزاحمت نمی کردیم

/دو زانو می نشیند روی زمین و با نگاه خیره ای رو می کند به
کوچیک خان و رو بر می گرداند ... که نشان دهنده اختلاف عمیق
بین آنهاست /

خوب می گذاشتید صب ... مگر روز را از دستتان گرفتند،
دیوانگان؟ ..

/ بلافاصله به سمت قوری رفته و یک چای در استکان ریخته با قندان
توت خشک جلوی شیخ می گذارد /

گلتو تازه کن سید ... بر شیطان لعنت ...

بشمر ... بر منکرش لعنت ...

/ غضبناک به میرزا جان / همه این آتیشا از گور تو یکی پا

میشه ... / پشت آن چپ چپ نگاه می کند به کوچیک خان /

عجب است که آدمهایی لامذهبی که از دادن دین خود به
فدوی خود داری می کنند ، حالا اینطور به فکر دنیا و آخرت
افتاده باشن؟ ..

/ رو می کند به قلی بیک ... اما منظورش به شیخ است /

دیشب یه خوابی دیدم که انگار حالا دیگه تعبیر شد ...

خیره ایشاله ...

نصفه شبی برای اجابت مزاج می خواستم برم خلا ... که

یهو دیوار اونجا رو سرم خراب شد ... / نگاه می کند به شیخ /

حالا انگار تعبیر شد ..

بابا تمومش کنین ...

خدا عقلت بدهد مردک ... از دهان سگ که دریا نجس

نمی شود ... / غضبناک رو بر می گرداند /

وقت گیر آوردید؟... / رو می کند به همه / نه شما بگین ...

شیخ ممدلی

گل آقا

شیخ ممدلی

میرزا جان

قلی بیک

شیخ ممدلی

کوچیک خان

قلی بیک

کوچیک خان

قلی بیک

شیخ ممدلی

گل آقا

آخه حالا وقت تصفیه این جور حساباست ...؟ قباحه داره
والله ... مخلص کلوم ... یه نقاری پیش اومده و باهاس یه
جوری تمومش کرد ...

/ از توی جیبش قوطی زنگ زده کوچکی را بیرون می آورد با
وسواس غریبی بازش می کند و چیزی شبیه حب را بیرون آورده
توی دهانش می اندازد و پشت آن استکان چای را لاجرمه سر
می کشد ... لیش را با آستینش پاک می کند و سپس قندان را روی
کف دستش خالی کرده و مشغول خوردن آن می شود. /

میرزاجان

/ می رود پشت سر شیخ رو به به گل آقا ادای شمردن پول را می دهد /

الذینه ، ولذینه ... روز به روز بدتر از اینه ...

تو دیگه خفه خون بگیر نسناس الخناس ...

شیخ ممدلی

/ دست به جیب بغل می برد و چند اسکناس را بیرون می آورد ... و
آن را می چپاند توی دستان شیخ ... /

گل آقا

قابل شمارو نداره، تلافی می کنم ، اجر شمام با مرتضی
علی .. التماس دعا واسه شفای خانزاده عیال کاس آقا...
دیگه خود دانی ... هر گلی زدی به سر خودت زدی ...

/ در حالیکه گوشه اسکناسها را محکم چسبیده تا از دستش در نرود
بنای تعارف را می گذارد و خوش اخلاق می شود /

شیخ ممدلی

نه واله ... بجان شما نمی گیرم آخه شما و کاس آقا به
گردن همه حق دارین ... اصرار نفرمایید ...

سید دلگیر می شوم ... این واسه یه دعا و سر کتابه ... نمی
خوایم دینی به گردنمان بیفته ...

گل آقا

آخه ... این درست نیست که من از شما و کاس آقا توقع
نیازندارم ... نه ، نمی گیرم ... مهمان ما باشید ...

شیخ ممدلی

قابل شمارو نداره ... نگیری دلخور میشم واله .. اجرکار
شمام با آقام مرتضی علی ...

گل آقا

ناز شتری رو بذار کنار... بگیر بچپان تو جیب گل و گشادت
... الانه که طرف پشیمون بشه ها ...

میرزاجان

لفتش تده بابا ... دست گل آقا رو رد نکن دیگه ...

قلی بیک

- شیخ ممدلی حالا که اصرار میکنین واله رویمان نمیشه روی گل آقا رو
زمین بندازیم ... مثل همیشه چوبکاریمان فرمودید ... آی
بلات بخوره تو سر هر چی آدم نفهمه ...
- میرزاجان / می آید چمباتمه می زند کنار شیخ... و کمی بعد صورتش را به
علامت خوشامد می بوسد /
- گل آقا ... لیره اس واله همش باهاس یه خورده باهاس صبر
کرد تا خودشو بسازه ، اونوقت دوباره کوک میشه .
- شیخ ممدلی آشیخ ... داره باهات مزاح می کنه ...
حالا چه وقت مزاحه ؟... جون بجونت کنن آدم بشو نیستی
... مردک .
- قلی بیک سید،خیر امواتت یه کم روغن و پیازداغشون بیشتر کن .
- شیخ ممدلی / رو به گل آقا/ خاطر جمع باشین ... هر کاری از دستم بر
بیاد مضایقه نمی کنیم ... انشالله به یمن نفس دایی
و کرامت جدم تا سپیده زده ، پاشه وسط همین ایوان
واستون عربی برقصه ...
- گل آقا استغفراله ...
- شیخ ممدلی / متوجه گندی که زده است می شود و در صدد اصلاح آن بر
می آید . / بجد نگیرین ... منباب تبلیغات عرض شد ...
- گل آقا خیلی خوب پر نقسی دیگه بسه ... جوهرتو نشون بده ...
- شیخ ممدلی برای خشنودی آل محمد و خیر امواتان صلوات ...
- همگی / با صدای بلند / اللهم صلی علی محمد و آل محمد ..
- شیخ ممدلی لال از دنیا نری ... صلوات دویم رو بلند تر بفرست ...
- همگی / با صدای بلند تر / اللهم صلی علی محمد و آل محمد ...
- شیخ ممدلی / کمی جا به جا می شود و دست می کند توی بغلش و بسته پارچه ای
را بیرون می آورد و پهن می کند روی زمین و مشغول باز کردن گره
های آن می شود و در همانحال به عادت همیشگی خود مشغول
وعظ و خطابه برای بازار گرمی بیشتر می شود . /
- گوهر / براثر سر و صدا بیرون می آید و متحیرانه /

نقل است از امامزاده سید نبی خلدآشیان رضوان اله علیه :
 ... که به دوجیز تاکید فراوان داشت ... یکی ادای دین خمس
 و زکات که سبب رونق کسب و کار می گردد ...
 / زیر چشمی نگاه می کند به کوچیک خان /
 دویم نذورات که سبب رفع فتنه و بلا می گردد ...
 اینجانب حسب وظیفه شرعی حجت را تمام کرده و عرض
 می کنم که، آنان که به بهانه های مختلف از ادای دین
 طفره رفته و یا شانه خالی می کنند عنقریب آتش قهر
 الهی دامن گیرشان خواهد شد . این آتش دیر و زود دارد...
 اما سوخت و سوز ندارد .

/ قلی بیک را مخاطب قرار می دهد /
 به خودتون زحمت دادین و پرسیدین ... وجوهی که
 جمع میشه کجاو به چه مصرفی می رسه ؟...
 / به فکر افتاده / راست میگه ... کجا خرج میشه ؟ ...
 / جا خورده / ... خب خرج ضریح مقدس خلد آشیان امامزاده
 و آبادانی قبرستان ... مگه نه اینکه یک قبرستان آباد به از
 صد ده ویرانه و شهر خراب ...
 آشیخ این از فرمایشات کی باشه ؟...
 انگار یکی می خواهد مارو خراب بکند ... اما از دهن سگ
 دریا نجس نمیشود ... بر شیطان معرکه لعنت ... بحث
 سیاسی ممنوع ... به کار مان برسیم ... یه صلوات دیگه
 بفرستین !...
 / شیخ هر جا که گیر می کند و یا به صرفه اش نباشد برای گریز از
 مهلکه از دستور فرستادن صلوات استفاده می کند... در اینجا هم از
 همین حربه برای اسکات مکان استفاده می کند /

/ با صدای بلند تر / اللهم صلی علی محمد و آل محمد ...
 / متعاقب آن از میان بقیچه باز شده ، بسته پارچه سبز رنگ دوخت
 ه شده ای که دو بند به آن آویخته است را بیرون می آورد - برای

بازار کرمی بیشتر آن را می بوسد و به پیشانی خود می زند تا اثرش را
در بیننده مشاهده کند /

این دعا را یک محرم باید ببندد به ناخوش ...

کاس آقا کجاست؟... ایشان را زیارت نمی کنم ...

گوهر... گوهر ناج خاتون ... بیا دختر به بین این سید اولاد
پیغمبر چی میگه؟...

/ از پشت سر شیخ پیش می آید تا مقابل او قرار می گیرد /

سلام و علیکم ... خدا خیرت بده آشیخ فرمایشی بود؟...

/ تازه متوجه او شده است ، نگاهی تحسین آمیز به قد و بالای او
می اندازد ، بر می گردد سمت میرزا جان که کنارش چمباتمه زده و
ناظر حرکات اوست /

این کیه؟...

گوهر تاج خانوم ، دختر کل موسی خان ...

... صبیبه همان کول / به معنی لنگ - چلاق / موسی خان
اشکوری خودمان؟...

خود خودش ...

ماشالله ... ماشالله ... آشیخ فدات بشه الهی... بیا دختر
اینو بگیر ببند به یه جای ناخوش احوال دعای رفع بلا و
فتنه و چشم زخمه ...

/ شرمند دعا را گرفته به سمت کومه حرکت می کند . کمی بعد از
میانه راه بر می گردد / خوب کجاش ببندم؟...

یه جای آشکار ... لخت باشه ها ...

/ داخل کومه می شود /

فی تبارک الاحسن الخالقین ... نمیدانستم کول موسی
همچین چیزی به خانه داره ...

/ کفری / چیه چشمتو گرفته ...

نه ملعون ، اما واجب شد واسه صله رحم هم که شده برای
احوال پرس خدمت برسیم ...

گل آقا

گوهر

شیخ ممدلی

میرزا جان

شیخ ممدلی

میرزا جان

شیخ ممدلی

گوهر

شیخ ممدلی

گوهر

آشیخ ممدلی

میرزا جان

شیخ ممدلی

- گل آقا / تشرمی زند / چه خبره اونجا ؟ ...
- شیخ ممدلی هیچی .. داشتیم فرایض دینی را یاد این مردک می آوردم ... کحا بودیم ؟... چی می گفتم حرفم یادم رفت ؟... بر شیطان حرامزاده لعنت ... مگه می گذارند ...
- قلی بیگ رو تاکید دویمی ...
- شیخ ممدلی ها...ها بله ... تاکید دوم آن رضوان اله علیه بر ضرورت ادای دین نذورات بود که دفع فتنه و بلا می کند ...
- قلی بیگ ... ما با هم چند مرغ و جوجه نذر حال خانزاده عیال کاس آقا کرده ایم که انشالله بارو براه شدنش با گل آقا خدمت رسیده تقدیم می کنیم ...
- شیخ ممدلی /چاپلوسانه / قبول حق باشد انشالله ... تا ببینیم ؟...
- میرزاجان /لجوجانه دستش را حلو می آورد و به شکم برآمده شیخ می زند / ماشالله ... قبرستان مرغ و جوجه و بوقلمون ...
- شیخ ممدلی / جا خورده و خشمگین / هوی ... هوی ... هوی ، چه می کنی ملعون ؟...
- میرزاجان هیچی بابا ... داشتیم محل دفن نذورات را به هم ولایتی ها نشان می دادم ... / ریز خند جمع /
- کوچیک خان /موقع را برای تصفیه حساب مناسب می بیند .از ته دل می خندد / شکم نیست که ... خیک ، خیک ...
- شیخ ممدلی / خنده جمع /
- شیخ ممدلی / خیره نگاه می کند به کوچیک خان /
- تا کور شود هر آنکس نتواند دید ...
- / و سپس غضبناک رو بر می گرداند /
- گل آقا خودتو ناراحت نکن آشیخ ... شما رو دوست دارن ، دارن سر به سرت میذارن ...
- شیخ ممدلی حالاتو اینهمه گرفتاری چه وقت سر به سر گذاشتن و مزاحه ؟...
- / خیره نگاه می کند به میرزاجان و خشمگین رو بر می گرداند /

یکی تو ادم بشونیستی ، یکیم پینوکیو آدمک چوبی ... خدا
به جفتتان عقل بدهد مردک ...

/ رو می کند به سمت گل آقاو چالوسانه / به جای این جور
دری وری ها از این... گل آقا و قلی بیک یاد بگیر ...
خدا به جفتشون سلامتی بده ... اگه یک مرد تو این
آبادی پیدابشه همین گل آقااست و بس ...

/گل آقاچندان از این تعارف بدش نیامده کمی جا به جا می شود /

... مرحمت داری آشیخ ... خدا حفظت کنه ...

الهی آمین ... / در حالیکه نیم نگاهی به کوچیک خان دارد / بلات
بخوره تو سر هر چی نامرد نمک شناس دوزخی .

آخه آدم چی بگه به این؟... آی مصب مفت خوری بسوزه
/ به خود می پیچد ... اما قادر به جواب دادن به او نیست بنابراین تنها
به چپ چپ نگاه کردن و رو برگرداندن اکتفا می کند .
نگاه کن چه جوری آدم رو مرد بارمیآره ؟...

/ رو می کند به شیخ ممدلی / پاشو.. پاشو به جنب تا مریض
از دست نرفته ...

اطاعت ...

/ به سمت کومه / گوهر ... گوهر

[از کومه بیرون می آید .] بله گل آقا ...فرمایش ؟...

به بین آشیخ ممدلی چی میگه ؟...

/ کتاب را به دست می گیرد و با سنگینی بلند می شود کومه /

یا الله ... ناخوش کجاست ؟... خانم راه را نشان بده .

شما بفر مایید ... الان خدمت می رسم ...

/ پارچه ای را خیس می کند و میچلاند و راه می افتد /

تا اوراد میخوانم و بالاسرناخوش آیه قرائت می کنم کسی
مزاحم نشود ...

دمت گرم سید... خبر پیش ...

شنیدین که سید چی گفت ... کسی مزاحم نشود ...

گل آقا

شیخ ممدلی

کوچیک خان

گل آقا

شیخ ممدلی

گل آقا

گوهر

شیخ ممدلی

گوهر

شیخ ممدلی

قلی بیک

گل آقا

شیخ ممدلی

نگران نباشید انشالله به یمن نفس داعی خوب می شود .
[پشت سر گوهر داخل کومه می شود]

گل آقا

[سکوت] گفتیم جمع شیم تا بلکم به هم نزدیکتر بشیم ...
اما حالا می بینم کارا برعکس شده و این نزدیکی مارو
بیشتر از پیش ازهم دیگه دورتر کرده ...
[کمی بعد رو به سمت کوچیک خان]

کوچیک خان

اختلاف شما دو تا سر چیه ؟... قضیه چیه که اینطور پیش
سر و همسر پنبه همدیگه رو می زنین
[داغ دلش تازه شده] ... آقا این مرتیکه شارلاتانه در همه
مالیده و حالیتون نیست ...

میرزاجان

[که از توجه شیخ به گوهر دلخوری دارد موقع را برای تصفیه حساب
مناسب می بیند]

کوچیک خان

اینی که من دیدم ، بازبون خوش قورباغه رورنگ میکنه
جای فولکس واگون غالب میکنه به خلق خدا ...
آی قربون دهنه ... قربون آدم چیز فهم ... بابا همین مرغ و
جوجه های مفتی که آدمو هار می کنه دیگه ...
[به میرزاجان] د بذار ببینیم چی میگه آخه ...

گل آقا

کوچیک خان

هیچی دیکه ... از نجابت ما مردم استفاده کرده و با بستن
یک شال سبز پرکمرش ویه عرقجین به کله اش ... خودش
به خودش لقب سیدی داد و شد متولی امامزاده با ظهور
این خردجال ما مردم خوش خیالم خران خر ، اتان خر ...
حرفشو باور کردیم ..

[بلند و خم می شود و ادای دولا شدن را در می آورد]

دولاشدیم و گفتیم آشیخ ... پیاده چرا ؟... بسم اله ... بفرما
سوار شو ...

قلی بیک

از قدیم و ندیم گفتن هی علی خیرالعمل ... [به غلط تعبیر
می کند] ... هرکی به عمل خودش ...

- گل آقا
کوچیک خان
- د بزار ببینم ... چی میگه آخه ... مخلص کلوم؟.....
هیچی دیگه ... حالام چپ میره راست میاد مطالبه مال جد
میکنه ... کی گفته من جون بکنم یه شی صنار جمع کنم
بدم دست این مرتیکه گردن کلفت که تبرم گردنشو نمی
زنه ... تا خرج صیغه های طلاق و جفتش بکنه؟...
- گل آقا
- گناه / متفکرانه / ما حرمت جدش رو نگه می داریم، دیگه
گناه راست و دروغش پای خودش ...
گل آقا من میگم حالا تو یه کم کوتاه بیا، تا قال قضیه کنده
بشه ... بد میگم؟...
- کوچیک خان
- ایراق / هوی هوی هوی هوی ... چیه؟ ... چیش بهت
میماسه که این جور داری ازش هوا داری میکنی؟...
نه واله ... بینی و بین اله خودت قضاوت کن ... من با تو
ایاق ترم یا با اون؟...
- قلی بیک
- کوچیک خان
- پس واسه چی داری میمالی و اینجور سنگشو به سینه
می زنی؟...
من فقط می خوام یه جوری قال این قضیه کنده شه و
فیصله پیدا بکنه .
- قلی بیک
- گل آقا
- بابا واسه هرکی بد شد برای تو یکی که نشد ... آمدن این
همه زوار مگه سبب رونق کاسبیت نشد؟ ... وگنه اینهمه
مهر و تسبیح و خر مهره و شمع های قرمز و آبی و سبز و
نازک و کلفتو میخواستی به کی بتپانی؟...
- شیخ ممدلی
- / پرده کومه کنار می رود و شیخ پدیدار می شود ... در حالیکه کاس
آقا را هول می دهد بیرون / ...
چسناله این یکی واسه آدم حواس نمیزاره که ... یکی بیاد
اینو ببره بیرون .. سبب شد تا ما اوراد و ادعیه مان را
معکوس بخونیم بابا ...
- / میرزاجان و گل آقابه تندی پیش می دوند کاس آقا را گیج و منگ
از دو طرف می گیرند و دلداری دهنده می برند میانه ایوان، روی

یکی از کتل ها می نشانند /	شیخ ممدلی
تا اوراد و آیه می خوانم دو باره کسی مزاحم نشود .	گل آقا
خیلی خوب ... دیگه کسی مزاحم نشود ...	گوهر
/ گوهر از لای دست شیخ می پرد بیرون /	شیخ ممدلی
دختر ... تو کجا ؟... انشاءالله به عای امن یجیب داعی خوب	
می شود .. نگران نباشید ...	گل آقا
خدا از زبونت بشنفته	شیخ ممدلی
دختر جان بیا تو ؟ ...	گوهر
شما بفرمایین ... من بعدا خدمت می رسم .	شیخ ممدلی
/ با حسرت سری تکان می دهد / خیلی خوب ...	
/ پرده را می اندازد و پشت آن از نظر ها نا پدید می شود /	گوهر
پدر سوخته چقدر هیزه ... خیال می کنه نفهمیدم که	
می خواد با من لاس بزنه ...	کوچیک خان
بفرما ... شاهد از غیب رسید ... نگفتم ؟...	میرزا جان
/ براق / غلط کرده ... ما اینجا بوق نیستیم که ...	
/ رو به گوهر / ... لب تر کن تا چپقشو چاق کنم ...	گوهر
/ شرمگینانه / مرسی ...	گل آقا
معرکه گرفتن ؟... چه خبره ... بابا شاید منظوری نداره ...	
اصلا حالا که وقت اینجور حرفا نیست ...	شیخ ممدلی
/ از داخل کومه / دختر جان... حلقمان خشک شد ... یه چیزی	
... چایی ... قهوه ای ...	گوهر
آی بر پدرت لعنت	
/ سری تکان داده ، از یکی از قوری ها یک چای ریخته ... چند حبه	
قند کنارش می گذارد و می رود توی کومه / ...	قلی بیک
/ کوچیک خان می خواهد چیزی بگوید که قلی بیک با گرفتن انگشت	
روی بینی اش او را ساکت می کند /	
هییس .. شر پیا نکن دیگه ...	کاس آقا
/ معصوم و متفکر و گل آفاکمی آنطرفتر تگران حال اوست ناکهان	
بلند می شود و می آید سمت کومه و گوش می خواباند /	

نفسش تنگی می کنه ... صدای خس خسشو میشنوی ...
هیچ علامت خوبی نیست ...

/ برمی گردد و دوباره خیره می نشیند سر جای اولش /

خودتو ناراحت نکن ... درست میشه ...

/ تحت تاثیر حالت کاس آقا قرار می گیرد ... همه چیز را فراموش
می کند و و دلسوزانه می آید کنار او /

کاس آقا، خدا سایه اتو از سر اهالی کم نکنه، توکلت باشه
به خدا ...

/ نا امیدانه / مگه چاره دیگه ای هم واسم مونده ؟... پناه
می برم به خدا ...

هیچیش نیست ... اگه از من بپرسی ... همش ... همش یه
کم چاییده ...

خدا ازدهنت بشنفه... آدم تاوقتی چیزیکه داره قدرشونمیدونه
... اما همچین که داره از دستش میده ، تازه پی به ارزشش
می بره ...

می فهمم کاس آقا ... می فهمم ... آره واله ...

زندگی چیز غریبه گل ... تا نفهمیدیش دست از سرش ور
ندار ...

/ ناراحت تلاش می کند تا افکار کاس آقا را به جای دیگری منحرف
کند ... نگران به آسمان نگاه می کند /

صاف نشده هنوز... کاس آقا ... ابرارو ...

/ نگاه می کند به آسمان و پریشان /

آره ... انگاردارن ولو میشن ...

/ شتابان می آید بیرون / آب !..

/ جا خورده و با شتاب / چی شده؟.. خوش خبر باشی دختر ...

واسه یه لحظه چشماشو واز کرد ... وبعد به آرومی دوباره

بست ... انگار یه چیزی می خواست بگه .. اما نشد ...

/ کوچیک خان و قلی بیک شتابان پیش دویده و هردو کوزه آبی را

گل آقا

کوچیک خان

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

گوهر

کاس آقا

گوهر

برداشته و با هم کاسه توی دست گوهر را پر می کنند ...

/ گوهر به تندی بر می گردد توی کومه / ...

/ خودش را کنترل می کند / بفرما ... نگفتم ... حالا بازم به

حرفای ما شک بیار ... خیره ایشالا...

/ نگران و گرفته / پس چی می خواست بگه که نتونست ...

بابا سید اولاد پیغمبره ... حالا خودش هیچی ... پخی نیست

/ نگاه می کند به کوچیک حان / ، واسه همینم ما متوسل

شدیم به جدش ... نا امیدمون نمی کنه ...

ایشالا همینطور باشه که میگین ...

تو چرا تا زرتی میشه ترش می کنی و حال می گیری؟...

واسه اینکه تو و این شیخ خیلی جیک و بیکتونه ...

نه بابا ... هم چین از من دلخوره که نگو و نپرس .

خدا از دهنش بشنفته ...

نبودی تا ببینی تا چه لمی به کارش بردم تا تونستم

بکشمش بیرون ...

خودت بگو پس

/ می خندد / آقا ... آقایی که شما باشین ...

/ حرف را می برد / شک نکن .

به چی؟...

به آقایی ما ...

بر منکرش لعنت ... اما جونم واست بگه ... خره یه خورده

مونده بود برسیم یهو وا داد ... میخ شد به زمین ... اقا

هر چی سیخونک زدیم راه نیفتاد که نیفتاد ... خره، یه

حالت غریبی پیدا کرده بود که من تا حالا این جوریشو

ندیده بودم ... حالا شیخ از جلو بکش، من از عقب هول...

اما حیوون مگه از جاش تکون می خورد؟... تو یه همچین

اوضاع و احوالی یهو افسارشو از دست شیخ کشید بیرون و

اونو مثل تاپاله ولو کرد زمین و برگشت

گل آقا

کاس آقا

قلی بیک

کوچیک خان

میرزاجان

کوچیک خان

میرزاجان

کوچیک خان

گل آقا

میرزاجان

گل آقا

میرزاجان

گل آقا

میرزاجان

... آقا نمیدونی آشبخ چه اوضاع و احوالی پیدا کرده بود ...
 / بلند می خندد / لباده اش پس رفته بود و لنگاش هوا ...
 / بلند می خندد / عجبم از کار این حیوون ... چه سریه ؟...
 شیش دونگ موندم توش معطل ...
 / افسرده و نگران / اون اینجاست

کاس آقا

کی اینجاست کاس آقا ؟...

کوچیک خان

بیا گل آقا ... هوای کارو داشته باش تا بدتر نشده ...
 / بلند می شود مستاصل می آید سمت کومه لختی درنگ می کند و
 سپس با در ماندگی همه افراد را از نظر می گذاراند و ملتمسانه /
 اگه اون طوریش بشه .. من چه جوری تک و تنها تو این
 کومه سر کنم ؟...

میرزاجان

کاس آقا

/ همگی او را دور می کنند و می کشانند میانه ایوان و متاثر از
 وضعیت پیش آمده ، با لحن دلسوزانه /

گل آقا

هیچیش نمیشه واله ... پناه بر خدا ... تو همچین موقعیکه
 آدم به خدا نزدیکتر میشه ... تو آدم بدی نیستی ... بجاش
 ازش طلب شفا کن ...

کاس آقا

/ دل شکسته و مغموم / هر گوشه ای رو که نگاه می کنم اونو
 می بینم ... اون وقت تو یه همچین شبی که حسابی دست
 و پام تو پوست گردوهه ... این یکی مهمون نا خونده
 گذاشته پا شده اومده اینجا ... اگه اون طوریش یشه ، من
 چطور تو این کومه که همه جاش بوی اونو میده سر کنم
 ؟... اون داره میره ... اونوقت من اینجا نشستم و کاری ازم
 بر نمی اد ...

گل آقا

تو دلت صافه و پاک ... خدا حاجت دلتو بر آورده می کنه و
 چراغ کومه تو روشن ...

کوچیک خان

هیچکی ازت دلخوری نداره ... ذکر خیرت همه جا هست ...
 خدا حاجتتو بر آورده کنه ...

قلی بیک

/ متاثر / ... هوای ابری همیشه آدمو دلگیر و دلزده میکنه

... واسه همینه که داری این جور بیخود فکرای پریشون
میکنی... تازشم ماکه نمردیم، اینجا پهلوتیم ...
بد مصب بد جوری آدمو کلافه می کنه؟...
چی؟...

کوچیک خان

قلی بیک

کوچیک خان

میرزاجان

ایه آسمان نگاه می کند / هوارو میگم بد جوری گه مرغیه.
/ متاثر با احتیاط به گل آقا/ اشاره می کند و سپس چپق و کیسه
توتونش را برداشته از پشت سر می دهد به گل آقا /
... همش یه مختصر چاییده ... اثر زهر هواس ...
/ متوجه حرکت کوچیک خان می شود ... کیسه توتون و چپق را
می گیرد، پر و روشنش می کند و کمی بعد آن را با تنه ای آن را می
دهد دست کاس آقا /

گل آقا

آدم نباید به دلش بد بیاره ... واسم مثل روز روشن ... درست
میشه ... خدا آخر عاقبت هممونو به خیر کنه ...
نمیدونم نفرین کیه؟... من آزارم تا حالا به کسی نرسیده...
نمیدونم این روزا چه گره ای تو کارم افتاده که بد بیاری ،
پشت بد بیاری ... / یک غلیظی به چپق می زند و متفکرانه /
نمی دونم تقاص چیو دارم پس می دم؟... هر چی فکر
می کنم بکسی بدی نکردم که ...

کاس آقا

/ دلسوزانه همراه با ترحم / خدا عاقبتتو به خیر کنه ... همش از
زور خوبیه والله ...

گل آقا

تقدیر و قسمت و سرنوشت هرکی از روز ازل رو پیشونیش
نوشته شده... آدم باهاس باهاس کنار بیاد .

قلی بیک

/ هم چنان توی خودش ... متفکرانه پکی به چپق می زند /
اینهمه ساله که ضبط و ربطش کردم و با بد و خوب من
ساخته ، تازه اومده بودیم نفس راحتی بکشیم که ...
/ نفسش را با حسرت می دهد بیرون و سرگردان /
خیلی تنهام گل ...

کاس آقا

/ دلسوزانه / درست میشه ، درست میشه کاس آقا ... واسم

کوچیک خان

مثل روز روشنه ... مگه نه میرز آجان؟...

میرز آجان

آره ده... منم همینو میگم ... آدم نبایست به دلش بد بیاره ...
وگنه حسابس پاکه ...

گل آقا

/ می نشیند کنار کاس آقا / ... سرنوشت و تقدیر هرکس پیش تر
معین و رو پیشونیش نوشته شده ... عوضشم همیشه کرد ...
زندگی چم و خم زیاد داره ، برش می خواد ... یه مردم
باهاس تو یه همچین مواقعی نشون بده که چند مرده
حلاجیه و چه جوری میتونه باهاس کنار بیاد ... و ا بدی
باختی ... دختل اومده ، حسابت پاکه ... یادت باشه چشم
اهالی بتوست ... خم بشکنه بوش در نمیره که ... پس
نکبتی و چسناله رو بذار کنار ...

/ بلند می شود و کنار می رود ، با دلخوری سیگاری از جیبش در
می آورد و آتش می زند ... و بعد آن را به چوب سیگار می زند و بعد
از یک پک دودش را می فرستد هوا و با دلخوری چشم می دورد به
کاس آقا تا اثر حرفهایش را روی او ببیند - /

/ صدای ناله یک جغد که همه را هراسان می کند ... /

کاس آقا

/ کاس آقا از جا بلند می شود و با نگرانی خیره می شود توی تاریکی
باغ / این دیگه از کجا پیداش شد؟...

گل آقا

/ خیره می شود توی باغ / همین یکی رو کم داشتیم ...
خوش خبر باشه ایشاله ... / با نگرانی نگاه می کند به سایرین / تا
کاسه کوزه مونو بهم نریخته ... کیشش بده تا ردشه ...
/ همگی شروع می کنند به کیش کردن جانور ... کمی سکوت ...
دوباره صدای جغد نزدیکتر /

... بابا مصبتو شکر؟ ... همین یکی رو کم داشتیم

گوهر

/ با شتاب از توی کومه می اید بیرون و با نگرانی به سمت صدا خیره
می شود /

از سر شب تا حالایه ریز دم گرفته .. خیر باشه ایشاله ...
/ خیره و نگران با رعب و وحشت به دور و اطافش نگاه می کند /
خوندن این حیوون شومه ... یه علتی داره ...

کاس آقا

شایدم میخواد حالیمون کنه که اون الان اینجاست ...
آروم کاس آقا ... آروم ...

گل آقا
گوهر

/ از کنار ایوان قندانی را بر می دارد و بر می گردد /

چند تا حبه قند پرت کنین ... بلکم رد شه ...
میرزاجان ؟...

گل آقا

فرمایش ؟ ...

میرزاجان

چند تا حبه قند بهرت کن طرفش ... کیششم بده بلکم
افاقه کنه و بره رد کارش ... خوش خبر باشی حیوون ...

گل آقا

/ جند حبه قند را از قندان توی دست گوهر بر می دارد و پرت
می کند سمت صدا /

میرزاجان

کیش ... کیش ولد چموش ...

/ سکوت - کمی بعد مطمئن بر می گردد /

روی ماروزمین ننداخت ... بفرما تموم شد ... رفت ...

/ دستانش را به علامت تمام شدن کارمی تکاند - کمی سکوت /

/ دوباره صدای پرنده نزدیکتر بلند می شود ... /

آی بر پدرت لعنت ... / حرف توی دهانش می ماسد /

میرزاجان

خیر آقا ... خیر ، مارو به اونجاشم حساب نکرد ... نشسته ...
داره به ریش همه خنده ...

کوچیک خان

من که بی ریشم و حسابم پاک ... اما اگه از من بپرسی ،
میگم حکما ریش یکی از شما ها باید خنده دار باشه ...

قلی بیگ

آخه حالا وقت این حرفا و مزه پرانی هاست ؟...

آی قبر پدرت ... آدم تو یه استکان آب غرق بشه ... اما این
جوری کنفت نشهعجب تخسیه ها ...

میرزاجان

/ منلاطم / گفتم که ؟... اون الان اینجاست ...

کاس آقا

/ چند حبه قند بر می دارد و پرتاب می کند سمت صدا /

گل آقا

کیش ، کیش ... خوش خبر باشی حیوون ...

بی فایده است ، اثر نمی کنه ... آینه و قرآن می خواد و قسم
... وگرنه افاقه نمی کنه ...

گوهر

کاس آقا

/ از کوره در رفته قندان توی دست گل آقارا می قاپد و با تمام نیرو
پرتاب می کند سمت صدا و نعره زنان /

... چی می خواد ازجون ما ... چی می خوای ... اون قدمش
شوره ... بد یمنه ... خوش خبر نیست واسه چی داره
این جور شیون و ناله می کنه ؟...

گل آقا

/ می دود سمت کاس آقا و او را می گیرد و بقیه هم به کمک او
می آیند ... و او را می گیرند /

گوهر

[با ترس و نگرانی به صورتش می زند] وای خاک به سرم ...
/ وحشت رده وارد کومه می شود /

کاس آقا

/ به شدت تقلا می کند تا خودش را از دست آنها برهاند . /
ولم کنین، ولم کنین ...چی می خوای ازجون من ... آخه
اون الان این وقت شب اینجا چی می خواد ؟...

گل آقا

آروم ... کاس آقا ... آروم .. بچه شدی ... بابا از تو قبیحه
والله ... حیوونه ، حالام دلش خواسته بخونه ... مگه
اجازش دست منو توئه ، پس اونی که اون بالا نشسته
چیکارس ... حکمتش چیه ؟...

کاس آقا

چرا اینجا ؟... بره یه جای دیگه ... من میدونم از کجا آب
می خوره ... همه این آتشا و مفسده ها از ناحیه اون پا
میشه / تلاش می کند تا خودش را برهاند /

کوچیک خان

ولم کنین ... ولم کنین ...
آروم ... آروم بگیر کاس آقا ...

قلی بیگ

/ در همان حال که تلاش می کند او را به نشانند /

میرزاجان

/ تلاش می کند تا از پشت یک جوری برای نشانندن کاس آقا کمک
کند / آروم کاس آقا ... آروم ... فدات شم تقلا نکن دیگه،
بشین ... د بلات بخوره تو سر هرچی آدم نامرده ...

کاس آقا

/ کنترل خودش را از دست داده ، همچنان در حال تقلا و شیون /

اون می خواد منو بی باعث و بانی بکنه ، آی بکی بگم ...
اونهانش .. زل زده داره نگام میکنه ... چرا کسی حرفمو
باور نمی کنه ... به کی بگم آخه ...

بابا اون یه ریشه درخته ... وهم و خیال ورت داشته ... این
کارا از تو بعیده گنده بک ... حیا کن ... داری مثل یه زن
زنجموره میکنی ...

[محکم کاس را تکان می دهد تا او را بنشانند]

[کم کم بر اثر خستگی از تقلا می افتد و آرام می شود - کمی بعد
بغض آلود و گرفته سرش را پایین می اندازد]

حق دارین ، شما ها حالتون نیست من چمه ... واسه اینکه
شما همون لرزونکو واسه خودتون دارین ، دیگه سر صاف
نیستین من چی می کشم ... به شما چه مربوطه ... اصلا
به هر چی نا بدترم کرده ...

این حرفا چیه داری می زنی ...

این حرفا چیزی رو عوض نمیکنه ... اگه قراره اتفاقی بیفته ،
میفته ... دیگه بقیه اش صوته و باد هوا ... نه واسه ما
فرش میشه ، نه واسه شما عرش ...

بابا با مشیت الهی که همیشه در افتاد... میشه ؟...

نه واله ... نمیشه ... بابا حکمتتو شکر ...

پس راضی باش به رضای اوستا کریم ...

هر طور اون بخواد، مام که ازسگ درد رگاهشم کمتریم
... کاری ازمون بر نیما، ، بسته به مشیت الهی ... دریا دل
باش بی تابی نکن ... تازشم اونکه طوریش نیست ...

[پرده جلوی کومه کنار می رود و شیخ با چهره گرفته ای از آن خارج
می شود و تسبیح می گرداند]

یا الله ... یا ربی ... راضیم با رضای تو...

[در حالیکه سعی می کند بر خودش مسلط باشد ... خیره می شود به
شیخ / دستم به دامنتم ... دمت گرم آشبخ ...

گل آقا

کاس آقا

کوچیک خان

گل آقا

قلی بیک

میرزاجان

قلی بیک

گل آقا

شیخ ممدلی

کاس آقا

شیخ ممدلی

کاس آقا

شیخ ممدلی

گل آقا

آشیخ ممدلی

گل آقا

کاس آقا

شیخ ممدلی

کاس آقا

شیخ ممدلی

نفست گرم ... / پنهانی به گل آقا اشاره می کند تا پیش بیاید /
/ با اشاره شیخ پیش آمده او را به کناری می کشد / خوب؟ ...
/ با صدای خفه و درگوشی / آگه از من میشنفی... تادیر نشده
بهتر است یک جوری او را برسانید شهر ...
همچین که سپیده بزنه ویکی از قاطرا پیدا شن؟ ...
/ کنجکاو / یعنی وضعیت اینقدر خرابه؟ ...
مائچه در توان داشتیم انجام دادیم ... دیگر بقیه اش با
خداست ...
میگی چیکار کنیم؟ ... می بینی که دستمون به هیچ جا بند
نیست ...
/ کنجکاوانه پیش می آید / چطوره سید؟ ... خوب میشه که ...
مگه نه؟ ...
/ نیم نگاهی به جمع می اندازد ... کمی سکوت می کند و سرانجام
خودش را می گیرد /
چیزی نیست .. انشالله به یمن دعای دایی صب صحیح و
سالم بلند می شود ... به دلتان بد راه ندهید ... توکل کنید
به خدا ... خوب می شود ...
خدا از دهنش بشنفته آسید ...
البته مرگ و زندگی هر دو بدست خداست ... می دهد و
می گیرد ... وما این وسط وسیله ایم ... به دلتان بد نیاورید
/ سر را بلند کرده و بلند تر که همه بشنوند /
براش کم نگذاشتیم ، هر آنچه در توان داشتیم ازش مضایقه
نکردیم ... انشالله به یمن نفس دایی خوب می شود ..
/ دست توی جیب می کند و بسته کوچکی را بیرون می آورد /
کار از محکم کاری عیب نمی کند ... این معجون عصاره
هفت گیاه است ... توی یک لیوان آب حل کنید بدهید
ناخوش احوال کم کم تناول کند تا قوت بگیرد ...

/ چشمکی به گل آقا می زند و آرام و درگوشی /
 تو هم ... هم دندان منی ... سنی ازت گذشته ... اگه لازمت
 شد از اونام برای رفع حاجت داریم ها ...
 / کنجکاوانه / واسه چی خوبه ؟... حالاچی هست ؟...
 یه جور گرد ... معجون، واسه قوه با ...
 / کنجکاوانه / کارساز هست ؟... کاری ازش بر میاد ...
 خاطر جمع یاشید... مولادرزش نمی رود، کاری می کند
 کارستان ... که تا وارد شدی ... خانمت به استقبالت آمده
 وضمن دست کشیدن به گل و گوشت، سلامت کند ...
 بایکبارمصرف مشتری دایمی خواهید شد ...
 برشیطان حرامزاده لعنت / نگاه احتیاط آمیزی به دور و بر خود
 می اندازد / بعدا سر فرصت خدمت می رسیم ...
 / گوهر خسته از کومه می آید بیرون /
 / هول هولکی حرف را عوض می کند / گوهر تاج ؟...
 بله ... فرمایش گل آقا ؟...
 دختر جان بیا این بسته را از دست شیخ بگیر
 / در حالیکه بسته را می گیرد کنجکاو / چی هست ؟...
 معجون هفت گیاه ... واسه قوت گرفتن مریض ... تو یه
 جام حل کن .. کم کم بخوردش بده ...
 / تصحیح می کند / توی یک لیوان کوچک آب حل کنی و
 کم کم بدهی مریض احوال بخورد ...
 آخه، اون که چیزی از گلوش پایین نمی ره ...
 با قاشق کم کمک به حلقش بریزید .. افاقه می کند .
 دست شمام درد نکنه ... خدا کنه افاقه کنه ...
 / نگران پیش می آید / طوری شده ... خبریه ؟...
 نه بابا به دلت بد نیار ... / اشاره می کند به شیخ /

گل آقا

شیخ ممدلی

گل آقا

شیخ ممدلی

گل آقا

گوهر

گل آقا

گوهر

گل آقا

گوهر

گل آقا

شیخ ممدلی

گوهر

شیخ ممدلی

گوهر

کاس آقا

گل آقا

شیخ یه معجون داده واسه قوت گرفتن نا خوش ، تا بخوره
و شفا پیدا بکنه ...

دست شمام درد نکنه ... / رو به گوهر / خدا خیرت یده دختر
... / رو به شیخ / تلافی می کنم ...

ببینم چی کار می تونم بکنم ...
/ راه می افتد و وارد کومه می شود /

... خدا آخر عاقبت همه مان را به خیر کند ... ما تلاشمان را
کردیم .. دیگه باقیش با خدا ست ...

/ نگران پیش می آید / این یعنی چی چی؟...

/پیش دستی می کند / بابا منظورسید خوب شده .. این
حرفارم محض بازار گرمی تحویل همه میده ...
/ دست کاس آقا را می گیرد و به گوشه دیگری می کشاند /

... بدلت بد نیار

/ به گل آقا / روی قولتان حساب میکنم ، دیگه
واجبات را چنانچه نبودم مرحمت بفریید به بنده منزل...
خواهد رسید... چون امکان دارد که برای کفن و دفن میت
رفته باشیم... آخر نمی شود میت را زیاد روی زمین بامان
خدارها کردکه ،...امردیگری نیست ؟... با اجازه مرخص
می شوم ... چنانچه به حول و قوه الهی و یاری جدم
مریض شفا پیدا کرد ، خدمت و امر دایی فراموش نشود ،
نفس داعی گیراست ، حق است ...

/ نیم نگاهی به کاس آقا می اندازد /

در ثانی اینکار را بخاطر ایشان هم کردم ،ایشان به گردن
اهالی حق زیادی دارند ... سایه حضرات مستدام .

/ راه می افتد /

/ پیش دویده نعلین های شیخ را برایش جفت می کند /

بفرما آشیخ ... قدم رنجه فرمودید ...

خدا از بزرگی کمت نکند ... دست شمام درد نکنه ...

کاس آقا

گوهر

شیخ ممدلی

کاس آقا

میرزاجان

شیخ ممدلی

میرزاجان

شیخ ممدلی

/ نیم‌نگاهی به کاس آقا می‌اندازد و با تاسف /
 در ثانی این کار را هم بخاطر کاس آقا بزرگ محله انجام
 دادم ... آخر ایشان به گردن خیلی‌ها حق دارند ...
 / برای بدرقه آشیخ پیش می‌آید / خدا از بزرگی کمت نکنه ...
 میرزا آقا بجنب آقا رو برسون ...
 واستا آشیخ ... اومدم همچین که نعلیتو پات کنی ...
 / به سرعت یکی از فانوس‌ها را برآشته و می‌آید سمت شیخ /
 د بریم بابا ...
 / فانوس را از دست میرزاجان می‌قاپد و در همانحال او را به عقب
 می‌راند / ... خیر خیر لازم نیست ... ما را به خیر تو یکی
 امید نیست ... پس شر مرسان ...
 / رو می‌کند به گل آقا / راه را بلام ... تازه حوصله مسخره
 بازی و خنده‌های کذایی ایشان را ندارم ... مرحمت شما
 زیاد .. / راه افتاده و خارج می‌شود /
 خیر پیش ...
 / به راه دور / آشیخ ... فانوس صاحب داره ... هاپولیش نکنی
 ها ... / خنده ریز همه بویژه کوچیک خان - (پرسپکتیو صوت) /
 / در حال دور شدن / ... خون به جونت کنن آدم نمیشی ...
 بابا سر به سرش نذار ... وقت گیر آوردی ؟ ...
 / مشکوکانه / ببینم یواشکی در گوشت چی می‌گفت ؟ ...
 حرف تو نبود ... نه بابا کاس آقا ... بی خود دلت بی راه میره
 ...
 پس اون حرقا رو ... مرگ و زندگی به دست خداس و
 اینجور چیزارو واسه چی می‌گفت ؟ ...
 واسه بازار گرمی ... دکونشونه ... جرف مفت ...
 بفرما ... نگفتم هیچ پخچی نیست ؟ ...
 چرا گفتی ... اگه قرار بود اینا کاری ازشون ساخته بشه

کاس آقا

گل آقا

میرزاجان

شیخ ممدلی

گل آقا

میرزاجان

شیخ ممدلی

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

میرزاجان

کوچیک خان

قلی بیک

میرزاجان
کوچیک خان

پس اینهمه دوا و دکتر و درمونگاه رو واسه چی ساختن .
بینی و خدایش ، این یکیشو دیگه راست میگه ...
اصلا این مر تیکه الدنک پفیوز ... بی بته بی بخار کی
معجزه داشت که این دویمش باشه ...

گل آقا

[از دو گانگی حرف آدمها گیج شده است] شما که بهش اعتقاد
نداشتین پس واسه منو تیر کردین تا بفرستم پی اش ...

قلی بیک

خوب گفتیم بیاد ..یه چی چیزشعری بگه بلکم یه کم دلمون
وازشه ...

[در تمام موارد مانند اینست که هیچکس به آنچه که می گوید
اعتقادی ندارد .. تنها تلاش می کنند تا فکر کاس آقا را به جای
دیگری منحرف کنند]

کاس آقا

[کمی در خود فرو می رود و کم کم علایم تشویش در چهره اش
پدیدار می گردد ... کمی بعد به شکل ناگهانی گوش می خواباند]
هیس ... صدای پا میاد ... میشنفی ؟ ... [با صدای خفه]
کوشو بده من ... [صدای خش خش راه رفتن کسی بر روی بر
گهای خشک برای لحظه ای به گوش می رسد]

گل آقا

... این کیه که داره رو بر گای خشک راه میره ؟...
[گوش می خواباند و سر انجام سر بر می دارد] هر چی بود دیگه
تموم شد .

کاس آقا

[انگشتش را به علامت سکوت جلوی بینی اش می گیرد]
هیس ... [سکوت سنگینی بر قرار می شود - کوچیک خان و قلی
بیک با هم نگاه رد و بدل می کنند ... صدای زوزه ماندی از دور به
گوش می رسد]

گل آقا

میشنفی ... کیه که این وقت شبی داره گریه میکنه ؟...
[گوش می دهد و سر بلند می کند]

کاس آقا

شاید صدای باده که داره می پیچه توی درختا ...
رمش نده ... هیش!... صدا از این سمته ...
[سکوت سهمگینی حکمفرما می شود و همگی جستجو گرانه بر جا
می مانند - صدایی میان زوزه و ناله انسانی]

قلی بیک / آهسته و خفه / نکنه ... صدای گریه گوهره ...
کوچیک خان نه بابا .. گوهر که اینطوری گریه نمی کنه ...
میرزاجان پس چیه ؟...
گل آقا هیس ... / امر به سکوت می دهد و با دقت گوش می دهد ... /حظه
ای بعد با صدای بلند / گوهر ... گوهر تاج ...
گوهر / از داخل کومه / بعله ...
گل آقا داری گریه می کنی باباجون ؟...
گوهر / از داخل کومه / خواب دیدین خیر باشه ...
گل آقا برمی گردد سمت سایرین / پس زوزه باده که می پیچه توی
درختا، آدم فکر میکنه یکی داره گریه میکنه .
میرزاجان / تحت تاثیر قرار گرفته و متفکرانه / میگم ها ... وقتی میرفتم
پی آشیخ ممدلی ... چفت و بس چپرو پشت سرم انداختم و
بستمش ، اما وقتی بر گشتم واز بود ... این چپر با اون
محافظا زنگ زده اش به این آسونیه ها واز بشو نیست ...
/ همگی مشکوکانه به هم نگاه می کنند /
...شایدم خیال کردی بستیش ...
گل آقا / حرف میرزا آقا کار خودش را کرده است /سکوت /
/مستاصل / شایدم حواسمون جای دیگه بوده و نفهمیدیم
یکی رفته بیرون .
میرزاجان خوب کی ؟...
گل آقا / کلافه / چه میدونم ...
میرزاجان کجا ؟...
گل آقا چمیدونم ، سر قبر بابام ... خوب پاشو برو ببین اگه وازه
دروازه رو ببند ، این مرتکه ای که من دیدم ، دستش فقط
به عقب جلوش بنده ... / منظورش شیخ است /
میرزاجان خیلی خوب بابا گوشت تلخی نکن دیگه ...
/ فانوس را برمی دارد و خارج می شود /
گل آقا / براه دور فریاد می زند / چیزی میبینی ؟ وازه ؟...
۷۴

میرزاجان

/ از همان راه دور / آره ... وازه ... واسه همینه که می خوره

به هم و ناله اش درمیاد بی صاحب مونده ...

یه جووری به بندش که ناله اش ببره ...

/ با خنده بر می کرد سمت کاس آقا /

صدای ناله این وامانده بود که هممونوسر کار گذاشته .

/ به چراغ در حال سوسو زدن خیره / اینجا چه خبره ؟...

باز چت شده .. انگار باز م حالت خوش نیست .

/ نگاه تند می اندازد به گل آقا /

چرا اینجا اینقدر تاریک شده ؟...

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

/ فاصله می گیرد / گمونم فیتله فانوسه که نفت درست بهش

نمی رسه ... خوب یه فانوسم میرزاجان برده ... / به کوچیک

خان / یه کم فیتله اشو بکش بالاتر ...

خیلی خوب همین الان / پیش می آید و فیتله چراغ را بالا می

کشد ... که روشنایی صحنه را روشن تر می کند / خوب شد ؟...

/ بر می گردد / بستمش ... بی صاحب مانده رو ...

/ فانوس را آویزان می کند به میخ تیرک د و سپس گوشه ای می

نشیند - / تمام شد دیگه.

میرزاجان

کاس آقا

/ بر می گردد سمت میرزاجان / چرا اینقدر سر و صدا

میکنی ؟...نمیتونی یه کم سماتو آروم تر بذاری زمین ؟..

[جا خورده] حالا دیگه بند کردی به ما ... منکه اینجا آروم

سر جام نشستم ... انگار هر چی سنگه واسه آدم لنگه ...

/ نگاهش با نگاه گل آقا گره می خورد که با اشاره از او می خواهد که

با توجه به وخامت حال کاس آقا کوتاه بیاید /

/ با نگاه خیره همگی را ور انداز می کند / پس اون کیه که

بی دعوت میون ماها نشسته ؟...

کیو میگی ؟... منو میگی ؟ یا قلی بیکو ؟... اونم که

میزراجاننه ... اینم گل آقا ...

پس اون غریبه که سیاه پوشیده کیه ؟...

میرزاجان

کاس آقا

کوچیک خان

کاس آقا

قلی بیک

/با نگرانی به دور و بر خودش نگاه می کند /

به حق چیزای ندیده و نشناخته ... منکه جز خودی کسی
رو اینجا نمی بینم که کاس آقا .

کوچیک خان

/ معترضانہ / خیر آقا ... خیر ، پاک زده به سیم آخر
حالا مجبوری از این جور حرفای بی سر و ته بزنی تا ته
دلمونو خالی بکنی ؟...

گوهر

/ با شتاب بیرون می آید / خاک به سرم ...

کاس آقا

خبری شده ؟...

گوهر

/ کاسه توی دستش را با شتاب از کوزه پر می کند و شتابان بر
می گردد توی کومه /

گل آقا

خیره ایشاله ... آدم نایست به دلش بد بیاره ...

کاس آقا

/مغموم و افسرده / آب که از سر گذشت چه یک نی ، چه
صد نی ... / لحظاتی می رود توی لاک خودش و غمش را
فراموش می کند / اون یه روزی از همه سر تر بود ، وقتی
با کوزه آب از سر چشمه راه می افتاد همه واسش
می افتادن ... زینل واسه خودش یلی بود ... واسه خاطر
اون بود که با اون در افتادم و شاخشو بزمین مالوندم ...
یادش بخیر ... چه روزایی بود که مثل برق گذشت ...
/ لبخند بی رنگی به لبش می آید /

بهت گفتم چه جوری دلشو بردم ؟...

/ همگی از این حالت ناگهانی کاس آقا به وجد آمده اند دورش جمع
می شوند ... /

گل آقا

/ زورکی می خندد / میگن لیلی رو از چشم مجنون باهاس
دید ... واسم بگو ...

کاس آقا

/ به خود می آید / ای کی فکرشو می کرد که اون یه روز
این جور مچاله ، و بی چنگ و دندون بشه .

قلی بیک

زندگی ارزش این حرفارو نداره ... همچین که چشم هم
بذاری تمومه ...

کاس آقا	/ بدور و بر خود نگاه می کند و مظنونانه / کیه پهلوی من؟ ...
کوچیک خان	/ نگاه معنی داری به سایرین می اندازد / خوب ماییم کاس آقا ...
	مگه مارو نمیشناسی ...
کاس آقا	منظورم خودی نیست ، یه غریبه‌ایه که الان پهلوی من ...
	کنار شماها نشسته ...
میرزا جان	نه واله ... منکه غیر خودی کسی رو نمی بینم .
کاس آقا	/ نگاه مشکوکانه ای به جمع می اندازد / چرا صدای شما ها یه
	جوردیگه شده؟ ... چرا اینجا اینقدر تاریکه ... اون سیاهی؟ ...
گل آقا	کدوم سیاهی؟ ... کیو میگی / رو می کند به میرزا جان /
	اون بی صاحب مانده رو بکش بالا ...
میرزا جان	/ پیچ چراغ را می کشد بالا / خوبه؟ ...
کاس آقا	/ سری ازروی رضایت تکان می دهد / بازم میگم ... الان یه
	غریبه میون ماهاست ...
گل آقا	هیچکی نیست کاس آقا ... همش وهم و گمانه ...
کاس آقا	میرزا آقا؟ ...
میرزا جان	گوش به فرمونم کاس آقا ...
کاس آقا	تو زیر دست من بال و پر گرفتی و بزرگ شدی ، همیشه
	هم یادت دادم که هیچوقت دروغ نگی ... درسته؟ ...
میرزا جان	درسته .
کاس آقا	دروغگو دشمن خداست ... درسته؟ ...
میرزا جان	درسته ... بر منکرش لعنت ...
کاس آقا	بشمر ... حالا بگو پهلوی من کی نشسته؟ ...
میرزا جان	/ نگاه می کند / واله غیر خودی هیچکی ...
کاس آقا	پس یه کلکی تو این کار هست که شما ها نمی تونین
	ببینیش ... الان سر جمع چند نفریم؟ ...
میرزا جان	/ افراد حاضر را سر شماری می کند / جمعا با خودت میشیم
	پنج نفر ... باضافه گوهرم... که اون توئه ...

کاس آقا
گل آقا
کاس آقا
قلی بیک
کاس آقا
کوچیک خان
کاس آقا
میرزا جان
کاس آقا
قلی بیک
کاس آقا
کوچیک خان
کاس آقا
قلی بیک
کاس آقا
میرزا جان
گل آقا
کاس آقا

/ با نگاه افراد را شماره می کند / تو اینجا یی گل آقا؟ ...
آره کاس آقا ... بغل دستم
/ نگاه می کند به قلی بیک / تو هم که اینطرفی ...
آره کاس آقا ... همین جام .
تو کجایی کوچیک خان؟ ...
همین جا بیخ دیوار .
میرزا اقام که اینجا پهلومه .
درسته .
چیز غریبه ، انگار یکی دیگه هم هست که اینجا نشسته
داره به حرفامون گوش میده ... سنگینی نگاهشو روم حس
می کنم ... چرا اینجا یهو اینقدر سرد شده ...
مزاح میکنی کاس آقا؟ .
چرا؟ از قیافه ام پیداس که دل و دماغ این کاررو دارم؟ .
واله کسی نیست باله کسی نیست ... د حرف مارو قبول کن
دیگه ...
/ نگاهش می چرخد تا درکومه و سپس آدمها /
چرا به نظرم اینقدر عجیب و غریب میان؟ .
/ از سرما کتش را می پیچد دور خودش / ایاز اومده پایین ...
چرا رنگتون اینطور پریده؟ ...
چیزی دیگه نمانده به سحر ...
یواش یواش دیگه هوا روشن میشه
/ مثل اینکه فراموش کرده باشد که برای چه بلند شده است بر
می گردد و می نشیند روی پله ایوان ... کم کم می رود توی لاک
خودش و شروع می کند با خودش حرف زدن /
دستاشو گرفته بودم تودستم ، شده یه چنگه استخون بلات
بخوره تو سرم چی بسرت اومده آخه ... گفت : اینجا دیگه
آخر قصه اس ، یادته ... با سفید اومدم خونه ات ... حalam
با همان سفید باهاس منو بفرستی بیرون ...

بعد من چیکار میکنی ، کی به کارات میرسه ، رخت و لباساتو کی میشوره .. کی واست کته میذاره ...

/ متاثر - به زحمت جلوی ریزش اشکش را می گیرد /

بیا بیرون ازاین فکرای خام ... هنوزم خیلی کارای ناتمام داری که باید تمامشون کنی ... باهاس نوه هاتو سبز کنی ، بعدشم واسه استخوون سبک کردن باهاس برین زیارت خونه خدا ..

خدا قسمت هممون بکنه .

/ باتاسف و تاجر زیاد در همان حال و هوای خودش /

این همه سال مٹ یه مرغ کورچ منو زیر بال و پرش گرفت . اما من ریشه اشو خشکوندم ، حالا که فکر میکنم می بینم خیلی اذیتش کردم ... اما اون تحمل کرد با بد و خوب و کج خلقی من ساخت ... اما من واسش چیکار کردم ؟ هیچی ... حتی یه پوست پیازم واسش ... برای دلخوش کنک تهیه نکردم ... حالا که فکر می کنم میفهمم که یه سایه همه زندکیمونو تاریک کرده ، ما آدمای بد بختی هستیم گل .

/ متاثر و در مانده سیگاری در می آورد و آتش می زند و بعد با پک غلیظی دودش را میفرستد به هوا /

دارمت کاس آقا ... دارمت ... می فهمم چی میگی ...

/ از یاد آوری گذشته حالت مکلفی به او دست می دهد / وقتی میاوردیمش یادته گل؟...

/ تحت تاثیر قرار گرفته - با او می خندد / میشه از یادم بره ؟...

خیلی شاداب بود .

/ به هیجان آمده / خاطرت هست ، خودم پیش کاوول جلو

دار بودم ... پشت سر مم سر ناچی ها ...

[صدای سرنا و دهل از عمق صحنه]

گل آقا

قلی بیک

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

گل آقا

کاس آقا

/ انگار توی دنیای دیگری سیر می کند ، زیر لب به شکل نا مفهوم
محلی آهنگ شاد محلی را با آهنگ سرنا و دهل زمزمه می کند ...
انگار دیگر توی این دنیا نیست ، چوبدستش را بر می دارد و شروع به
چرخش می کند که به آرامی بدل به یک جور رقص می شود ،
علایم سالخوردگی در او کاملاً هویداست و به نفس نفس زدن می
افتد]

گل آقا

/ تحت تاثیر او هماهنگ شروع به رقص می کند ... به نظر می رسد
یک جور حالت بی خودی مانند رقص زار آنها را تحت تاثیر خود قرار
داده است ، که بی تردید ناشی از یاد آوری خاطرات مکیف گذشته
است]

یه گلبهارم سرش ...

/ قلی بیک و کوچیک خان و میرزا جان ابتدا مبهوتانه و پس از کمی
درنگ سر خوشانه وارد معرکه و رقص می شوند ... حالا دیگر این
صحنه غم آلود تبدیل به یک پارچه شادی شده است که هر کدام
تحت تاثیر خاطرات خوش گذشته خود دو به دو قرینه هم .دیگر..
می چرخند .]

یه سینه ریز اشرفی گردنش بود ...

یه گلبهارم سرش ...

چاراغای زنبوری روسی دور و برش ...

یه ایل سوارسردار تنکابنی پی اش ...

هی ... قطار فشنگ و کج خنجر پر کمرش ...

/ نفس زنان / واسه دختر خان ... دختر الله آقا ...

/ گردش آنها یک جور حرکت خاص پرتحرک چوب بازی ،شبییه
رقص بجنوردی ... که نا گهان با قطع صدای سرنا و دهل ... کاس آقا
به شکل ناگهانی از دنیای خود به زمان حال بر می گردد]

... اما من پژمردش کردم ...

[نفس زنان در جا می ایستد]

تو یه زندگی آبرو مندی کردی ... این مهمه ...

/ در جا می ایستد / همه حسرت زندگی تو رو دارن ...

/ در جا می ایستد / هر قصه ای بالاخره یه آخری داره

کاس آقا

گل آقا

کوچیک خان

قلی بیک

میرزاجان

کاس آقا

گل آقا

قلی بیک

کوچیک خان

میرزاجان

/ در جا می ایستد / هر کی بسته به قسمت خودش ...
/ تمام این حرکات با سرعت و پشت هم اتفاق می افتد /

کاس آقا

امشب چم شده؟ تو زندگی هیچ وقت نمیشه راست رو از
نادرست تشخیص داد، سر تاسر زندگی یه جور تجربه اس
، شاید اگر می شد برگشت به دوران بچگی دیگه این
اشتباهات رو نمی کردیم .

گل آقا

کاس آقا

اونوقت دنیا وضع غم انگیزتری پیدا می کرد ...
افسوس ... وقتی این تجربه به دست میاد که دیگه آب از
سرمون گذشته ... تو زندگی یه نقطه کور هست ، یه
چیزایی هست که آدم نمی تونه بفهمه ... درست مثل
همین مه تو این هوای گدا بهار که همه چی رو میشوره و
تو خودش حل میکنه و ردی از خودش باقی نمیداره ...
/ سکوت / این صدا؟ ...

میرزاجان

هیچی بابا دستم گرفت به فانوس داره پت پت میکنه ...
گمونم نفتشه که ته کشیده ...
پس من میرم نفتش کنم .

کوچیک خان

میرزاجان

کوچیک خان

قربون دستت ، تو انباری بغل دست طویله ...
تعارفم آمد نیومد داره واله ...
/ فانوس را برداشته و خارج می شود /
عجب هوای ملمسی شده .

گل آقا

قلی بیگ

/ کمی خودش را تکان می دهد و آماده رفتن می شود /
خب ، دیکه باهاس زحمتو کم کنیم ،

/ نگاهی به توی باغ می اندازد / مه هم که داره میره پایین ...
دیگه تا سپیده چیزی نمونده، پرش رفته کمش مونده ... تو
نمایی گل آقا؟ ...

گل آقا

میرزاجان

نه من میمونم ... میرزا جانم که هست ...
می خوای بری ، برو ... من هستم . رو در بایستی نکنی ها

نه میمونم .	گل آقا
انشاله صب سالم و تندرست و سر حال پامیشه ... بذارین تا میتونه بخوابه تا خستگی از استخوناش بریزه بیرون ...	قلی بیک
[به احترام نیم خیز می شود] یا اله .. خیر پیش ...	کاس آقا
ترو خدا خودتو واسه ما ناراحت نکن ... دلم می خواست بیشتر میموندم ... بی خبر آمدیم ... دلواپسن دیگه...	قلی بیک
همین قدرشم محبت کردی ... خدا عزتو زیاد بکنه ... سلام برسان ... اجر شمام با آقام مرتضی علی .	کاس آقا
دمت گرم کاس آقا / کفشهایش را می پوشد و پاهایش را به زمین می کوبد تا پاهایش خوب توی کفش جا بیفتد /	قلی بیک
/ گوش تیز می کند / چه صداییه ؟	کاس آقا
صدای کفشهای منه رو برگای خشک ...	قلی بیک
طرف خونه ما رد میشی ؟...	گل آقا
د بگو... کاری داری ؟...	قلی بیک
زحمت نمیشه ، سر راه بگو منتظر نباشن ... کاس دست تنهاست شاید لازم بشه با میرزا جان برسونیمش درمونهگاه	گل آقا
یام شمسوار مریض خونه دولتی ... این کارم که به تنهایی از کاس آقا بر نمیاد .	
باشه، باشه ... رفتنی شدین منم خبرکنین ، از قول مام از گوهر تاج خانم خداحافظی کنین ، دختر نازنینیه ...	قلی بیک
/ فانوس بدست وارد می شود / داری میری قلی بیک ؟...	کوچیک خان
آره ، دیکه چیزی به خروس خون نمانده ...	قلی بیک
[بانگ خروس از دور دست] تو نمیای ؟...	
چرا چرا ... یه کم دندون رو جیگر بذاری ... اومدم .	کوچیک خان
پس بیرون منتظرم .	قلی بیک
خیر پیش	میرزا جان
عزت همگی زیاد / راه می افتد و از صحنه خارج می شود /	قلی بیک

میرزاجان

/ فانوس را از دست کوچیک خان می گیرد / بده من ... زحمت دادیم ..

کوچیک خان

شر منده ایم کاس آقا ، دیگه منم باهاس زحمتو کم بکنم ... اگه کار دیگه ای از دستان بر میاد بگو مضایقه نداریم ها... رودربایستی رو بذار کنار...

کاس آقا

همین قدرشم مارو شرمنده کردین بسمانه ... خیر پیش ... به سلامت ...

گل آقا

کوچیک خان

ترو خدا به بخشین اگه تو همچین اوضاع و احوالی خلقتونو تنگ کردیم .

کاس آقا

دیگه صاحب اختیارین و شرمنده زحمت ...

قلی بیک

/ از بیرون / نمای کوچیک خان ؟

کوچیک خان

امدم ... آمدم ... کاس آقا دلم می خواست میتونستم بیشتر بمونم ... ولی خوب چاره چیه ...؟ باید برسم به دکون ... الانه که سر و کله مشتری پیداشون بشه ...

کاس آقا

قربان قدمت .

میرزاجان

/ فانوس را بالا می گیرد / خیر پیش به سلامت .

کوچیک خان

/ از صحنه بیرون می رود _ صدای حمله پارس سگ /

قلی بیک

/ صدای بلند قلی بیک از بیرون ... پرسپکتیو صوت /

این لامصبا چرا سگهاشونو نمی بندن آخه ...

/ صدای گذرای زوزه باد _ صدای مبهم و ناکهانی شیون و گریه گوهر از توی کومه ... فانوس از دست میرزا آقا به زمین می افتد و خشکش می زند ... کاس آقا خود باخته قدرت حرکت از او صلب می شود انگار فهمیده که چه اتفاقی افتاده در پشت پرده کومه حرکات اضطراب آلودی به چشم می خورد ، گل آقا شتابان به درون کومه می رود ... کوچیک خان از میانه راه گیج و گنگ بر می گردد ... کمی بعد قلی بیک با شلواری پاره وارد می شوند ... همه در حالت گرفتن خبر نا گواری به نظر می رسند /.

گل آقا افسرده و غمناک بیرون می آید ... دستی به عنوان همدردی به شانه کاس آقا می زند /

گل آقا

غم آخرت باشه کاس آقا ... بی بی به رحمت خدا رفت ...
سرت سلامت .

/ کاس آقا لختی درنگ می کند ... در جا تا می شود و بعد وارد کومه
می شود /

قلی بیک

/ سر گردان سری تکان می دهد و متاسف / ... اله اکبر ، ببین
اجل چه جووری میاد و میره ... باورت میشه ؟...

کوچیک خان

/ درمانده می نشیند روی سکوی ایوان و حیران با تاسف سری تکان
می دهد ... سپس از جیبش تسبیح را بیرون آورده و شروع به
خواندن فاتحه می کند /

میرزا جان

گوهر

/ حالت گریه تکان می خورد و بعد سرش بزیر می افتد /
/ کمی بعد گوهر سر افکنده و غمگین می آید بیرون ... هنوز کاغذ
دعای خیس توی دستش است ... رها می کند بادی می وزد و دعا را
با خود می برد /

گل آقا

/ لحظاتی همه را زیر نظر می گذارند و سپس سری حاکی از تاسف
تکان داده و در مانده تسبیح می گرداند و زمزمه می کند /
انا الیه و انا الیه راجعون ...

/ در متن صدای سرنا می به گوش می رسد که در میان وزش باد گم
می شود ... حالا دیگر اثری از مه نیست و خورشید طلوع کرده
است /

کربلای (خواستگاری)

در دو پرده

آدمها:

همسایه	مسن
زن	مسن زن خانواده
دختر	۱۸ تا ۲۰ سال
کربلایی	• پیرمرد بازاری
جوان	خواستگار کارمند

راستی شما اسم اینو میذارین زندگی؟... که آدم دایم
مثل مهره های تسبیح تو دستای سر نوشت بالا و پایین
بشه و اینور و اونور بیفته؟...

صحنه: یک اتاق با در دو لنگه و یک پنجره قدیمی که رو به بیرون باز
می شود. سمت راست یک پنجره دولنگه قرار دارد که رویش را به شکل
تزیینی توری مانند پوشانده است که حکم تبادل گرمایی مابین هوای
بیرون با خارج را دارد.... رویهمرفته وضع اتاق موقعیتی قدیمی دارد و
تلاش شده است کمی از آن حالت خودش بیرون بیاید.

روبرو روی یک طاقچه قدیمی که روی آن دو چراغ لاله عباسی به قرینه
یک آینه گل بته دار برنجی که زمانی مربوط به ازدواج مرد و زن خانواده
است. قرار دارد ... روی گل بته آینه دوتا مرغ تکشان را بهم داده به
حالت غریبی قرینه هم ایستاده اند، روی پیش بخاری یک دستمال سه
گوش، از انتهای طاقچه جوری پهن شده است که ته سه گوش آن در
نظر اول بصورت آویزان ازلبه پیش بخاری بچشم می خورد. که دور
تادورش را با نخ مخصوصی ریشه دوزی کرده اند. روی دستمال یک جلد
کتاب که با دقت و وسواس غریبی با پارچه جلد شده است. بالای آینه،
یک عکس شبیه به نقاشی از جوانی مرد با ته ریش و موهای نمره ۲
بسیک قدیم نصب و بنظرمی آید که گویا ناظر بر عملیات داخل اتاق است،
آرنجهای خودش را روی یک چیزی شبیه میز که در عکس هویدا نیست
تکیه داده. تن مرد پیراهن دبیت حسنی بی یقه است و طوری نشسته
است که در وهله اول تماشاجی خیال می کند طرف عصا قورت داده است

، کف اتاق را چند قالیچه لنگه به لنگه پوشانده و در بعضی قسمت‌ها بناچار از زیلو برای برای پوشش مدد گرفته شده است . کمی پایین تر از پیش بخاری سمت چپ رخت خوابها کنار دیوار روی هم چیده شده و یک شمد چهار خانه شطرنجی رویش را پوشانده است . نزدیک درب یک دستمال مشکی مليله دوزی شده که یک سماور مسوار قدیمی را روی خود جای داده است . زیر شیر سماور یک جام و تعدادی استکان و نعلبکی و یک قندان پایه بلند توی سینی بطور پراکنده دمرو قرار دارد . این اتاق یک در دیگر سمت راست به اتاق مجاور دارد .

صبحه با همین اتاق باز می شود ... توی اتاق دوزن یکیشان مسن تر از دیگری زیر نمای پیش بخاری به رختخواب ها تکیه داده و آنچنان توی کوک هم هستند که گویا تمام اطراف و اطرافیان خود را فراموش کرده اند . زن مسن تر نشیمنگاهش را تکان می دهد تا چادر زیرش مانده را بیرون بکشد ... و بعد آن را می کشد روی سرش ... زن دیگر هم در همانحال پر چانگی کردن استکان چای را بر می دارد و یک نفس سر می کشد . و با حالتی کم و بیش عصبی حبه قند را از دهانش بیرون آورده و می اندازد توی نعلبکی ...

زن آره خواهر ، اونوقت میگن چرا هم چین می کنی؟ ... و
هزار جورچمیدونم دستک و دنبک دیگه ...

همسایه / استکان و نعلبکی جای را هول می دهد عقب / دست شمام درد
نکنه ...

زن قابل شمارو نداره ...

همسایه فکر هیچی رو نکن خواهر ... مگه این دنیا به کی وفا
کرده که تو دویمیش باشی ...

/ رویش را می کند سمت در اتاق و با فریاد / ملوک ... آهای
ملوک

دختر / با صدای بلند از بیرون / بله مادر .

زن بیا استکان نعلبکی هارو ور دار ببر آب یکش تا یه جای
تازه دم دیگه واسه صفیه خانم بریزم مادر ...

همسایه نه منیجه خانوم ... دیگه جا نداره ، قریون دستت .

زن بابا یه جای دیگه ، نمک نداره ...

همسایه اختیار دارین خانم، از صبح تا حالا از بس چای خوردم شکمم باد کرده خواهر .

زن تعارف می کنی، بابا یه چای دیگه؟...
همسایه نه جون شما...پیش پای شمام استکان نعلبکی هارو جمع کردم، تعارف نداریم که ، اینجام مثل خونه خودم می مونه والله ...

زن خدا از بزرگی کمت نکنه .
دختر / وارد می شود / سلام صفیه خانوم ... خوش اومدین ...
/ استکان نعلبکی ها / جمع می کند و می چیند توی سینی /
/ نگاهی به بر و بالای دختر می کند ... با قیافه ساختگی / همسایه ماشاله، هزار ماشاله ... پیر شی مادر...
دختر / کرنشی به علامت تشکر می کند / مرحمت دارین صفیه خانوم ... با اجازه ... / خارج می شود /

همسایه ... خوب خانم می فرمودین ...
زن / چادر پس رفته اش را می کشد سرش و بر می گردد سمت صفیه خانم /
... مگه واسه آدم حواس می مونه ... کجا بودم؟ ... چی می گفتم حرفم یادم رفت ؟...
همسایه حرف زنکه سکینه بند انداز بود ...

زن بعله ، واله مگه حواس درست و حسابی واسه آدم باقی میمونه خواهر ؟... آره خانمی که شما باشین یه تک و پا رفتم پیشش، اونم ازشون تعریف می کرد می گفت خوبه... ولی الله واعلم... مردمو با یه نگاه نمیشه شناخت که ... میشه خواهر...

همسایه اونکه بعله ... خدا خودش همه بندگونشو عاقبت به خیر بکنه .

زن / دستش را به آسمان بلند می کند / الهی آمین

همسایه فکر هیچی رو نکنین ، ایشاله به مبارکی همه کارا راست و ریس میشه .

زن خدا از دهنش بشنفته صفیه خانوم ... از شما چه پنهون اولش توکلم به خداست ، بعدشم شما ... منکه کسی رو غیر شما ندارم ...

همسایه چشم ... چشم ، من کیم ، توکلت به خدا باشه .
دختر / با جام آبی دردست وارد می شود ... در پوش سماور را بر می دارد و جام آب را به آرامی خالی می کند داخل آن /

زن مادر توش خوب آب بستی ؟ ...
دختر آره مادر .

زن خیلی خوب ... حالا اون جام رو هم بذار زیرش تا چکه نکنه ...

دختر چشم مادر ... / بر می گردد مردد به مردو زن نگاه می کند / مادر ، مادر
زن فرمایش ؟ ...

دختر پنج تومن پول می خوام
زن / ناگهان کفری بر می گردد / وا ... در دیزی بازه حیای گربه

کجا رفته ؟ ... از صبح تا حالا کلی مخارج شده ، از کجا بیارم ؟ ... حالا میون این هیر و ویر قلمتراش بیار زیر ابرومو بگیر / بر می گردد سمت صفیه خانم / می بینی خواهر مرده رو که رو بدی کفنشو خراب می کنه ...

/ بر می گردد سمت دختر / چه خبره جز جیگر زده ...
/ رو به سمت همسایه / خانوم فرستادم دنبال برادر شوهرم ، همون آسیدی که پاش از در این خونه قطع نمی شد ، و هی میگفت خودم باهاس بفرستمش خونه بخت ...
می بودین و میدیدین که چه سوزو بریزی می کرد ...

اونوقت امروز که فرستادم پیاش تا دستی زیر بال و
پرمون بکنه واسه خاطر حرفای زنش دبه کرد و هزار
جور بهونه آورد که دستم بنده ، تو حجره دست تنهام
... سرم شلوغه نمی رسم خودتون یه کاریش بکنین و
راست و ریستش بکنین ...

همسایه خوب آدمارو باید یه همچین وقتی شناخت .

زن آی قربون دهنه ...

دختر خوب حالا میگی چیکار کنم ؟...

زن / کفری بر می‌گردد و حمله می‌کند به سمت دختر / مهمون
اینجاست ... یه خورده دندون رو جیگر بذار دختره بی
حیا ...

همسایه / از میانه راه زن را می‌گیرد و می‌نشانند / بسه خواهر ، اوا منیجه

خانوم ... او قاتتو تلخ نکن ... واسه چی این جور تنتو
واسه هیچ و پوچ می‌لرزونی آخه ...

زن / در همانحال نشسته با غیظ گوشه چارقدش را باز می‌کند و یک پنج

تومانی کهنه را بیرون می‌آورد و می‌اندازد جلوی دختر /

بار آخرت باشه منو تیغ می‌زنی ها ...

دختر / سرافکنده و خجل پول را برداشته و بیرون می‌رود /

همسایه بیخود خلقتو تنگ می‌کنی ... اونم تو همچین روزی ...

زن شما دونید و خدا ... روزگار منو تماشا بکنین ، سر سیاه

این زمستون که نزدیکه اینهمه مخارج گذاشته رو
دستم ... نه باری نه بنشینی ...

همسایه حالا فکرتو با این جور حرف و پلا مشغول نکن ...

بجاش به کاراتون برسین تا شب نشده .

زن / خودش را جمع و جور می‌کند / واله خیلی شرمنده شمام

شدیم ...

همسایه

خوبه ، خوبه ، چه حرفها؟... دشمنت شرمنده باشه ...
کاری نکردیم که ... همش وظیفه همسایگی مونو به جا
آوردیم واله ...

زن

همینشم خلیله والله ... اونم تو این هیروویر ... موندم حالا
چه جوری حالی این مرتکه زود رنج بکنم، اخلاش یه
خورده بفهمی نفهمی یه خورده تنده و...
/ سرش را می برد جلو و درگوشی / شمارو خدا صفیه خانوم...
جایی درز نکنه ها ...آخه ما شمارو از خودمون می‌دونیم ،
وگنه لب از لب واز نمی کردیم ها ...

همسایه

واه خانوم اختیار دارین خانوم ، این چه حرفیه ؟...
/ به حالت دلخورانه و قهر رویش را بر می گرداند آنطرف /
ما دهنمون چفت و بس داره ، صد تا حرف بیاد بیرون ،
اینجا جا می گیره ... / اشاره به سینه اش / لام تا کام واز
نمیشه ... اسرار خلیلیها اینجاس ، اصلا یه گوشم در است
و اون یکیش دروازه ...

زن

/ چادرش را می کشد سرش و همانطور می ماند... کمی بعد طاقت نیاورده
بر می گردد سمت زن / نگفتین بالاخره طرف چیکاره اس ؟...
/ در حالیکه با نخوت می خندد تلاش می کند تا قضیه را بزرگ جلوه
بدهد / واله این آتیش به جون گرفته که میگه رییس،
رییس بلدیه اس ... دیگه چمیدونم واله...

همسایه

/ به نظر می رسد رگ حسودیش گل کرده باشد ... اما سعی در پنهان
کردنش دارد /

باریکلا ... خوب چیزی به تور زده واله ... اونو و اینهمه
سلیقه ؟... / زورکی می خندد / خوب عوضش دیگه از آت و
آشغالاتون خیالتون راحت میشه ... / می خندد /

زن

وا خاک عالم ... / با خنده خشم آلود که تلاش می کند تا پنهانش
کند /

اون دوره گذشت ... حالا مگه میشه تو این دوره و زمونه جلوی این آتیش به جون گرفته ها رو گرفت.
[سرش را جلو می برد و آهسته] خودت که بهتر می دونی ... تو این دوره و زمونه دختر داری سخته ، گذشت اون دوره و زمونه ای که رنگ دختر رو نه آفتاب می دید نه مهتاب ، حالا دیگه واسه یه لحظه هم که شده نمیشه ازشون منفک شد .

همسایه اینکه بعله خانوم ، ولی خوب ماشاله ، هزار ماشاله ملوکم جای دخترم باشه جایی نمی خوابه که زیرشو آب بگیره ... دختر سفت و سختیه ... صد تا امثال اینارو می بره لب چشمه تشنه برشون می گردونه ... ایشالله که به پای همدیگه پیر شن ...

زن / سرش را می برد جلو و ملتسمانه / صفیه خانوم دستم به دومنت لنگم نذاری ها ... تموم امیدم به شماست.

همسایه نه خانوم چه حرفا... امیدت به خدا باشه ، اینکه چیزی نیست ... خاطرتون از جهت مبل ها جمع جمع باشه .

زن ایشاله عروسی آقا زادهات حسین آقا ...

همسایه / با خوش خلقی ... انگار که شارژ شده باشد / خدا از دهنش بشنفته مادر ...

زن ایشاله به عروس خوب و خوشگل و تو دل برو و خونه دار و حرف گوش کن نصیبتون بشه ...

همسایه ایشاله ، والله از خدا که پنهون نیست ، پس از شما چرا... دختر رو تراکونده و آپارتی نمی خوایم ... تا حالام جند جام پرس و جو کردیم ، حرف گوش کن باشه بقیه اش دیگه مهم نیست وگنه مث پشگل دختر ریخته ... حالا تا قسمت ؟ ...

زن ایشاله که قسمت شمام به چیز خوب و محشری بشه ...
واسم مثل روز روشن ... چون قلبتون پاکه و توکلتونم که
با خداس ... همین دیروز سر شما با کبلایی حرف بود ،
کلی از شما تعریف می کرد ... می گفت خدا عمرشون بده
آدمای نازنین و کار راه اندازین ...

همسایه مرحمت دارین خوبی از خودتونه .
/ در حیاط به صدا در می آید و درپی آن چند سرفه متعاقب آن بگوش
می رسد ... دختر با عجله می دود تو و می رود پای پنجره و بیرون را دید
می زند ... و بعد با عجله می آید نزدیک مادر که گرم گفتگوبه صفیه خانم
است . /

دختر بابا اومد ... بابا اومد ...
/ زن وصفیه خانم با عجله چادرشان را می کشند سرشان ... صفیه خانم
آماده رفتن می شود /

همسایه / بلند می شود / خوب خانوم منم دیگه باهاس زحمتو کم
بکنم

زن / برای بدرقه او نیم خیز می شود / وا حالا چرا با اینهمه عجله ،
تشریف داشتین ... یه لقمه نون و پنیری پیدا میشه که
با هم بخوریم .

همسایه دست شمام درد نکنه منیجه خانوم ... وقت زیاده ...
ایشاله یه وقت دیگه سر فرصت ... حالا تو هم باید به
مردت برسی ...

زن / با خنده / ای بابا دیگه از ما گذشته ... شمام که دیگه
غریبه نیستین .

همسایه دست شمام درد نکنه ... الانه که رحیم آقام پیداش بشه
... برم یه سر به خورشته بزنم تا آتش تموم نشده ...
/ صدای قیل و قال بجه ها که بدنبال توپ هستند از توی کوجه بگوش
می رسد /

/ صفیه خانوم می آید سمت پنجره و بیرون را فضول مآبانه دید می زند /

واه، واه، واه، پناه بر خدا ... مگه میشه جلوی این آتیش
بجون گرفته ها رو گرفت ... بخدا خانوم امونمو بریدن .
همچین که یه لحظه ازشون غافل میشی ها ... دیوار
راستو می گیرن میرن بالا ...

زن

خوب قاعده بچگی همینه دیگه ...

همسایه

واله به خدا ازدست بچه های کوچیک فارغین ...

/ صدای سرفه کربلایی از بیرون بلند می شود ./

زن

ملوک همه چی رو براهه ؟...

دختر

آره مادر .

مرد

/ عبا به دوش وارد می شود ... پیرمردیست با ته ریش و عرق چین به سر
، با یک حرکت عبا ی مندرسش را از روی دوشش کنار می زند ... حالا کت
بلند او که بیشتر شبیه سرداری قدیمی است به چشم می آید ...
رویهمرفته آدم بازاری متعصبی به نظر می رسد ... توی دستش یک
دستمال گره خورده که مقداری خرید روزانه کرده است به چشم
می خورد /

همسایه

/ رویش را می پوشاند و زیر لبی سلامی می کند /

سلام حاج آقا

مرد

/ تازه متوجه حضور صفیه خانم شده است عبا و دستمال توی دستش را
می دهد به دختر /

یا الله ، سلام و علیکم و رحمت الله ... بفرمایین ،
بفرمایین ... راحت باشین خانم ... انگارید قدم بودیم ...
نکنه قدمامون شور بوده و خودمون خبر نداشتیم ؟...

دختر

/ به بهانه جا به جا کردن دستمال و عبا از صحنه خارج می شود /

همسایه

اختیار دارین حاج آقا ، پیش پای شما دیگه داشتیم

زحمتمو کم می کردیم ...

/ رومی کند به زن - آرام و تجوا مانند /

شمارو خدا مواظب باشین چیزی روش نریزه ها ؟...
میدونین که ... رحیم آقام یه خورده گنددماغه ... همچین

که بو بیره ...اون روی سگش میاد بالا...اونوقت دیگه
هیچی جلو دارش نمیشه ... طلاقنامه رو مهر می کنه
وصاف میذاره کف دستم .

زن خاطر جمع باشین ...مثل تخم چشم مواظبشون هستم .
ازاین جهت باکتون نباشه ...

همسایه پس دیگه مرحمت شما زیاد ...
/ با صدای بلند تری رو به کبلایی که مشغول آویزان کردت قبایش به
میخ دیوار است /

مرد حاج آقا مرحمت شما زیاد ...
یا الله خیر پیش ... دست علی به همرا تون ... / چند قدم / او را
مشایعت می کند / از قول مام خدمت رحیم آقام سلام
برسونین ...

همسایه چشم ... سلامت باشین ... خدا از بزرگی کمتون نکنه ...
/ زن و همسایه / از صحنه خارج می شوند ... اما کماکان صدایشان از بیرون
شنیده می شود /

زن شمارو خدا بفرمایین دیگه اینقدر خجالتمون ندین ...
خدا از خواهری کمت نکنه ...

همسایه به خودت زحمت نده راهو بldم ...

زن اختیار دارین خونه خودته ... سایه تون کم نشه ...
/ کمی بعد صدای بسته شدن درب حیاط به گوش می رسد /

دختر / وارد می شود می نشیند کنار سماور و استکانها را می چپند توی سینی
جلوی دستش ... رویهمرفته بر اعصابش مسلط نیست /

مرد / متوجه تغییر حالت دختر شده اما بروی خود نمی آورد /

دختر / کمی بعد زن وارد می شود .. دختر جایش را به مادر می دهد... کمی
بعد خودش را می کشد سمت مادر و نجوا کنان ... /

زن مامان چیکار می کنی ، بهش میگی که ؟...
/ با صدای تحکم آمیز / خیلی خوب بهش میگم ... دیگه
اینقدر پای من نشو ...

دختر / در کوشی و نجوا مانند / مامان یه جوری خالیش کن که ...
زن / قطع می‌کند / خیلی خوب ، خیلی خوب ... واه واه ... واه ...
دختر خوبه یه خورده حیا سرش بشه و حرمت بزرگترشو
نیگر داره ... آدم از کارای این دوره و زمونه نزدیکه که
شاخ در بیاره ...

/ جام آب زیر سماور را بر می‌دارد و می‌دهد دست دختر /
این جامو خالیش کن تو باغچه و وردار بیار ببینم ...
دختر / جام آب را گرفته خارج می‌شود /
مرد / دستمالی از جیبش در می‌آورد و دور دهانش را پاک می‌کند... و بعد
می‌کشد به پس گردنش و بهانه جوینده /
انگار خر داغ کردن ؟... بازم خبریه ؟...

زن / نهیب می‌زند / تو هم از درنیومده داد و هوارت بلنده که...
/ یک چای می‌ریزد و می‌گذارد جلوی کربلایی /
حالا یه گلویی تازه کن تا سینه ات نرم بشه بعد ...
/ زن کمی در جایش جا به جا می‌شود و سپس قندان بلوری قند را هول
می‌دهد جلوی مرد و با لحنی که کوشش می‌کند تمسخر آمیز باشد /
شنیدی ؟...

مرد خیر باشه ایشالله ... خوب چی‌رو ؟...
زن که پسر مشتی غلوم گاریچی هم هوتول خریده ؟... به
بهانه نظر قریبونی یه گوسفندم کشته بودند واسه خود
نمایی ... مرتیکه اگه باباشو نمی‌دید حتمن ادعای
نخست وزیری می‌کرد ... تو کوچه ولوله بر پا بود ، محشر
کبرا ... کور و کچل ریخته بودن واسه گرفتن یه تیکه
گوشت... خدا بخت بده ، اون سالی که اومدن اینجا یادته
که؟... شلوار کون مرتکه موقع راه رفتن از زور وصله
ترکی می‌خوند ...

مرد والله خدا یه جو شانس بده ...

- دختر** / وارد می‌شود و جام خالی را می‌دهد به مادرش و منتظرانه تکیه اش را می‌دهد به دیوار و می‌ایستد /
- زن** / جام خالی را گرفته و می‌گذارد زیر سماور /
- مرد** / چند حبه قند را بر می‌دارد و می‌اندازد توی استکان دستش و در همانحال متوجه دختر می‌شود و بهانه جویانه /
- چرا مثل درخت عرعر اونجا واستادی دختر؟ ...
- دختر** / با دلهره این پا و آن پا می‌شود / خوبه بابا... /
- مرد** مگه کار نداری؟
- دختر** چرا بابا ...
- مرد** پس چی... یا بشین یا اقلایه کاری بکن ... نه اینکه همین جوری مثل درخت عرعر واستی جمال منو تماشا بکنی ...
- زن** راست میگه دختر، برو اون دستمال سفره‌ای رو که روش گل دوزی می‌کردی و ردارییار بشین تمومش کن .
- دختر** چشم مادر ... / درحال خارج شدن اشاره پر معنایی به مادرش می‌کند و خارج می‌شود /
- زن** / درحالیکه سرش را تکان می‌دهد... غرغر کنان / کو ... کو اون غیرتها ؟ ازصبح تا غروب یه شلیته را می‌بریدیم و می‌دوختیم و زردوزیش می‌کردم و میذاشتیم کنار ... کو قدر شناس ...
- مرد** / متوجه طعنه زن شده ... چای را لاجرعه سر می‌کشد و سپس آن را کمی مزمره می‌کند و تلافی جویانه /
- واه واه واه ... چرا این چایی اینقدر بوی زخم میده ...
- خدا نکنه هیچ خونه‌ای این جور بی در و پیکر و بی باعث و بانی بشه ...
- زن** خوبه، خوبه چه حرفا؟ ... طاقت نیاوردی؟ نتونستی یه خورده دندون رو جیگر بذاری ...

استکانهارو خودم دو بار آب گردون کردم ... سماورم که
پیش پای تو دختری مثل دسته گل شسته و چند دفه
آب کشیش کرده ...

مرد خیلی خوب ... خیلی خوب بسه دیگه ...

زن اینقدر نفوس بد بزن تا دیگه دست به سیاه و سفیدم
نزنه... چقدر زخم زبون مرد ؟...

مرد / جری / لایق گیس ننه‌اش ... از این ننه بیشتر از اینم
نمیشه توقع داشت .

زن / کوتاه می‌آید و سری تکان می‌دهد / خوب حالا دیگه خونتو بی
جهت کشیف نکن ... بجای این دری وری ها باید یه
چیزی گفت که بدرد بخوره

مرد [سری تکان می‌دهد و می‌خواهد حرف را عوض کند / ...

پس این مرتیکه گاریچی واسه پسرش هوتول خریده ؟...
زن آره ... حالا می‌خوان برن زیارت تا هوتولشونو دور
امامزاده طواف بدن ...

مرد / بی حوصله سری تکان می‌دهد / این مرتکه از اولشم دلال
مسلک بود ... دلالی پیشه کرد مال نیازمند رو مفت
می‌خرید چند برابر قیمت می‌تپاند به یکی دیگه ...
همچین که که یه کم جا پاش سفت شد رفت سراغ
نزول خوری ... این جور مال حروم جمع کردن عاقبت
خوشی نداره... آه و ناله مال باخته پشت سرشه ... به
کسی وفا نمی‌کنه... حلام با اون پول حروم میخوان برن
زیارت ؟...

زن خیال می‌کنی ، مگه با پول حروم زیارت قبول میشه ؟ از
گوشت سگم حرومتره .. معصیت داره ، حضرت میزنه تو
سرش و خار و خفیفش میکنه ...

مگه نشینیدی آقا سر منبر چی می گفت؟...

مرد / با سر گفته های او را تصدیق می کند اما در همان حال به نقطه تا
معلومی خیره می شود و سر تکان می دهد /

حیف که از م گذشته ... دیگه بنیه جوونیامو ندارم ...
اونوقتا دهنه گیوه رو رو می کشیدم و کوله رو می انداختم
رو کولم و به عشق زیارت حضرت پای پیاده راه می افتادم
... قربان اون دوره ، فراوانی بود و نعمت ... نان سنگک به
بلندی یه آدم ... تخم مرغ ده تا صنار ... ماست و کره و
دوغ فت و فراوان ... فقط بفهمی نفهمی یه کم جاده ها
نا امن بود ... اگه شانس می آوردی و از دستشون قصر در
می رفتی دیگه تموم بود ... چند روز و شب آزرگار جاده
رو می کوبیدیم تا با هزار جون کندن به عشق زیارت
حضرت از این آبادی خودمونو می رسوندیم به یه آبادی
دیگه ... بعله اگه زیارت بود زیارتم اونوقتا بود که آدم
همچین که از دور گلدسته حضرت رو می دید روحش پر
می کشید ...

/ به خود می آید و نعلبکی چای را سر می کشد /

زن / نگاهی به آتشدان سماور می کند / حالایی ها تاسرشونو
می چرخونن رسیدن ، نه زحمتی می کشن ، نه خرج
زیادی می کنن ... بیشترشون با آهن قراضه هاشون
میرن سیاحت ، نمیرن زیارت ... خدام اونارو دیده که تو
کاششون ریده ... / سر بالا می کند / قربان مصلحتت به بین
به کیا میدی؟...

مرد سرازیری قبر، روز صد هزار سال قیامت ، اونجارو چی
جواب میدن؟...

/ بر می گردد به حال خودش ... انگار که به یاد خاطره دوری افتاده باشد /

واست تعریف کردم سفر اولی که به کربلا مشرف شدم
چی شد ؟...

زن نه واسم دوباره بگو ...

دختر / آشفته وارد می شود می رود سمت چپ مادرش می نشیند و ظاهراً خودش
را بانج و سوزن و پارچه مشغول می کند. /

مرد چند نفر تو قافله ما به ناخوشی غریبی مردن ... دست بر
قضا یکیشونم رفیق خودم بود ... خدا از سر تقصیراتش
بگذره ... لابد قسمتش نبوده ...

زن خدا بیامرز دشتوابکار بوده ، لابد الانم روحش تو بهشته
که حالا ما یادی ازش کردیم ... زیارت پول حلال می خواد
و قلب صاف ... میگن همونوقت که زوار نیت می کنه و
راه میفته اگه گناهش به اندازه برگ درخت هم باشه
می ریزه و آمرزیده میشه .

مرد / ته مانده چای توی استکان را سر می کشد / وقتی یاد روز قیامت
و فشار قبر و نکیر و منکر میوفتم ، خدا میدونه چه حالی
میشم ، خدا از سر تقصیرات همه بگذره و همه رفتگانو
بیامرزه ...

/ اشک چشمانش را پاک می کند قوطی سیگار را از توی جیبش بیرون
می آورد و نصفه سیگاری را انتخاب کرده و پس از آتش زدن آن دودش را
می فرستد هوا ... /

دختر / با آرنج به پهلوی مادرش می زند و نجوا مانند /

مامان ... مامان ... بهش گفتی ؟...

زن / به خود می آید و با صدای بلند طوری که پیرمرد بشنود و متوجه شود /
نزدیک اومدنش خودتو جمع و جور می کنی و میری
سنگین و رنگین نو اون اتاق میشینی ، گوش به زنگ
باش هر وقت صدات کردم میای چای میاری ؟...
فهمیدی که ...

دختر چشم مادر ... فهمیدم ...

زن خلاصه کاری نکنی که باعث بروریزی بشه ها ؟...

[با لحن سا ختگی خودش را می کشد سمت پیرمرد]

قراره واسه دختره خواستگار بیاد ... می خوان یه تک پا بیان باتو واسه شیرینی خوران صحبت بکنن ...

مرد / خودش را می زند به آن راه / گفتم که ... مگه تو نیستی ؟...

خوب دیگه با من چه حرفی دارن که بزنین ؟...

زن / با تعجب ساختگی / اوا خاک به سرم ، مگه دیشب تو گوشت یاسین خوندم مرد ؟... مگه نگفتم که پسره قراره یه تک پا بیاد تو رو ببینه واسه ملوک ...

مرد خوب خودت بریدی ... حالام خودت بدوز ...

زن / ناکهانی بر می گردد و دستی به شانه دختر می زند و با دستپاچی /

پاشو دختر ، پاشو برو تو اون اتاق ، معنی نداره بشینی اینجا و گوش تیز کنی ؟... والله آدم از روی دخترای این سال و زمونه شاخ در میاره ... اون دوره ها تا اسم خواستگار میومد ما هفتا سوراخ قایم می شدیم ... رنگ دختره نه آفتاب می دید نه مهتاب ...

دختر خیلی خوب الان میرم دیگه ...

[هول هولکی پارچه را بغل می زند و از اتاق می رود بیرون]

مرد / پس از کمی فکر / آخه بامن چه حرفی داره بزنه ؟... اون دختر ، اون تو ، اونم دوما .

زن / تو هم می رود / وا خاک به سرم ، باز امروز از کدوم دنده پاشدی مرد ... ناسلامتی تو پدرشی ، پا عقدش اگه انگشت نزنی مگه آقا صیقه رو جاری میکنه ؟... اونوقت میگی این فلان و اون بهمان ...

مرد تو کدوم کارو با اجازه من کردی که این دویمیش باشه ؟.

زن واه ،واه ... پناه بر خدا دوباره بنای غرغرو گذوشتی ؟...

من واسه خودت میگم ... چیکارش میخوای بکنی ...

میخوای ترشیش بندازی ؟... یه نیگا به قد و قوارش بنداز ...

سینه هاش قد دوتا هندوانه بالا اومده ، میخوای اونقدر مل مل بکنه تا دیگه عمله هه هم حاضر نشه ببرش ؟...

مرد / کلافه / خوش ندارم دختر به نوکر دولت جماعت بدم ...

زن تو رو مصبت روزمونم خرابتر از اینی که هست نکن ..

مرد من میگم تو این دوره زمونه آدم به چشمای خودشم نباید اطمینان بکنه ... اگه یه وقت کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشه چی ؟... تو جوابشو میدی ؟... یام اینکه مثل همیشه میندازی گردن من ...

زن / با اطمینان / چه کاسه‌ای زیر نیم کاسه ؟... درست که من اینارو نمیشناسم ،اما می‌خواستی بیای بشینی ببینی سکینه بند انداز جه تعریف هایی ازشون می‌کنه ، این سکینه بندانداز سالهاس تو خونمون اینها آمدوشد داره ، براشون کار می‌کنه ، رخت می‌شوره ، بند میندازه و هزار جور کارای دیگه ... از تارو پود زندگیشون خبر داره ...

نمیدونی از نجابت پسره جه تعریفایی می‌کنه . فرامرز خان ، فرامرز خان از دهنش نمیفته ...

مرد / تسلیم شده / حالاگفتی پسره چه کاره‌اس ؟...

زن کامند بلدیه‌اس ... / سرش را می‌برد جلو و پنهانی / پیش خودمون بمونه ... به صفیه خانوم گفتم رئیسه ... رئیس بلدیه‌اس ... چیکار داریم ... مردم نباید از همه کارای آدم سر در بیارن که ... اگه عقیده منو بخوای یه آقای حسابیه ... با فهم وشعوره ... کمالاتش می‌ارزه به صدتا از پسر دایی و پسر عموهای ملوک ...

مرد

/ با خشمی تند تکان می خورد / خوشم باشه ... چشمم روشن ... حالا دیگه خواهر زاده و برادرزاده های منو داخل آدم نمیدونی؟ ... نه بیاره نه به داره ... هنوز هیچی نشده میخوای همه رو شهید راه اون جوجه فکلی ندیده و نشناخته بکنی؟ ...

زن

/ با خشمی تند قوری را بر می دارد و می گیرد زیر شیر سماور / می خوای آبروریزی بکنی؟ ... تو قاتل جون من و بچه هاتی ... میخوای همشونو بدبخت بکنی؟ ...

مرد

/ با خشمی تند بلند می شود و سرگردان می رود گوشه اتاق / چه خیالی داری؟ ... خفه خون بگیر ...

زن

حق داری ، خدا بالا سر شاهده اینهمه ساله که دارم جون می کنم و با فلاکت وبد و خوب و بدبختیت ساختم و خونه تو نگه داشتیم ، حالا اینم دستمزدمه؟ ... خدا سر و کار آدمو با آدمای مثل تو نندازه ... یاد اون روزا بخیر که هشتت گرو نهت بود ، حالا من هیچی ... بیچاره اون دخترت ... لابد اختیاردار اونم من بودم که چیوندیش به اون تن لش بیعار ... که روز دوم پاگشاش مادر شوهرش همون زنیکه آپارتی سرهیچ و پوش موهاشو چنگه چنگه کند و شبم نشست پیش شوهرش چغولیشو کرد . طفلکی یه روز خوش ندیده ... حالام بعد چند تا بچه قد و نیم قد ، هر روز هوارش بلنده و باید بسوزه و بسازه و صداس در نیاد . هر وقت بچه هاشو می بینم دلم واسشون ریش میشه ... تااین بچه ها از آب و گل در بیاین دم شتر به زمین میرسه ...

مرد

/ آتشی بلند می شود و می رود درب اتاق را خشمگینانه می بندد و می آید

رو بروی زن می‌نشیند و دستش را گاز می‌گیرد /

ئه... ئه... ئه ... د... د... د... زن ، حوریه رو من گفتم زن اون مرتیکه دیلاق بشه ؟... یا تو بودی که هروقت پسره میومد اینجا با اصرار ناهار نیگرش می‌داشتی ، عزت و احترام بود که بهش میذاشتی و هی پیش من ازش تعریف می‌کردی ... هروقت میومدم خونه، می‌دیدم اون نره غول اون بالا نشسته و همتون ولنگ و واز دورش نشستین و دارین به حرفای صد تا یه غاز و بی مزه اش هرهر می‌خندین و با هاش خوش و بش می‌کنین ... منو جلوش کرده بودین سکه یه پول سیاه ...

/ بالا تنه‌اش را به حالت اعتراض می‌آورد جلو /

زن

د... د... د... مرد تو روت میشه این حرفو بزنی ، اگه یه غریبه بشنفه خیال میکنه پسره هفت پشت بیگانه‌اس خوب دومادته ... مگه خودت نبودی که می‌گفتی دختر داری تو این سالو زمونه سخته ... حوریه رو ردش کنیم یه نفس راحت بکشیم ؟... مرد آدم دروغگو لال از دنیا میره ... پس تو این کربلا رو واسه چی زدی بکمرت ؟...

/ به شدت خشمگین شده / زنیکه سلیطه بی حیا خودتو جمع

مرد

کن ، دهن بی‌صاحب ماندتو ببند . یه کاری نکن که اون روی سگم بیاد بالاها... حالا دیگه کارت به جایی رسیده که به من میگی کربلارو زدم به کمرم ؟... خوشم باشه ، خوشم باشه ، کاری نکن که رو قوز بیفتم ، اگه بیفتم شدادی میشم اونسرش ناپیدا ...

/ جا خورده کوتاه می‌آید ... کمی زیر چشمی حالت مرد را ارزیابی می‌کند و سپس با دستی لوزان قوری چای را از روی سماور بر می‌دارد و همچنان که حرکات مرد را زیر نظر دارد ، قوری را می‌گیرد زیر شیر سماور و بعد با محبتی که می‌کوشد تا آن را دروغ نکند ، قوری را نیمه کاره می‌گذارد

زن

زمین و خودش را به حالت آشتی جویانه می‌کشد سمت مرد /

خب عمو حالا دیگه نمی‌خواد روقوز بری و به خودت و
من حرص و جوش بدی... میدونم که هرکاری بکنم باز
گناهکار مبشم ... حالا چه خوب ، چه بد ... والله دست
وامونده من نمک نداره . از تو که اینهمه سال سر به بالین
میدارم چی می‌بینم که از غریبه ها ببینم .

/ همچنان دلخور رویش به سمت دیگر می‌گرداند /

مرد

خیلی خوب خیلی خوب ... بسه دیگه ...

/ با لحن آشتی‌جویانه‌تر / دیگه خودت میدونی ... بالاخره این

زن

پسره داره میاد واسه ملوک ...

/ خودش را بیشتر می‌کشد سمت مرد /

مرد وقتی بخت میاد در خونه رو میزنه حیفه که درو
بروش باز نکنی ... بذار ایندفعه لااقل این دخترت خوش
بخت بشه ... بابا ملوک یه کوره سوادیم داره و دیگه
حاضر نیست زن یه مرد یقه چرکین بشه ، نذار من و تو
رو مقصر بدونه و روش تو روت باز بشه ... اگه رضا ندی
یه وقت دیدی یه کاری کرد که تا ابد واسمون پشیمونی
بار آوردها ... دیگه خودت میدونی ...

/ معترضانه / مگه من مردم که اون بخواد از این غلطای بکنه

مرد

... هنوز اون روی سگم رو ندیده...

/ متوجه شده و پیش از اینکه کار به جای باریک بکشد حرف مرد را برای
رفع و رجوع قطع می‌کند /

زن

بابا دخترای امروزی که نمی‌فهمند ، چشمشون فقط به
فکل کراوات ، یام لباسای عجیب و غریب و کله هدهد
نشون شونه ... دیگه کار ندارن که مرکه میتونه از پس
خرج و مخارجشون بر بیاد یانه ... دلشون خوشه که
شوهرشون امروزیه ... قری فریه ... چه میشه کرد ؟...

آدم باید نون رو به نرخ روز بخوره ...

مرد / جند سرفه می‌کند و متفکرانه / آخه .. مگه هرکی هر غلطی کرد ...مما باید همون کارو بکنیم؟...

زن / پیشدستی می‌کند / بابا تو این سال و زمونه آدم باید خرو جایی بنده که صاخاب خر راضی باشه ...دختره از خدا می‌خواد ، من نذاشتم تا حالا تو بفهمی ، اما این چند روزه دیگه امونمو بریده و دایم بجون من نق میزنه ...

مرد غلط میکنه ... چه نقی؟... چی میگه؟... اصلا حرف حسابش چیه؟...

زن میگه حاشاالله ، من از این ادم خوشم میاد ... یا این ، یا هیچکی دیگه ... خوب چیکار باید کرد؟...

مرد / مستاصل / حالا این پسره چه جور آدمیه؟...

زن نمیدونم والله... اما انگار چشمش ملوکو گرفته ... بازم خودت میدونی ... اکه ازمن می‌پرسی میگم بذار بیاد ، مزه دهندشو بفهم ، تحقیق کن ، از ته و توی زندگیش سر در بیار ... اگه وصله ناجوری نبود اونوقت هر کاری دلت خواست بکن ... نه اینکه ندیده و نشناخته پشت سر بنده خدا بدو بیراه بگی و واسه خودت معصیت بتراشی .

مرد / قانع و تسلیم شده / اما مردد /

خب حالا کی قراره که بیاد؟...

زن گفته تو یکی از همین روزا ... فردا یا فوقش پس فردا ... گویا با ملوک قرار گذاشتن که بی خبر بیاد ... تا اسباب زحمت نشه ...

مرد / از رو بروی زن بلند می‌شود مستاصل می‌آید کنار پنجره /

آخه زن من چی دارم بگم؟... منکه با این نره خر پسره اصلا آشنایی ندارم که ...

زن تو برای همه ننه‌ای، واسه ما زن بابا؟... خوب باهاش حرف بزن ... از این در از اون در ... یه چیزایی بپرس که خاطرت از همه چیزش راحت بشه ... ای بابا ماشاءالله مردی گفتن ... فقط...فقط...

مرد /کلافه / فقط چی؟... چی می‌خوای بگی ... دبوگو تا جونت بالا نیومده ...

زن هیچی؟... نمیدونم چه جوری بگم والله ...
مرد خب دیگه واسه من دیگه نمی‌خواد اداو اصول دربیاری، حرفتو بزن

زن می‌ترسم یه چیزی بگم باز بری رو قوز .
مرد خیلی خوب ، خیلی خوب ... بریز بیرون ببینم چی میگی آخه ...

زن آخه این دختره یه نقه‌هایی بجون من میزنه
مرد خوب چی میگه آخه ...

زن آخه اون می‌خواد بگه یه وقتی چه جوری بگم ...
مرد /کنجکاو ... رفته رفته بد خلق می‌شود /

ببری زن ، حرفتو بزن ببینم چی میگی آخه ...
زن /همه آن چیزی را که در دل دارد بیرون می‌ریزد /

اون میگه ... خلاصه یه حرفای ولنگ و وازی زننی که باعث آبرو ریزی بشه ، یه خورده مواظب زبونت باش ، آخه ما املها نمیدونیم که با این درس خونده‌های امروزی چه جوری باهاس کنار بیاییم... پس یه لمی بکار ببر که وانمونی یا حداقل هر حرفی رو یه بار تو دهنه مزمره کن و بعد بزبون بیار .

مرد /رنجیده خاطر نگاه می‌کند به زن و زن نگاهش را می‌دزد /

سر در نمی‌ارم ، توهم شدی فرنگی مآب...

، حالا دیگه کارم به جایی رسیده که باید جلوی یه فکلی
گدا گشنه دست به سینه واستم و ببینم حضرت اشرف
چی میفرمایین؟... دیگه چی؟...

ولی آخه زن

/ با خشمی تند و توام با توپ و تشر / هرکی منو باعث ننگ
خودش میدونه گورستون اونوره ... مرد

/ تکاهی می خورد و خودش را می کشاند نزدیک مرد و گناهکارانه / زن

ننگ چیه مرد؟... این حرفها چیه ، خدا سایه تو رو از
سر ما کم نکنه ، قربونت برم همین یه روزو دندون رو
جیگر بذار و بابدل این دختره ورپریده رفتار کن تا
شرش منو تورو نگیره ...

/ عصبی و لجوجانه / میگی چیکار کنم؟... حرف زنم ... مرد

خیلی خوب نمی زنم ، میخوای سوزن ور دارم لبامو بدوزم
؟... ها چگونه؟... رو در بایستی نکنی ها

/ با حالت همدردی سرش را به طرفین می جنباند / زن

عجب دوره زمونه ای شده والله ... بچه های این دوره
زمونه که شیریه جون آدمو خوردن دیگه چش ندارن حتی
بابا ننه شونو ببینن ... انگار میخوان ما پیر و پاتالام دیگه رو
زمین نباشیم . / ناگهانی موضوع را عوض می کند /

آخه این فاطمه دلاک چاچولباز پیش خود یه خرفایی به
اونا زده ... ازش پرسیدن پدردختره چیکارس؟... گفته
بازاریه ، تو بازار یه حجره گل و گشاد داره ... تاجرِه ...
می بینی این مردم چقدر پشت هم اندازند؟...

گفته که گفته ، در دهن مردمو که نمیشه بست ... حالا
مگه اونیکه تاجر بازاره مگه حجره اشو قباله می کنه میذاره
رو کول دخترش و میگه وردار ببر خونه شوور؟... مرد

زن نه والله اونا از من وتوی بیچاره کنس ترن ... دختراشونو
لخت،لخت شوهرمیدن ... خب شوهره فقط دلش خوشه
که دختر فلان و تجارو گرفته ...

مرد این حرفا نه واسه من فرش میشه نه واسه تو عرش ...
بجاش یه چیزی بگو که بیارزه ...

زن / بطور ناکهانی صدای کوبیدن در حیات به گوش می رسد.
/ دستپاچه از جا می پرد و چادرش برا هول هولکی دور خودش می پیچد /
اگه... پنهانی اومده باشن واسه تحقیق چی ...؟

حالا چیکار کنیم ؟... مرد یادت باشه خلاصه چیزی نگي
که اون بفهمه تو کارو کاسیت چیه همین قربونتم یه
خورده دندون رو جیگر بذار .

مرد / دستپاچه / خیلی خوب ... خیلی خوب، لعنت بر شیطان .

دختر / دستپاچه وارد می شود / مامان ... حالا چیکار کنیم ؟

زن / با حالت وا خورده و پریشان چنگ می زند به صورتش /

خاک به سرم ، دیدی چه خاکی به سرم شد ، صفیه
خانومم هنوز مبل هاشونو نفرستادن ... موندم معطل که
چیکار کنم ...

دختر / معنوم و افسرده / حالا چیکار کنیم مامان؟...

مرد دیکه چه خبره ... چرا همتون خودتونو باختین ؟...

زن آخه قرار بود پیش پای اینها، صفیه خانوم مبلهاشونو با
چند جور آت و آشغال دیگه بفرسته تا بچینیم ... موندم
معطل چرا همه این کارا تو هم گره خورده ...

مرد / دستپاچه و حیران / چطوره جواب ندیم ، تا خیال کنن
کسی نیست ... تا برن دنبال کار و زندگیشون ...

زن بجای این حرفها یه فکر درست و حسابی بکن ...

مرد والله منکه دیگه عقلم به جایی قد نمیده ...

/ از بیرون صدای صفیه خانم بلند می‌شود /

صاب خونه ، آهای صاب خونه ... کسی نیست ؟... اوا چرا
یهو لال مونی گرفتین و جواب نمیدین ؟ ... بابا منم صفیه
خانوم ...

زن

[نفس راحتی می‌کشد] صفیه خانومه ...

دختر

/ به خوشحالی نفس تازه می‌کند / آخ جون صفیه خانومه ...

زن

گمونم اومده واسه وسایل ...

دختر

برم درو واز بکنم ؟...

زن

نه واستا کنار دختر ، خوبیت نداره خودم میرم ...

مرد

ببین امروز چه معرکه‌ای گرفتین ها ...

زن

/ در حال بیرون رفتن / همین یه امروزه ، زود تموم میشه ...

اقلا همین یه امروز رو کاری بکن تا اسباب سر بلندی

خودت و دخترت بشه ... / بیرون می‌رود /

مرد

/ بلا تکلیف می‌آید کنار رختخواب‌ها و متفکرانه به آن تکیه می‌دهد -

کمی بعد با قیافه خسته شب کلاش را بر می‌دارد می‌گذارد به میخ روی

دیوار و آن یکی کلاش را بر می‌دارد و بسر می‌گذارد ... در تمام این احوال

صداهای در هم و بر هم مانند جا به جایی شیئی سنگین مانند یواش تر ،

اونور شو بگیر ... بپا زمین نندازی و مانند اینها بلند است ... /

دختر

/ آشفته وارد می‌شود و می‌رود سمت پنجره به بیرون نگاهی می‌اندازد و

بعد با هیجان / آقا جون رحیم آقا است ... زحمت کشیدن با

پسرش حسین آقا مبل هارو آوردند...

مرد

/ کنجکاو می‌آید کنار پنجره و به بیرون خیره می‌شود / ...

چیکار کنیم با اینهمه شرمندگی ...

/ زن لحظاتی بعد با همسایه وارد می‌شوند /

زن

وای خاک به سرم رحیم آقارم به زحمت انداختیم ...

اسباب شرمندگیمون شد والله دیگه اینقدر راضی به

زحمت نبودیم...

مرد	/ رو زن / بین چه علم شنگه ای بپا کردی ها ؟ ... وا چه علم شنگه ای کبلایی ؟ ... تا باشه اینجور کارای خیر باشه ... رحیم آقام تا ملتفت قضیه شد ... گفت خیره ایشالله ... تو کار خیرم هیچ حاجت استخاره نیست چرا زودتر نگفتی ؟ ... اونم واسه کبلایی که به گردنمون حق دارند . اینجوری شد که خودش جلدی دست به کار شد . / رو به زن / ... حالام دیگه پرنفسی جایز نیست ، زود باشین دست به کار شین که وقت نداریم .
زن	چکنیم با اینهمه شرمندگی ... از خجالت دلم می‌خواد آب شم برم تو زمین والله ...
همسایه	خوبه ، خوبه ... دشمنت شرمنده باشه ... چاچولبازی رو هم بذار کنار ... بچسب به کارا که وقت نداریم
زن	والله دیگه راضی به اینهمه زحمت نبودیم ... / هردو نفر باهم می‌روند بیرون / { / از اینجا به بعد پرسپکتیو صوت است که باید بدون آنکه آدمها دیده شوند حضورشان در صحنه احساس شود / }
دختر	/ با اشفتگی مشغول جمع آوری استکان و نعلبکی وسایر لوازم غیر ضروری داخل اتاق و انتقال آن به اتاق مجاور می‌شود تا جا برای مبلمان در حال ورود باز شود و این کارو تلاش تا پایان اجرای پرسپکتیو صوت باید ادامه پیدا کند. /
زن	/ همزمان با حرکات دختر در حال جمع آوری لوازم غیر ضروری داخل اتاق صدای زن از بیرون به گوش می‌رسد /
رحیم	{ / صدای رحیم آقا / چه زحمتی حاج خانوم رودربایستی رو بذارین کنار ، این تنها کاریه که از دستمون بر میاد ... ضمنا کبلایی به گردن خیلی‌ها حق دارند ... این تنها کاریه که از دستمون بر میاد .
زن	والله زبونم از اینهمه لطفتون قاصره ...

مرد سلام و علیکم رحیم آقا ... با زحمتای ما ...

رحیم به، سلام و علیکم و رحمت الله ، یا الله، احوال شما چگونه
کبلایی؟ ... مبارکه ایشالله ... مبارکه ...

مرد چیکار کنیم با اینهمه خجالت و شرمندگی؟...

رحیم اختیار دارین ... انجام وظیفه می کنیم ... خوب بهتره
تعارف رو بذاریم کنار، جاش تاشب نشده به کارمون برسیم
چی بگم والله ... دیگه خودتون صاحب اختیارین ...

زن کبلایی شما واستا کنار ... حسین ، حسین؟ ...

رحیم بله آقا جون ...

رحیم میخ نشو آقا جون ... بپر اونور سرشو بگیر ...

حسین چشم آقا جون ... خوبه؟...

رحیم نه ، اون گشادی رو بذار کنار ... دست بنداز زیر دو
پایه اش بلندش کن ... آها ... خوبه ... بلند شد؟...

حسین / نفس زنان / آره آقا جون ... بلند شد

رحیم ها باریکلا ... حالا خیلی آروم ، نه خرکی ... هولش بده
تو... آها خوبه ، خوبه ... ملایم ... ها باریکلا ... تموم شد ...

حسین حالا دیگه چیکار کنیم؟...

رحیم هیچی ... مگه کوری ... نمی بینی؟ ... مجلس زنانه اس ...
بیا اینور ...

حسین چشم آقا جون ...

رحیم خیلی خوب ... باریکلا ... ازاین جاش به بعد ، دیگه کار
داخله اس ...

مرد خیلی خجالتم دادین رحیم آقا ... زبانم از گفتنش قاصره

زن واله به خدا ... نمیدونم با چه زبونی تشکر کنم ...

رحیم / باخنده و لودگی / خوب با زبون فارسی ..

/ صدای خنده زورکی همگان /

خوب دیگه زحمتو کم کنیم تاشمام بکاراتون برسین ...

زن دست شمام درد نکنه ایشالله تلافی کنیم ...

مرد خدا ازبزرگی کمت نکنه ...

رحیم مرحمت دارین ... راستی کبلایی اگه کار دیگه‌ای از

دستمون بر میاد بگو ؟... مضایقه نداریم ها ...

مرد دمت گرم ... خدا عمرو عزتتو زیاد کنه ... همینقدرشم از

سرمون زیاده والله ...

رحیم مرحمت داری کبلایی ، بیا اینور پسر ... مرحمت همگی

زیاد ...

مرد خیر پیش ... / صدای بسته شدن درب حیاط / }

/ وارد می‌شود سرگردان به نظر می‌رسد / خدا خودش به خیر

بگذرونه ...

/ کمی بعد همسایه و درپی او زن وارد می‌شوند /

همسایه / مانند یک کارگردان کهنه کار، نگاه جستجو گرانه‌ای به اطراف می‌اندازد

و می‌آید سمت در و چفت لنگه دوم در را باز می‌کند /

حالا بهتر نشد ؟...

زن / مرعوب / چرا ... خیلی بهتر شد ..

همسایه / آمرانه / خوب دختر با کبلایی اون رختخوابارو جمع

میکنین میبرین بیرون تا جا واسه مبلا واز باشه ... خرت

و پرتای اضافه روهم ببرین بیرون ... بجنبین ...

دختر / مرعوب شده / چشم صفیه خانوم ...

همسایه ها باریکلا ... خیلی خوب بریم سراغ مبلا ...

/ هردو زن خارج می‌شوند /

مرد / می‌آید یک سمت رختخواب‌ها و دختر سمت دیگر... هردو نفس زنان آن

را می‌برند بیرون ... ازبیرون همچنان صدای صفیه خانوم و زن بلند است

که دارند مبلا ها را می‌کشند توی راهرو ... کمی بعد پیرمرد وارد می‌شود.

، آثار خستگی از چهره‌اش هویداست، باد نخوری شب کلاهش را بر می‌دارد و پرت می‌کند گوشه اتاق ... دختر آشفته وارد می‌شود و تلاش می‌کند تا نگاهش را از پدر بدزد [

همسایه

/ از بیرون با صدای بلند / وا ... ملوک ... کبلایی ... نفسمون گرفت ... بی بخارا چرا نمیاین کمک ... اینا دیگه چه جور بشرین والله ...

زن

ملوک ... ملوک؟ ...

دختر

بله اومدم مامان جون ... اومدم ...

/ نیم‌نگاهی به کبلایی می‌اندازد و باشتاب می‌رود بیرون /

مرد

/ لحظه‌ای مرد می‌ماند و سپس نگاهش می‌رود به سمت قاب عکس قاب شده روی دیوار ... با ناباوری دستی به ریش زمختش می‌کشد، موقتاً درد کمرش را فراموش می‌کند و بعد به آرامی نگاهش می‌آید به دور تا دور عکس که گروهی لنگ به کمر زانو زده زور خانه‌ای آن را احاطه کرده‌اند ... لبانش با لبخند بیرنگی باز می‌شود و بعد قیافه‌ای می‌گیرد، عصایش را آویزان می‌کند مانند آنکه دارد به به جنگ می‌رود، خارج می‌شود /
{ / صحنه خالیست ، از بیرون صداهای درهم برهم به گوش می‌رسد ... انگار دارند وسیله‌ای سنگینی را جابه‌جا می‌کنند . در تمام این لحظات ، صدای یواش یواش ، آرومتر ... اونورشو بپا ... بگیرش اینطرف ... به گوش می‌رسد ، در این میان صدای صفیه خانوم از همه بالا تر است / }

همسایه

اوا دختر ... مگه نون نخوردی ، چرا اینقدر بی حالی . بگیر سرشو ... کبلایی تو هم بیکار وانستا ... بچسب اونورشو ... بابا تو که ماشالله مال دوره روغن کرمونشاهی هستی و باهاس چهل تارم حریف باشی ... بپا پایه‌اشو ... تا خرابی بار نیاوردین ... آهان خوبه ... همین جور بیارین جلو ...

/ چند لحظه بعد در اتاق باشند بازو بدیوار می‌خورد . حالا همه آدمها پیدا می‌شوند در حالیکه تلاش می‌کنند تا مبلی را بکشند توی صحنه . اما مبلی به راحتی تو نمی‌آید ... چند بار با راهنمایی صفیه خانوم جلو عقف می‌کنند تا سرانجام موفق به کشیدن آن به داخل می‌شوند . /

آروم ... آروم حیف نون ... بپا، بپا ... اونورشو بگیر سمت من بابا ... خوبه ، خوبه ... ها باریکلا ... تمام .

زن / کلافه / موظبم صفیه خانوم جون ... دبلات به سرم ... مواظبم ...

همسایه کبلایی پهلوون معرکه وا موندی ؟ ... تو دیگه چرا؟ ... نا سلامتی مردی گفتن ، زنی گفتن ... یه بخاری نشون بده ... ها باریکلا ... کم نیوردی که ؟ ...

مرد / در حالی که یک سمت مبل را گرفته و بشدت زور می زند / وامانده صاحب چقدر سنگینه ...

زن / که نزدیک کبلایی است برای اینکه مبدا صفیه خانم جمله آخر او را شنیده باشد ... سقلمه ای به کبلایی می زند / هیس ... تا گند کار بالا نیومده

/ بر اثر این حرکت سمتی که کربلایی به دست دارد رها می شود و به نظر می رسد که می افتد روی پایش . که ناگهان مبل را رها کرده و داد و فغانش بالا می رود ... /

همسایه یواش بابا یواش ... بالاخره کار خودتو صورت دادی ؟ ... / صفیه خانم می دود سمت مبل - پیرمرد حالا محکم پنجه پایش را گرفته از زور درد یه لنگه پا ورجه ، ورجه می کند زن می دود سمت کربلایی و صفیه خانم همزمان زانو زده و به معاینه پای مبل می پردازد . /

مرد / در حال ورجه ، ورجه کردن / آی هر چی بدتر سازنده اش ... مردم ، آی مردم ننه ...

زن بذار ببینم چی شده آخه ... از اولشم دست و پا چلفتی بودی ... بذار ببینم چی شده که اینطور کولی بازی در آوردی و ننه من غریبم درمیاری .. یه خورده دندون رو جیگر بذار ... دیگه آخر کاره

/ دست کربلایی را کنار می زند و به معاینه پای او می پردازد ... به هر کجای پای او که دست می زند هوار کربلایی بلند می شود ... کاملاً مشخص است که کربلایی برای جلب ترحم بیشتر این کار را می کند . /

همسایه / که از معاینه مبل آسوده شده است ... کمی کربلایی را چپ چپ نگاه می کند / ای بابا ، منیجه خانوم اینقدر لیلی به لالایش

نذار ... زخم شمشیر نخورده که ... طوریش نشده که
اینطور کولی بازی در آورده ... حالا خوبه نرفته جنگ...

مرد

الهی خیر از جونیت نبینی دختر ، به بین مارو به چه
پیفوزی انداخته ها ...

زن

خیلی خوب ، خیلی خوب پاشو ببینم مرد ... این ادا
اطفارو هم بذار کنار گنده بک ...

دختر

/ با احتیاط می آید سمت مرد / بابا، باباجون...طوریت شده ؟...

مرد

/ که نمی داند دق دلش را سرچه کسی در بیاورد ، نهیب می زند /
برو کنار ور پریده تا اون روی سگم بالا نیومده ... تموم
این آتیشا از گور تو و اون مادر عمر و عاصت پامیشه
...همه این مفسده زیر سر شما دوتااست که روشنش
کردین ها ...

همسایه

/ دست روی دستش می زند / خوب شد این طوریش نشد
/ می نشیند روی مبل / وگنه جواب رحیم آقاروکی می خواست
بده ...

مرد

/ با این حرف آه و ناله خودش را فراموش می کند و زیر لبی /

امان از دیوار شکسته و زن سلیطه... الحذر ...

همسایه

/ به نظر می رسد که این جملات نامفهوم را کمی شنیده باشد /

بله ... بله ... خوشم باشه ... چی گفتی ... بکی بودی ؟...

زن

/ به سرعت مداخله می کند / باباصفیه خانوم با تو نیست که ،
چرا به خودت می گیری ... بامنه ، وگنه شما مهمونید و
مهمونم که به گفته خدا و رسولش حبیب خداس ...
درستشو بخوای خودت صاحب خونه ای و ما شرمنده
اینهمه زحمت و محبت ...

همسایه

/ قانع شده سری تکان می دهد / ... دیگه بسه قال قضیه را
بکنیم و برسیم به بقیه کارا تا شب نشده ...

زن کربلایی پاشو برو یه آبی به سر و صورتت بزن حالت
جایباد ... مارا به خیر تو حاجت نیست پس اقلا شر
مرسان ... پاشو، پاشو باباجون ...

/ کربلایی را بلند می‌کند و راه می‌اندازد سمت در اتاق ... /
/ مرد ناچار اطاعت می‌کند و لنگ لنگان از اتاق خارج می‌شود /
/ دوباره فعالیتها برای ادامه کار آغاز می‌شود . چند مبل را با همکاری
همدیگر وارد و می‌چینند . /

همسایه شما که اینهمه تعجیل داشتین چرا زودتر به این فکر
نیافتادین ؟ ...

دختر والله بی خبر پیش اومد و مارو شرمنده لطف شما و
رحیم آقا کرد ... زبونم از گفتنش قاصره والله ...

همسایه خوبه، خوبه دیگه نمی‌خواد واسه من ازاین جور چاخان
بازیها در بیاری .. جاش بجنب تا شب نشده ...

/ فعالیتها دوباره آغاز می‌شود تا سرانجام مبلمان به شکل سر دستی چیده
می‌شود ... و سرانجام حاضرین به آرامی هرکدام روی یکی از مبلمان
نشسته و کار خود را با تحسین نظاره می‌کنند ... /

خوب الحمدالله ... بالاخره ختم به خیر شد ، به مبارکی
و میمنت تموم شد ... مبارکه ایشالله ...

دختر البت با همت شما صفیه خانوم جون ...

زن خدا تنتو سلامت نگهداره و چراغ خونتو روشن ... مدیون
شما و رحیم آقا هستیم والله ...

همسایه اختیار دارین ... تا باشه از این جور کارا باشه ... جشن و
سرور و شادی ...

صدا [از بیرون] حسین ... آهای حسین ... تموم نشد ؟ ...

همسایه / به طرف زن / رحیم آقام دیگه پیداش شد ... می‌بینی
وقت چه زود می‌گذره هان ... / با صدای بلند رو به بیرون /
اومدم رحیم آقا جون ... اومدم ... / رو به زن / خوب دیگه

بقیه کارا با خودتون ... برم تا اون روی سگش بالا نیومده
... یه دیقه بدون من طاقت دوریمو نداره ...

زن

کاشکی مرد مام از آقای شما یاد بگیره ... دریغ از یه
کلمه و روز خوش .

همسایه

ای بابا منیجه خانوم هر مردی جور قلقلی داره ... باهاس
بگردی قلقلش رو پیدا کنی خواهر .

صدا

حسین، حسین ... کدوم گوری هستی ؟... د چرا دل
نمی‌کنی بیای سر خونه و زندگیت ...

همسایه

/ با صدای بلند / اومدم رحیم آقا جون ... اومدم بابا یه
خورده دیگه دندون رو جیگر بذار ... اومدم .

/ با خنده ساختگی / خوب مرده دیگه ... از بیرون میاد و
خسته است و واسه همینم گاهی خلقلش تنگ میشه و
بد قلقلی می‌کنه . چاره چیّه ... باید با بدو خوبش ساخت .

زن

زن چیز فهمی هستی ... خدا از بزرگی کمت نکنه ...
[درحال آماده شدن برای رفتن / بزرگی از خودتونه.. دیگه سفارش

همسایه

نمی‌کنم ها ... شمارو به خدا بپایین چیزی روش نریزه ها ...
خاطر جمع باش ... می‌پام... از تخم چشم بیشتر حواسم
بهشون هست .

زن

د... شب جمعه است پدر صلواتی ، چرا دل نمی‌کنی
پاشی بیای ... حالا نذاراون روی سگم بیاد بالا ها، و گنه
فحش عالم و آدمو می‌کشم بجونت ها ...

صدا

/ جا خورده با عجله چادرش را می‌کشد سرش و راه می‌افتد. / وا خاک
عالم برم تا اخلاقش گه مرغی نشده ...

همسایه

/ دختر پیش می‌رود و دمپایی‌ها را جفت می‌کند /

دختر

پیرشی مادر ... خدا عاقبتت رو به خیر کنه... / رو می‌کند به
زن درحالی که دمپاییش را می‌پوشد / مرحمت شما زیاد ...

زن
همسایه

خیر پیش ، از قول مام از رحیم آقام تشکر کنین ...
/ در حالیکه دارد صحنه را ترک می‌کند / چشم سلامت باشین
/ همسایه را تا بیرون بدرقه می‌کند /

زن
دختر

/ مشغول میزان و پاک کردن میل‌ها می‌شود . /
/ صدای زنانه کم و بیش از بیرون شنیده می‌شود - کمی بعد صدای بسته
شدن در بیرونی ... زن وارد می‌شود با خستگی می‌رود روی یکی از میل‌ها
می‌نشیند و با نگاه جستجوگرانه اتاق را ورنانداز می‌کند /

زن
دختر

این گوشه خیلی خالی نیست ؟...
الان درست و پرش می‌کنم ... / به سرعت بیرون می‌رود - کمی
بعد با یک میز کوچک زیر تلفنی و یک آباژور در دست به همراه پدر که
یک تلفن قدیمی سیاه‌رنگ را بدست دارد وارد می‌شوند ... دختر با عجله
فضای خالی مناسب را انتخاب کرده میز تلفن را در همانجا قرار می‌دهد -
سپس تلفن را از دست مرد که حیران حرکات دختر را زیر نظر دارد گرفته
و به شکل سردستی روی آن قرار می‌دهد و سیم رابطش را پشت میز
مخفی می‌کند ... سپس آباژور کهنه را در گوشه میز قرار داده و سیم آن را
به برق وصل می‌کند ... نور مناسب و کم‌رنگی روی تلفن می‌افتد /
وا ... اینارو دیگه از کجا گیر آوردی ؟...

زن
دختر

از محبوبه همکلاسیم قرض گرفتیم ... حالا خوب شد آقا
جون ؟...

مرد

/ در حالیکه ریشش را می‌خاراند از روی ناچاری سری تکان داده و
بر می‌گردد که نگاهش ، با نگاه زن مصادف می‌شود. و لجوجانه /

اینجوری دیگه سگم صاحبشو نمی‌شناسه ... چه برسه به
آدم ... بین مادرودختر امروز چه قشقرقی راه انداختین ...
/ عصبی و از کوره در رفته /

زن

مرد حیا نمی‌کنی؟... بیست و پنج ساله که تو خونت
استخوون خورد کردم و با بد و خوبت ساختم و صدام در
نیومد .. حالا جاش یه دفه خواستی ناسلامتی یه کمکی
بکنی که خرابی کردی به کفش و کلاه خودت ... حالا
خوبه دخترته ، غریبه که نیست ...

- مرد** / زیر چشمی نگاه خیره‌ای به زن می‌کند و رویش را بر می‌گرداند و غرولند کنان / لایق گیس ننه‌ات ... / خارج می‌شود /
- زن** / پشت سر مرد با دو دست ادای خاک بر سرت را در می‌آورد /
- دختر** مادر...مادر ... خوب شده ، نظرتو می‌گیره ؟...
- زن** / کمی به دور و بر نگاه می‌کند / بد نشد مادر ... برو اون تابلو وان یکاد روهم وردار بیار با یه میخ بکوب بدیوار ... بعدشم بگرد ببین از تو صندوق‌خونه چی پیدا می‌کنی ؟... یه خورده آت و آشغال وردار بیار بزن به در و دیوار تا لخت نمونه... یه لامپ بزرگترم بزن به سقف تا نورش بیشتر بشه ... بجنب که وقت نداریم‌ها... خدا کنه این پیرمرده کار دستمون نده و آبروریزی نکنه ...
- دختر** مامان تورو خدا ... بهش گفتی ؟... حالیش کردی ؟...
- زن** آره‌گفتم ... سفارش کردم... دیگه نمی‌خواد خودتو ببازی.
- دختر** والله مامان، دلم داره مثل سیر و سرکه می‌جوشه ...
- زن** واسه چی دختر؟... فقط یه خورده سنگین باش... همچین رفتار کن که انگار نه انگار طرف خواستگاره .
- ضمنا مواظب اون مبلام باش مبادا یه وقت چیزی روش بریزه و اسباب شرمندگی بشه ...
- دختر** حرفا می‌زنی مادر ... من میرم دستی دستی چای رو بریزم روش ؟...
- زن** نه ، اما میگم تا دستت نلرزه و یه‌خورده بیشتر احتیاط بکنی تا پشیمونی بار نیاد ... بشین، گوشتو بده به من ببین چی میگم ؟...
- مرد** / سرگردان وارد می‌شود کمی همه چیز را براتناز می‌کند و آشفته روی یکی از مبل‌ها می‌نشیند /
- دختر** / کنار مادر روی یکی از مبل‌ها می‌نشیند / بگو مامان ...

زن این شتریه که بالاخره در خونه هر دختر داری می‌خوابه
...پس دم‌دمای اومدنش سماورو آتیش می‌کنی، گوش به
زنگ میشی تا من صدات کنم ... چندتا چایی می‌ریزی
میاری ... خودتو نیاز، دیگه خودت بهتر می‌دونی وقت
تعارفم یه جواری که گندش بالا نیاد چادرو پس می‌زنی و
یواشکی یه برو بالایی نشون میدی ... فهمیدی ؟..

دختر آره مامان ...

زن بفهمی نفهمی یه دستی هم به سر و گوشت بکش مادر...
دختر / شادمانه بر می‌گردد و دست می‌اندازد گردن مادر و اورا می‌بوسد /

چشم قربونتون برم ... شماها چقدر نازین ...
/ بلندشده و باشادی از اتاق خارج می‌شود /

زن / لیخندی حاکی از رضایت می‌زند و لحظاتی نگاهش بر می‌گردد سمت
قاب‌عکس مرد و سپس به مرد که پشتش به اوست و آشتی جویانه /
کبلایی... کبلایی ، با توام مرد...

مرد چه خبره ... دیگه چه آشی واسم پختین ...

زن مرد .. قربونتم ، حواست جمع باشه یهو یه چیزی نگی
که کاسه کوزه‌رو به هم بریزی ... چه جور بگم آخه ...

مرد / کلافه / جان بکن حرفتو بزن ...

زن خلاصه حواست جمع باشه چیزی نگی که اون مرتیکه
یهو بفهمه تو کار و کاسیت چیه ؟.. همین که یارو
بفهمه بازاری هستی کفایت می‌کنه ... یادت باشه تو یه
حجره تو بازار داری ... گوشت با منه یا نه ...

مرد خیلی خوب ، خیلی خوب ... بازم بگو ...

زن / با التماس / قربونتم مرد همین یه دفه رو دندون رو
جیگر بذار بذار قضیه فیصله پیدا بکنه ... ضمنا یه خورده
هم به سر و وضعت برس تا قیافه آدمیزادو پیدا بکنی ...

مرد / با دستپاچی / گفتم که خیلی خوب ، دیگه اینقدر پاپی
 من نشو ... / سرگردان به اطرافش نگاه می‌کند / اون عبا پشم
 شتریه من کجاست ؟ ...
 زن گذاشتمش بیرون یه خورده باد بخوره ...
 مرد چرا اونجا ؟ ...
 زن تا بوی نفتالینش بپره ...
 مرد / بلند می‌شود و راه می‌افتد تا بیرون برود / ... خیره ایشالله ...
 زن کجا ؟ ...
 مرد میرم دستی به گل و گوشم بکشم ... تا بلکم نظر ملکه
 مساعد بشه ...
 زن خودتو مسخره کن ...
 مرد / در حال خارج شدن / خدا عاقبت همه مونو بخیر کنه
 زن انشالله ... خدا همه بندگان خودشو عاقبت به خیر کنه ..
 مرد / مشکوکانه نگاهی به پیرامون خود می‌اندازد و سپس نگران با تکان دادن
 سر از صحنه خارج می‌شود . /
 زن / بلند می‌شود با نگاه جستجوگرانه همه چیز را از نظر می‌گذرانند . کنار در
 که می‌رسد کلید برق را می‌زنند و صحنه به خاموشی کامل فرو می‌رود . [
 / فید زمانی /

(پایان پرده)

(پرده بالا می‌رود)

نور صحنه به آرامی از تاریکی به روشنی در می‌آید که نشاندهنده گذر زمانی مناسب است.

دکور ادامه همان نمای آخر پرده نخست، با همان شکل و شمایل پیشین است ، بجز آنکه نور محیط کمی بیشتر شده و تزیینات دیگری همچون آویخته شدن یک تابلوی مستعمل "وان یکاد" به دیوار روبرو و یک میز کوچک دیگر به جلوی مبلمان اضافه شده است که روی آن چند ظرف مملو از میوه‌های فصلی و یک ظرف شیرینی خوری بر روی آن خود نمایی می‌کند. چند ظرف پیش‌دستی به شکل پراکنده روی میز قرار دارد ، که تعدادی کارد و چنگال هم درون آنها قرار گرفته است .

چینش چند مبیل به شکل ذوزنقه‌ای است ... و به این شکل تماشاچی بدون مشکل می‌تواند به محیط و آنچه که پیرامون آن می‌گذرد اشراف کامل داشته باشد.

سمت چپ کربلایی با لباسهای تمیز، پیراهن‌بی‌یقه که از زیر سردارپش معلوم است ، روی یکی از مبلمان سمت چپ نشسته و یک عبای زرد رنگ موسوم به پشم شتری را به دوش دارد ... دو دستانش را روی یک عصای تکیه داده شده به زمین قرار داده و با حالتی آماده باش زیر چشم حرکات طرف مقابل خود را زیر نظر دارد .

از حرکاتش مشخص است که از نشستن روی مبل ناراحت است ...
اما با بردباری تلاش می‌کند تا آن را از دید طرف مقابل خود پنهان کند.

سمت راست روی مبل دیگر جوانکی امروزی با کت و شلوار و کراوات
پا روی پا انداخته نشسته و با نگرانی زیر چشمی حرکات طرف مقابل
خود را زیر نظر دارد و بنظر می‌رسد که آمادگی پاسخگویی به
هر حرکت پیش‌بینی نشده‌ای از سوی مقابل را داشته باشد .

زن چادری به رنگ روشن گل بهی را گویا برای برگزاری چنین
مراسمی تهیه دیده به سر دارد ... به نظر می‌رسد در تلاش است تا بر
خود مسلط شده و به شکلی کنترل اوضاع را در دست بگیرد .
سکوت سنگینی بر قرار می‌شود و سر انجام زن برای شکستن سکوت
مداخله می‌کند .

- زن** / سر صحبت را باز می‌کند / خیلی خوش آمدین فرامرز خان ...
درست میگم یا نه ...
- جوان** بله، بله فرمایشتون کاملاً صحیح هست ... همانگونه که
اشاره فرمودین، کوچک شما و حاج آقا، فرامرز ...
- مرد** / کمی جا به جا می‌شود و سینه‌ای صاف می‌کند /
راحت باش، راحت باش جوون ... انگار کن توخونه خودتی
... واسه ما مهمون حبیب خداس
- جوان** مرحمت دارین حاج آقا ... وصف و کرامت شمارو زیاد
شنیده بودم . / کمی روی میل جا به جا می‌شود /
البته بیشتر از صبیحه تون، ... همین امر سبب خیر شد تا
هر چه زودتر شرفیاب شده و توفیق زیارتتون نصیبمون
بشه . که گویا الحمدلله امروز این سعادت نصیبمان شد تا
به افتخار آشنایتون نائل بشیم .
- مرد** مرحمت‌دارین ... ناصییهات نشون میده ماشالله کم
نمیاری و جوون با کمالات و حرافی هستی ...
- جوان** / سری به علامت تشکر خم می‌کند / لطف دارین حاج آقا ...
- مرد** به رسومات و اعتقادات جد و آبادیمان که پایبندی؟ ...
- جوان** صد در صد .
- مرد** حق پدرتوبیا مرزه ... تو این جور مواقع رسمه واسه باز شدن
باب آشنایی، یکی از بزرگان قوم و خویش‌پسر، اورا
همراهی می‌کنند ... / گلابه آمیز / چگونه من کسی رو هم
دندان خودم اینجا زیارت نمی‌کنم ؟ ...
- جوان** جسارت است حاج آقا ...

- مرد** بسم الله ... بفرمایین ...
- جوان** اصل و نسب مون خوانساری است ، اما سالهاست که به تهران مهاجرت کرده و همین جا مقیم شدیم و چندان ارتباطی با دودمان سابقمان نداریم .. تنها گاهی در سفر و حضر سلام و علیکی ... آنهم به سبب خویشاوندی و ...
- زن** / حرف جوان را قطع می‌کند / فرامرز خان ترو خدا خودتونو واسه این چیزای بی‌اهمیت معذب نکنین ... غرض حاج آقا آشنایی دو خانواده با همدیگه‌اس ...
- جوان** صحیح می‌فرمایین حاج خانوم ... درک می‌کنم
- مرد** زنده باشی جوون ... حالا ایل و تبارت هیچ ... اما باز جای همراهی ابوی گرام در این مجلس خالی است . مارو قابل ندونستن یا علت دیگه‌ای داره ؟...
- جوان** اختیار دارین حاج آقا ... شما خودتون صاحب اختیارین ... عرض کنم که مرحوم پدرم دیگه در قید حیات نیستن ... چند سال پیش عمرشان را دادن به شما ...
- زن** خدا رحمتشان کنه ... حکما الان جاشون تو بهشته ...
- مرد** روحشان شاد ... حتما الان روح اون خدا بیمارز ناظر بر این مجلسه ... بقای عمر شما و والده محترمتون باشه ...
- جوان** / سری به علامت تشکر خم می‌کند / از لطف شما سپاسمندم ... بنده نوازی می‌فرمایین ..
- مرد** اقلا والده محترم شمارو همراهی می‌کردن .
- جوان** خیلی دلشون می‌خواست بیان ... اما متأسفانه سفری پیش بینی نشده ناگهانی برای ادای دین واسشون پیش آمد ...
- مرد** خیر باشه ایشالله ... سیاحتی یا زیارتی ؟...
- زن** [مداخله می‌کند] زیارتی حاجی ... یهویی پیش اومد ... گویا واسه ادای دین و طلب آمرزش ...

- مرد** خیر باشه ... حالا کجا با اینهمه عجله...
- زن** خراسون ... زیارت امام رضا... واسه همینم حلالیت طیبیدن و پیغوم دادن باشه واسه یه جلسه دیگه... خوشابه سعادتشون ... حکما حضرت طلبیدتشون ... حاجی خودت بهتر می دونی تا آدم طلبیده نشه امکان سفرو حضر واسش پیش نیما و این جور سعادت نصیب هر کسی نمیشه ...
- مرد** درسته ... مرحبا معلومه آدم با خدا و خلفی هستی که حرمت پدر و مادر و ننگه می داری... قبول باشه، خوشم اومد، قبول حق باشه ... باریکلا که خیرت به اونها می رسه، مرحبا ... درستش هم همینه ... بلات بخوره توسر هر چی فرزند ناخلف که این روزا کم نیستن ... التماس دعا ...
- جوان** / سری حاکم / از تشکر خم کرده / محتاجیم به دعای شما .
- مرد** قبول باشه ایشالله...
- زن** حاجی .. با این تفصیل دیگه ریش و قیچی دست خودشونه ... خدا خیرت بده ... آدم حق شناس و درستی هستی فرامرز خان ...
- جوان** / سری به علامت تشکر خم می کند / لطف شما و حاج آقا برای ما ، مایه شرمندگی ...
- زن** دشمنت شرمنده باشه مادر... فرامرز خان ترو خدا اینجا رو مثل خونه خودتون بدونین... راحت باشین ...
- مرد** خدا توفیقت بده و عزتتوزیاد بکنه که اینجور خوش خلق و مهربان و با مرامی ... نه خوشمان امد ، خوشم اومد ...
- جوان** مرحمت دارین ... انجام وظیفه می کنیم ... دیگه اینقدر چوب کاریمان نفرمایین ... که اسباب شرمندگی میشه .
- مرد** خوب اگه منعی نیست بریم سربقیه مطلب...
- جوان** موافقم حاج آقا ...

- مرد باهاس یه استخاره کنیم تا ببینیم چی در میاد...
- زن / به سرعت مداخله می‌کند / از قدیم و ندیم گفتن در امر خیر حاجت به استخاره نیست حاجی ... استخاره مال وقتی که آدم طرفو نشناسه ... بد میگم فرامرز خان ...
- جوان همینطوره که میفرمایین ...
- مرد پس بسم الله... / سینه‌ای صاف می‌کند و کمی جابه جا می‌شود / ...
- جوان بریز بیرون ببینم چی تو چنته داری جوون ؟...
- مرد متوجه نشدم حاج آقا ...
- مرد کسب و کارت ، اصل و نسبت ؟... خلاصه یه چیزایی که به درد بخوره ...
- جوان ها بله ... بنده چاکر شما ... فرامرز اورنگی ...
- مرد / جا خورده رو به زن / این چی میگه ؟ ... اوردنگی ؟ ... به کی ؟ ...
- جوان / تصحیح می‌کند / اورنگی حاج آقا .. اورنگ ... اورنگ ...
- زن / مداخله می‌کند / به‌بخشین فرامرز خان حاج آقایه کم گوشاش سنگینه ... مال کبر سنه ... یه وقت به دل نگیرین ها ...
- جوان نخیر ... نخیر درک می‌کنم ...
- زن دست شمام درد نکنه ... پس بریم دنباله مطلب .
- جوان در خدمتم ..
- مرد / قانع شده / ها ... خیلی خوب ... خیلی خوب دیگه ... کجا بودیم حرفم یادم رفت
- زن محل زندگانی ایشون ...
- مرد ها درسته ... درسته ، اینطور که ملتفت شدم ... گویا شما با والده محترم زندگی می‌کنید ؟...
- جوان همینطوره ...
- مرد خدا خیرت بده که احترام بزرگتر تو نگه می‌داری.
- جوان خواهش می‌کنم ...

زن (بلند می‌شود و جوان به احترام او نیم خیز) راحت باشین شمارو
به خدا ... خونه خودتونه والله ... برم یه سربرنم ببینم
چای دم کشیده، یانه / بیرون می‌رود /

مرد بله عرض می‌کردم ، خدا بیمارزه مرحوم ابوی رو ...
جوان خدا رحمتشون کنه .

مرد خدا جمیع اسیران خاک رو بیمارزه آقا ... بیست و پنج
سال پیش واسه یه مدت کوتاهی شابدوالعظیم مجاور
بودیم ... از کرامات حضرت چی بگم؟ یادش بخیر تومنی
دو عباسی با حالا توفیر معامله داشت ...
جوان چطور حاج آقا ...؟

مرد دیگه جونم واست بگم ... نون سنگک می‌خریدیم به
بلندی یه آدم ... تخم مرغ ده تا سی صنار ... یمن نیم روغن
کرمانشاهی می‌دادن سی‌شبی ... اصلا کی مثل امروز
غصه بی‌پولی رو داشت ؟ ... اما حالا وقتی رنگو رخسار
جوانای امروزی رو می‌بینم غم می‌گیره ... انگار هیچی
نشده دارن از غورگی مویز میشن ...

جوان یاد اون روزگاری خوش زمان شما به خیر ... آدم خیال
می‌کنه شما با اون دم گرمتون دارین یکی داره قصه
شاه‌پریون رو تعریف میکنه ، یام اینکه تو یه جور رویاست
... تو یه روز خوش آدم خوابش می‌بره ، اونقدر این خواب
واسش دلنشینه که دلش نمی‌خواد بیدار بشه ، خسته‌اس
... بقدر یه دنیا اما جبر زمونه بیدارش می‌کنه ، انوقت
می‌بینه که دور تادورشو یه مشت مشکل احاطه کرده ...
آنچنان که گیج و آشفته و منگش می‌کنه ، یه مشت
غول مثل اجاره خونه ، آب برق گاز تلفن و خلاصه خیلی
چیزای دیگه جلوش صف کشیدن که باید نماز روزشو با

اونها بگذرونه ...

مرد / چیزی نفهمیده / خوب یه مرد باهاس جوهر خودشو نشون بده یا نه ؟...

جوان صحیح می فرمایید حاج آقا ... بر منکرش لعنت ... یه مشت مردم عاقبت به خیرن و مثل شما خوش و روزشونو با چیزای خوب و قشنگ سر می کنن ... یه عده هم مثل ما کارمند دولت بدعاقبت... حاجی سرنوشت واسه هرکس یه جور رقم می زنه ... یکی اینجور ، یکی هم اون جور ...

مرد بلانسبت شما ... این اداره جاتی هایی که شما دارین ازشون دم میزنین جندنان آدمای درستی نیستن ...

جوان میدونین دلیلش چیه حاج آقا ؟...

مرد نه شما بفرمایین چیه ؟...

جوان یه دلیلش سطح زندگيه که داره بی درو پیکر کرور، کرور داره میره بالا ... اما حقوق مستخدم صنارو سه شی... حالا شبش چه جور می گذره یا روزش به کسی مربوط نیست

مرد درسته اما بازم این راهش نیست .

جوان ... آقا گذرون زندگی ادمو وادار میکنه تاراه ناخوشامد دیگه ای رو در پیش یگیره ؟... که یکیش حقه و بامبول زدن وهزار جور عیب و ایراده که این روزا تو جامعه شایعه...

مرد خدا آخر عاقبت هممونو رو بخیر کنه

جوان آمین ... اما این یکی عاقبت چندان خوشی پیدا نمی کنه واسه اینکه آخرش میشه مثل یه غذای فاسد و مسموم کننده ... خیلی که شانس بیاره ... در حالیکه گذر زمان یه مشت چین و چروک به صورت خاطره توی صورتش ایجاد کرده ، تفاله اشو به صورت یک چیز بی مصرف قی می کنه تو جامعه

/ مرد و جوان در همانحال فریز یا ثابت می‌شوند نور صحنه کم می‌شود و نور روی آوان سن پر رنگتر ... کمی بعد زن در آوان سن پدیدار می‌شود.

زن / بالحن آمرانه / ... دختر؟ ...

دختر / وارد می‌شود / بله مامان جون...

زن جایی رو دم کردی؟ ... حاضره که؟ ...

دختر اره مامان ...

زن خیلی خوب ... پس حالا گوشت رو بده من ببین چی

میگم ... این شتریه که در خونه هردختر داری می‌خوابه ...

دختر / آشفته و ملتسمانه / مامان ... تورو خدا ... بهش گفتمی ...

سفارش کردی؟ ...

زن اره بهش گفتم ... سفارش کردم ، خودتو نیاز مادر ...

دختر مامان دلم داره مثل سیر و سرکه می‌جوشه ...

زن واسه چی دختر ... فقط یه خورده سنگین باش ... نه

خنده هم لازم نیست بکنی ...

دختر / با دلخوری و حالتی از نگرانی شانه بالا می‌اندازد / خیلی خوب دیگه ...

زن اخمم نمی‌خواه بکنی؟ ... همچنین رفتار کن که انگار نه

انگار طرف خواستگاره ...

دختر / با دق دلی شانه بالا می‌اندازد / همچنین حرف می‌زنه که هرکی

بشنفه خیال می‌کنه، لابد من واستادم جلوش رقصیدم؟ ...

زن خیلی خوب ، خیلی خوب ... هر وقت صدات زدم میای

چایی میاری ... جلو پسره که رسیدی خودت بهتر میدونی

چه جوری؟ ... بفهمی نفهمی قمیش میای ویه جوری

چراغ میزنی که پسره زبون بند شه ..

دختر / متحیرانه / مامان چراغ دیگه چیه؟ ...

وا خاک عالم ... پس تو مدرسه به شماها چی یاد میدن؟ ...

بروبالایی نشون میدی که هوش از کله پسره بپره و زبون بند

شه ... شیر فهم شدی یانه ...

دختر آره مامان ...

زن خیلی خوب ، اینم بهت بگم چارچشمی مواظب اون مبلام باش مبادا یه وقت چیزی روش بریزه و اسباب شرمندگی شه وگنه اون یارو هزار جور دستک دنبک واسمون در میاره که نگو و نپرس ...

دختر / دلخورانه و کمی عصبی / من میرم دستی دستی چایی رو بریزم رو اونها ؟ ... حرفا میزنی ها

زن نه، اما من میگم یه خورده حواست باشه ، مبادا دستت بلرزه وپشیمونی بار بیاری، کارازمحکم کاری عیب نمی کنه ... حالام یه دور جای بریز وردار بیارتا ببینم چیکار میکنی ؟ ... ببینم عرضه این کارو داری یانه ...

دختر / در حال خارج شدن اشاره می کند به سینه اش /

بی صاحب مونده مثل ساعت میزنه ...

زن / با مهربانی دستی به سر دختر می کشد /

به خودت مسلط باش دختر ... انگار، نه انگار ... حواست باشه ... برگشتی میشینی پاسماور گوش به زنگ میمونی تا هروقت لازم شد صدات بزنم تا واسه دور دویم بیای استکانهارو ببری چایی بیاری ... اما ایندفعه دیگه لازم نیست چراغو بزنی ... همون اولی که زدی بسشه ... برو ببینم چیکار میکنی ؟ ... شیری یا روباه ... منم برم تنوررو واسه پخت حاضر کنم . الهی به امید تو ...

/ هردو نفر از صحنه خارج می شوند ... /

/نور صحنه در آواوان سن کم شده ونور داخل اتاق پذیرایی به حالت پر پیشین باز می گردد و جوان و مرد از حالت فریز خارج شده و در حالت دنباله گفتگوی بابک دیگر قرار می گیرند/

دختر

ادر باز می‌شود و دختر با سینی چای وارد می‌شود - جوان زیر چشمی به دختر نگاه می‌کند ... دختر با قدمهای لرزان پیش می‌آید و سینی چای را می‌گیرد جلوی جوان و برو بالایی نشان می‌دهد [

جوان

]. لبخند خریداری کننده‌ای می‌زند و چای را برمی‌دارد

متشکرم ...

دختر

خواهش می‌کنم

[لبخند شرمگینانه‌ای می‌زند و حرکت می‌کند به سمت دیگر ویکی از جای ها را می‌گذارد جلوی پدرش و کمی بعد خارج می‌شود ... در حالیکه جوان با نگاه بدرقه‌اش می‌کند]

مرد

[سرفه‌ای می‌کند تا دو باره جوان را به آنچه می‌گوید جلب کند]
خب چی می‌گفتم حرفم یادم رفت ؟ ... بر شیطون معرکه لعنت ... ها... بالاخره یه مرد باهاس نشون بده تو این معرکه‌ایی که اسمش زندگيه چندمرده‌حلاجیه وچه جور می‌خواد از پشش بر بیاد یانه؟..

جوان

[در حال نوشیدن چای] درست می‌فرمایین ... حرف سر همینه حاج آقا... اونوقت با این همه احوال یکی از راه میرسه...، سوارس از پیاده خبر نداره... ازدواج کردی؟ ... داری پیر میشی... آقا نمی‌دونن با این حرفا چه غوغایی تو وجودت بپامی کنه، تو همچین هوایی آدم مجبور میشه دست به ریسک احمقانه‌ای بزنه . یکی دیگه رو هم وبال گردنش بکنه ... جور در نیامد ؟ اما چاره‌ای نیست ... حکما باید یه جور این امر طبیعی رو گذرونند . یه چیزی که نماینگر بقایای وجود آدم باشه تابه یادگار بگذاره...

زن

[وارد می‌شود] به بخشین والله... چای یه کم دیر شد ...

جوان

[به احترام ورود زن نیم خیز می‌شود] یاالله ...

زن

راحت باشین شمارو خدا ... اینجارو مثل خونه خودتون

بدونین

مرد ها باریکلا باباهای ما ... مارو یادگار گذاشتن ... خوب مام
باید یه چیزی از خودمون باقی بذاریم دیگه... تاسریبری
یادآور امروزمان باشه ... بد میگم حاج خانوم ...

زن نخیر درست میفرمایین حاج آقا ... بر منکرش لعنت .
جوان [چای را لا جرعه سر میکشد و بعد آن را می‌گذارد روی میز] ...

که زن و بچه یکیشونه ... پس خدا بکنه گره کورمان به
دست اشخاص خیری مانند شما که ماشاالله هزار ماشاالله
دستتان به دهنتان می‌رسد باز بشه... سایه شما و حاج
آقا مستدام .

مرد / کمی درجایش جابه‌جا می‌شود... مشخص است که چیزی نفهمیده‌است/
رو به زن / نه بابا خوب نطق می‌کنه... / رو به جوان / در عجبم
بالین سرو زبون چرا تا حالا وکیل مکیلی نشدی؟... بابا
دمت خیلی گرم و گیراس ... مرحبا ، مرحبا ...

جوان / به علامت رضایتمندی در جاکر نشی می‌کند / ... مرحبا به جنابعالی
حاج آقا ... در محضر شما بندگی می‌کنیم .

زن فرامرزخان مرحوم آقا بزرگ که الهی نور به قبرشان بباره
... دور از شما تا دم آخر نماز و روزه‌اش ترک نمی‌شد...

مرد / سری بکان می‌دهد و اندوهناک / اما حالا هر کجارو که نیگاه
می‌کنی ... همه تارک‌الصلات ... کفرو بی‌دینی همه جا رو
ورداشته ... خدا به دور ، اونوقت میگن چرا قحطی میشه
و بلا از آسمون نازل میشه ... آقا همینیه دیگه ...

جوان اما من با حرفای شما چندان موافق نیستم ... ببخشین ها
... یه وقتی بود که پدران ما حاکم و حکمران خانواده ..
بودن ... اما حالا فرق کرده زمانه برگشته ... و یه جور
رسوم دیکه‌ای باب شده ... که مام بناچار از پیروی اونها
هستیم ...

مرد / حرف جوان را قطع می‌کند / اما این راه که شما جوونا میرین به ترکستان است، چون باباهای ما خوب میدونستن چه جوری باید چرخ زندگیشونو به چرخونن ...

زن / چشم غره‌ای به مرد نشان می‌دهد و میانه را می‌گیرد / حالا که وقت این حرفا نیست ... کبلایی بهتره ایشونو باین جور حرفای صدتا یه غاز ناراحت نکنین ... اصلا فایده این جور حرفا چیه ... بجاش باید یه چیزی گفت که به درد بخوره ... به بخشین فرامرزخان ... ناراحت نشین ها؟...

جوان نخیر ، اتفاقا این جور صحبتها سبب میشه تا از محضر آقا فیض بیشتری ببریم و خودش کمکیه که بهتر عقاید همدیگه رو واریسی کنیم و بشناسیم ، تا مبادا در آینده اصطکاک فکری پیش بیاد ...

مرد / خودش را جمع و جور می‌کند / التفات دارین آقا ... مرحمت شما کم نشه ...

زن کبلایی پس بهتره بریم سر اصل مطلب

/ فوری حرفش را اصلاح می‌کند / ... ببخشین حاج آقا ...

جوان هر جور که شما بخواین ... بنده در اختیارتونم ... هر طور که به مصلحت میدانید

مرد / کمی جا به جا می‌شود و پس از کمی فکر /

گویا آنطور که ملتفت شدم شما نوکر دولتین؟...

جوان همینطور که اشاره فرمودین ...

مرد اینطور که ملتفت شدم تو بلدیه؟...

جوان بلدیه؟...

زن / مدخله می‌کند / فرامرز خان آقا منظورشون شهرتاریه

دیگه ... آخه قدیما به اونجا می‌گفتن بلدیه.

جوان / تازه متوجه شده با خنده / بله ، بله ... همون جا ...

- مرد زمان بچگی تو مدرسه قرآن شرعیاتم یادتون دادن؟...
- جوان بله ، بله ...
- مرد موندم معطل با این سر زبونی که داری چطور شد نشدی طلبه؟...
- جوان برای اینکه من به کار دیگه‌ای غیر طلبگی علاقه داشتم .
- مرد / متفکرانه / آخه راز و رمز طلبگی یکیش اینه که حسابی به اصول و فروع دین واردن و سرشون به این آسونی کلاه نمیره همیشه خدا یه راه فراری واسه خودشون می‌تراشن که عقل جنم بهش نمی‌رسه ... دیگه چه برسه به آدم و من و شما...
- جوان [با خنده] کاملاً موافقم، همینطوره که می‌فرمایین ...
- زن به بخشین ها بهتون بر نخوره ها ...
- جوان خیر به هیچ وجه ... ، وصلت با بزرگون همین چیزارو هم داره ... [می‌خندد]
- زن اختیار دارین ، بزرگی از خودتونه .
- مرد [کمی به او خیره می‌شود] به قیافه‌ات نمی‌خوره میرآب یا همین چیزی باشی ... پس خودت یهو بگو چیکاره اونجایی و شرو بکن د بابا ...
- جوان اطاعت امر میشه... بنده در مالیه شهرداری قسمت کامپیوتری اونجا مشغول هستم .
- مرد [جاخورده] چی چی پیوتر؟...
- جوان / باخنده / کامپیوتر حاج آقا ... کامپیوتر ...
- مرد این دیگه چی چیه؟... علم جدیده؟...
- جوان بله حاج آقا ... یه زمانی بود با چرتکه حساب می‌کردن ...
- حالا با یه جور ماشین که بهش میگن کامپیوتر
- مرد / متفکرانه / آهان ... حالا کم‌کم دارم ملتفت میشم ...

/ کمی جا به جا می‌شود و زیر لبی با خودش / نخیر نخیرا ... اصلا
رسم دوره و زمونه برگشته ، یه چیزای دیگه‌ای باب شده
... از وقتی این علم‌های شیطونی پیدا شده همه چی زیرو
رو شده و دین و ایمون مردم بباد رفته ...

جوان [با خنده] جسارت است حاج آقا ... اینطور نیست ...
زن [مداخله می‌کند] بابا بچه‌ها نمیرن مدرسه که تا بزرگ
شدن برن طلبگی ... مثلا همین خودت با وجودی که
شرعیات یادگرفتی چرا طلبه نشدی و تاجرشدی ؟...

مرد اونوقت کی همین کارخودمو می‌کرد؟...
زن ... همین دیگه ، هر کسی رو ساختن بهر کاری بد
میگم فرامرزخان ؟...

جوان نخیر ، همینطوره که اشاره فرمودین ... زمانی کالسکه بود ،
حالا ماشین ... پس فرهنگمونم با قافله تمدن باید پیش
بره یا نه... برای همینم هست که زمانی با چرتکه حساب
می‌کردیم ، حالام با کامپیوتر ...

مرد [که چیزی در نیافته است با تعجب] عجب ، عجب ؟...
جوان / جا به جا می‌شود و پای چپش را می‌اندازد روی آن یکی پایش /
بله آقا ، علم جدیدیه که آینده روشنی داره ...

زن شمارو خدا راحت باشین بابا فرامرز خان ... خودتونو زیاد
مقید نکنین ...

جوان تشکر میکنم حاج خانوم ... به چشم ...
زن آره بابا آدم که تو خونه خودش ، خودشو مقید نمی‌کنه
که ... راحت باشین ، من همیشه خدا به کبلایی می‌گفتم
بایدراحت بود

جوان / با تعجب / کربلایی ؟...
زن / جا خورده به‌تندی واکنش‌نشان می‌دهد / به بخشین حاج آقا...

- مرد** / میانه را می‌گیرد / بله بعله باهاس راحت بود ...
 / از فرصت استفاده می‌کند و به خیال اینکه این تعارف مشمول حال
 اوهم می‌شود، پاهایش را جمع می‌کند و چهار زانو روی مبل می‌نشیند /
 آخیش ... راحت شدم والله ...
- زن** / چپ چپ نگاه می‌کند به مرد و رو به جوان / خیلی باید ببخشین
جوان خواهش می‌کنم ... راحت باشین حاج آقا ...
- مرد** / برای رفع و رجوع چند سرفه می‌کند / من اینجور راحت ترم
 بسته به عادت ... قدیما یه تشکچه نرم و راحت بود و یه
 مخده ... این چیزا کجا بود ... اینا همش لغت و لعابه ...
 مردم شیکماشونو ول کردن چسبیدن به تجملات .
- زن** / خیره نگاه می‌کند به مرد و بعد با حالت سرزنش آ میز /
 حالا که وقت این جور حرفا نیست که ... به‌بخشین فرامرز
 خان ها ... باید یه چیزی بگیم که به درد بخوره ...
جوان با فرمایشات شما کاملاً موافقم ... پس اگه حاج آقا موافق
 باشن بهتره ببینیم شما چه انتظاری از من دارین ... ما
 چه انتظاری از شما ...
- مرد** درسته که میگن در امرخیر حاجت استخاره نیست ... اما
 این کار مثل یه کلاف نخ پرک میمونه که اگه بخوایم با
 عجله سرشو واسه موم کشی پیدا کنیم همش درهم
 می‌کوره و کاسه کوزه رو بهم می‌ریزه و
- زن** / قطع می‌کند و عصبی / بسه، دیگه نمی‌خواد اینقدر مثل ببافی.
 / رو می‌کند به سمت جوان و با لبخندی حاکی از عذر خواهی /
 فرامرز خان من و ایل و تبارمون عقیده‌مون اینه که دختر
 با چادر سفید میره خونه شوهر ، با کفن میره بیرون ...
- جوان** خدا نکنه خانوم ... خیال نمی‌کنم هیچ پدرمادری دلشون
 نخواد که بچه‌هاشون خوشبخت نشن ...

اما این وسط یه چیز مهم‌تری هم هست .

زن خوب چه چیزی ؟...

جوان مهم اینه که اخلاق من و دختر خانوم باهم جور در بیاد و در نهایت با هم توافق اخلاقی داشته باشیم ...

مرد / چیزی در نیافته است / گفتی توافق چی چی ؟...

جوان توافق اخلاقی ... منظورم اینه که همدیگرو بفهمیم و درک کنیم .

مرد / رو به زن / منکه سر در نیاوردم این چی می‌گه ... اگه تو فهمیدی منم حالی کن؟...

زن من و تو سر از کار این جوونای امروزی در نمیاریم ...
 بذاربینم آخه ... / رو می‌کند به سمت بیرون و با صدای بلند /
 ملوک، ملوک کجایی دختر ؟... بیا استکانارو جمع کن
 ببر یه دور دیگه چایی بیار مادر ...

دختر / بلافاصله وارد می‌شود و به بهانه جمع کردن استکانها چادر را پس زده و با لبخند شرمگینانه برویالایی جوان نشان می‌دهد و لِرزان استکان جلوی جوان را برداشته توی سینی می‌چیند. /
 / بالبخند خریداری /

جوان لطف کردین متشکرم ...

دختر خواهش می‌کنم

جوان دیگه برامن چای نیارید ... کافیه ... لطفا خودتونم بفرمایین بنشینید .

دختر / بلافاصله سینی را روی میز می‌گذارد و می‌رود سمت چپ رو بروی جوان کنار پدرش می‌نشیند . /

زن / با حالت سرزنش آمیز /

دختر تو مگه تعارف سرت نمیشه ؟... حالا ایشون گفتن نمی‌خوام ، توهم نباید بری چایی بیاری ؟...

دختر / در جا نیم خیز می‌شود / ببخشین الان میارم ...

جوان متشکرم ... من معمولاً زیاد چای نمی‌خورم ... به خودتون زحمت ندین ... لطفا شمام بفرمایین بنشینید .

زن یه چایی دیگه می‌خوردین حالا...

جوان تشکر می‌کنم ...

/ که چند لحظه نیم خیز مانده ، با خیال راحت سر جایش می‌نشیند /

جوان / کمی مکث می‌کند و سپس با احتیاط / حاج آقا اشاره فرمودن

تو کار تجارت تو چه بخشی فعالیت دارن؟ ...

والله ... از خدا که پنهون نیست دیگه چرا از بنده‌اش

پنهون باشه ... ما تو کار دوخت و دوز و تولید ارسی زنونه

و مردونه ایم ...

جوان ارسی؟ ...

زن / به تندی / منظور حاجی کفشه ... آخه قدیما به کفش

می‌گفتند ارسی ...

جوان اوه بله بله ... متوجه شدم ...

مرد خلق خدا که نمی‌تونن پا برهنه راه برن که ... میتونن؟ ...

جوان نخیر حق با شماست ...

مرد حق پدرتو بیامرزه ...

جوان خدا بیامرزه جمیع رفتگون رو ...

زن / نگران برای ادامه گفتگو و تغییر آن / الهی آمین ...

دختر الهی آمین

جوان / بی توجه و کنجکاوانه / ... خوب می‌فرمودین ...

مرد / مردکه از توجه جوان بوجد آمده، بدون توجه به ایشاه زن و دختر کمی

جابه جا می‌شود و سینه‌ای صاف و ادامه می‌دهد... /

خدا رحمت کنه امواتو ... ابوی گرام تو راسته سرچشمه

به نام و اوستای این کاربود ...

/ کنجکاوانه / سرچشمه؟ ...

جوان

دختر بخشین منظور آقا جون خیابون سرچشمه‌اس ... بازار ...

جوان بله بله ملتفت شدم ... / رو به سمت مرد / میفرمودین ...

مرد بله عرض می‌کردم ... اگه بذارن ... آقا ارسی‌هایی که از چرم گاو میش دباغی شده می‌دوخت، مو لا درزش نمی‌رفت و حرف نداشت، یه چیزی میگم، یه چیزی میشنفی ...

جوان عجب؟! ...

مرد آره آقا ... ماشاالله هزار ماشاالله هنرازدست و بالش میبارید ...

بله آقا ... موندم دیگه از کجاش بگم ...

/ مادر و دختر با نگرانی بانگاه پنهانی شروع به رد و بدل کردن اشاراتی برای متوقف کردن حرفای مرد بایکدیگر می‌شوند /

مرد آقا ما ارسی دوزها تو خودمون مثلی داریم که میگه ...

جوان / متوجه اشارات رد و بدل شده میان زن و دختر می‌شود /

اتفاقی افتاده ملوک خانم؟ ...

دختر نخیر آقا فرامرز خان ... / خودش را جمع و جور می‌کند /

زن / نگاه خشم‌آلودی به مرد می‌اندازد و مداخله جویانه /

تومیخوای تکلیف‌رو معین بکنی، یام‌اینکه می‌خوای همین جور چک وچونه بندازی و قصه بگی؟ ... باباجون فرامرز خان که حال وحوصله شنیدن قضیه کلثوم ننه کاشون رو ندارن که ... بجاش بهتره پردازیم به چیزای مهم‌تر ...

جوان /با زرنگی / نه خیر داریم از بیانات حاج آقا فیض می‌یریم ...

اینجوری همدیگه رو بهتر می‌شناسیم ...

زن / ناچار از تسلیم / آخه ... بهترینیست پردازیم به چیزای مهم‌تر ...

یه چیزی که به درد بخوره ... ونتیجه بده؟ ...

جوان سخت‌نگیرین حاج‌خانوم ... خودتونو ناراحت نکنین هیچی بهتر از روراستی نیست / رومی‌کند به مرد / خوب می‌فرمودین حاج‌آقا ...

- مرد** / مرد از اینکه گوش شنوایی پیدا کرده و به شوق آمده ادامه می‌دهد /
- مگه میذارن آخه ... کجا بودیم؟ ... حرفم یادم رفت ...
- جوان** سر ارسی دوزی ابوی گرام ...
- مرد** آهان ... آقا اونوقت اینطوری نبود که ... اگه یکی ارسی واسه پلوخوری می‌خرید یه گالش که بانام چکسلواکی شهرت داشت می‌گرفت که اونو از همون اولش میتپاند اون تو ...
- جوان** عجب ... برای چی آخه؟ ...
- مرد** ها ... واسه اینکه تختش کمتر ساییده بشه ...
- جوان** عجب ... عجب ...
- مرد** / با خنده / آره والله ... آقا دردسرت ندَم گاه پیش می‌اومد که ما واسه یه ارسی سه چار تا گالش می‌فروختیم ... اما ارسی با یه واکس هنوزم به همون سر و شکل اولش بر می‌گشت... / قاه قاه می‌خندد /
- زن** / عصبی تلاش می‌کند به شکلی جلوی پر حرفی مرد را بگیرد و با اما و اشاره او را از اینکار باز دارد- با نگاه شرربار / ... قصه بسه دیگه ... حاجی ... امان الله تیلیفون زده بود که کار مهمی واسه والداهش پیش اومده فردا دیرتر میاد حجره سر کار ...
- مرد** / با تعجب / تیلیفون! ... / نگاهش می‌رود سمت تلفن و ناگهان متوجه منظور زن می‌شود و خود را می‌گیرد ... / خیلی خوب... خیلی خوب... لالمونی گرفته بودی؟ ... چرا زودتر نگفتی ...
- / رو به جوان / شمارو به خدا می‌بینی آقا ... این شاگردای امروزی چه پررو و پر مدعا شده‌اند؟ ...
- جوان** / نا باورانه لبخندی می‌زند / خودتونو ناراحت نکنین ... لابد کار مهمی براشون پیش اومده ... / کمی مکث می‌کند و با زرنگی / به‌بخشید حاج آقا ... گویا سوتفاهمی پیش آمده ...

مرد	/ بالبخند ساختگی / جونم ، چطور مگه ؟...
جوان	گویا گفته بودند، حضرتعالی اهل بازارید؟..ا. ما شمادربیاناتان اشاره فرمودید سرچشمه... بالاخره روشن نشد... کدام یکی؟... بازار، یا سرچشمه؟...
زن	/ عصبی و نگران نگاه خیره و شماتت باری به مرد می/اندازد/
دختر	/ نگران و ملتهب چشم به دهان مرد می/اندازد/
مرد	/ نگاهش را از زن می/دزد و دوجا خورده ... گیج و مگ از رودستی که خورده است در تلاش برای رفع و رجوع گفته هایش / خوب هردوش ... می/بینی که میون این دوتا همش دو قدم فاصله اس...
جوان	صحیح!... حاج آقا با این قدم‌های به این بلندی و گشادی که برمی/دارین بهتره مواظب سلامتیتون باشین ... خوب گفتند شما حجره دارین و تو کار صادرات و واردات ...
مرد	درسته، همچین بی/راهم نگفتن آقا ما اهل توکلیم و خدا دهن بازو بی روزی نمی/گذاره خوب مام یه مشت ارسی از تبریز و جاهای دیگه وارد می/کنیم و می/فروشیم... خوب مگه صادرات و واردات غیر اینه ؟...
جوان	/ بانگاه ناباورانه نگاه می/کند به مرد /... صحیح !...
زن	/ جاخورده و عصبی به نگاه شرربار رو به مرد / پاشو بیابرون کارت دارم ... / رو به جوان / ببخشین کار واجبی پیش اومده الان برمی/گردیم ...
جوان	/ نیم خیز می/شود / خواهش می/کنم ...
مرد	[با توجه به وخامت اوضاع درجایش جا به جا می/شود] نه راضی به زحمت شمام نیستم ... جام راحتیه همین جا بگو ... بقول خودت ایشون غریبه نیستن که ؟...
	/ وضع آشفته می/شود ... دختر به سرعت از اتاق بیرون می/رود /
زن	/ از کوره در رفته می/رود در اتاق را کیپ می/کند و به حالت حمله /

بالاخره نتونستی طاقت بیاری و جلو اون زبون صاحب
مردهات رو بگیری ؟...

مرد

[مرعوب شده] چیه ؟ چی شده آخه ؟...

زن

/ حرف مرد را قطع می‌کند / چقدر سفارش کردم ، زبونم مو در
آورد والله... گیرم پدرتو بود فاضل ... از فضل پدر تور
چه حاصل ؟... آخه مردکه بلانسبت حسابی حالا وقت
این جور حرفا و چرندیاته ؟ ...

جوان

حاج خانوم... حاج خانوم... خودتونو کنترل کنین ... واسه
سلامتون خوب نیست ...

مرد

آخه زن، من چه می‌دونستم که تو می‌خوای دستک و
دنبک به این گندگی واسم دربیاری ... اصلا کی یه
همچین قراری باهم داشتیم ... کف دستمو بو نکرده
بودم که ... حالام طوری نشده اصلا... هیچی بهتر از
راستی و درستی نیست .

زن

/ خشمناک / آره توبمیری ، همه مثل تو مغز خر نخوردن
که ... آرزو بدل موندم یه حرفی بتو بزنم و تو خیطی بار
نیاری ...

مرد

/ کلافه و با صدای بلندتر / بر شیطون لعنت ... حالا من هیچی
نمیگم این دو قورت ونیمش باقیه ها...

زن

واه، واه، واه ، دیگه چیکار می‌خواستی بکنی ... والله دق
کردم از دست تو واین کردارت ... نفسم گرفت ، جونم به
لبم اومد ... حالا ایشون غریبه نیستند ... بلکم یه سر
بریده اینجا چال بود ، آخه تو نباید جلو اون زبون
صاحب مرده اتو بگیری ؟... آدم مثل تو نوبره ...

مرد

/ کلافه صدایش را بلندتر می‌کند / ددد ... حالا من هرچی هیچی
نمیگم حیا نمیکنه ، والله شرم و حیام خوب چیزیه ها ...

- خدا زنی مثل تو رو نصیب گرگ بیابون نکنه ...
- زن** هیس ... یواشتر... میخوای صداتو عالم و آدم بشنن ...
- دبگو ... میخوای آبرو ریزی بکنی؟ ...
- مرد** / که نقطه ضعف زن را دریافته است صدایش را کمی بلندتر می کند /
- واسه چی صدامو ببرم ، بزار تموم آدمو عالم بدونن ، خون نکردم که ... والله قباحتم خوب چیزیه... خدایا چه گناهی مرتکب شدم که اسیر گرگی مثل این شدم ...
- جوان** حاج آقا... حاج آقا ... خودتونو کنترل کنین...
- زن** / براق می شود / اینهمه ساله با خون جیگر، با بدو خوبت ساختمو به آب و نونت رسوندم ، حالا اینم دستمزدمه؟...
- خدا سرو کار آدمو با گدا گلمیش جماعت نندازه ..
- مرد** چی؟.. به من میگي گدا گلمیش ؟... / به حالت حمله ازجایش بلند می شود و عصای توی دستش را به نشانه حمله تکان می دهد /
- هنوز اون روی سگ منو ندیدی ... حمله می کنم ، پدر در میارم ...
- جوان** / بلند شده تلاش می کند تا جلوی حمله مرد را بگیرد /
- حاج آقا... حاج آقا... بابا از شما قبیحه ... بفرمایین بنشینید / تلاش می کند تا او را بنشانند / ... بابا عجب گیری افتادیم ها ...
- زن** نه فرامرز خان بذار ببینم چه غلطی می خواد بکنه آخه؟..
- / به دنبال آن خم شده لنگه دمپایش را در می آورد و مانند اسلحه توی دستش می گیرد / ...
- دختر** / وارد می شود و ملتمسانه / صداتون عالم و آدم رو ورداشته ...
- / می دود سمت پنجره و آن را می بندد / ... وای آبرومون رفت ...
- زن** بذار دادبزنه و عالم و آدمو خبر کنه ، آخه ناسلامتی عوض اینکه دخترشو بالاش ببره ... داره دستی دستی حرمتشو میاره پایین ...
- مرد** والله امروز عاصم حریف شيله پيله تو یکی نمیشه ...

دختر مامان ، آقاجون ... آرومتر ... چی شده آخه ؟...

مرد تو دیگه زبون گاز یکیر ، تموم این آتیشا از ناحیه تو و اون ننه فولاد زرہات پا میشه

زن آینه تو گم کردی ؟ ... / برخوردہ با خشم تند رو برمی گرداند /

مرد این اکوان دیوونگاہ کن کہ بہ من میگہ ننه فولادزرہ ؟...

مرد چی ؟ ... بہ من میگی اکوان دیو ؟ ... ہرکی بخواد بہ من اسائئ ادب بکنہ باباشو میارم جلو چشمش ...

/خشمگین و عصبی عصای دستش را بہ علامت تہدید بالا می برد / ...

حالا می زنم ہمہ چی رو درب و داغان می کنم تا بفہمین باکی طرفین ؟...

دختر / وحشت زدہ / ... چیکار می کنی آقا جون ؟ ... مواظب باشین ترو خدا ...

زن / در حال نشستن / ... نہ ہدار بزہ ... بزہ ، بزہ دیگہ ... اونوقت خودش باہاس جواب رحیم آقا و اون صفیہ چاچولبازو بدہ ... بزہ ... بزہ دیگہ ... / رو برمی گرداند /

مرد / با شنیدن این حرف عقب کشیدہ عصا را غلاف کردہ و غضبناک عقب می کشد /

دختر / تلاش دختر برای برگرداندن مادر و نشان دادن او سر جایش /

مامان ... مامان جون قربونت برم تو کوتاہ بیا ... بخاطر من ...

جوان / دوبارہ میانہ را می کیرد و تلاش برای نشان دادن مرد /

کوتاہ بیاین بابا ... حاج آقا ... واللہ از شما قبیحہ

مرد /- می تشیند ... کمی بعد کلافہ رو بہ سمت جوان /

آخہ یکی بایدبہ اینا حالی کنہ کہ اگہ پیرم و میلرزم ، بازم بہ صدا تا جوون می اارزم...

جوان / نفسی بہ راحتی می کشد / حاج آقا بر منکرش لعنت ...

زن / رو می‌کند به سمت مرد و با ادا و اطفارو هسخرگی / شناختیم ...

خیلی باهاس ببخشین ، ای امیر ارسلان نامدار ...
/ کمی بلند شده با ادا و با قر دادن کمر /

مرد

بخشیدیم جانت به فدایم ای فرخ لقای خالدار...
/ سر جایش می‌نشند و کمی بعد آرام تر می‌شود - سکوت سنگینی
صحنه را در بر می‌گیرد ... کمی بعد مستاصل روی زانوانش می‌زند /

مرد

خدا از سر تقصیراتم بگذره ... تا حالا زبونم به دروغ و
دغل و خدعه و این جور چیزا وانشده بود حالا این
آخر عمری ، آفتاب لب بوم به بین به چی پیسی افتادیم
و گذرمون به کجا افتاده ... توبه ... توبه ... باباجون من
حجرهام کون کی بود ؟...یکی نیست به من بگه آخه
مرتکه این حرفای کشک و پشم سنه‌نه ، منم و دارو
ندارم یه دکون فکسنی تو راسته سرچشمه که از اون
مرحوم بهم ارث رسیده و بگرده همون، همه‌تونو از آب و
گل در آورده و به آب و نون رسونده تا به این گندگی
رسیدین ... حالام اگه کسی مارو با این وضع قبول داره
قدمش روی چشم ... وگنه خلوت کنه باد بیاد ...

زن / با دست به صورتش می‌زند ولی دیگر نتیجه‌ای ندارد و پیرمرد آنچه را

که نباید بگوید گفته است / و خاک به سرم ... نخیر پاک زده
به سرش ... آخه حالا دیگه وقت این حرفاس ؟... ما فقط
، فقط ...

مرد

من کاری به این کارا ندارم ، از اولشم خبط کردم عقلمو
دادم دست تو زن ، بشر شیر خام خورده‌است ... اصلا
کی منو داخل آدم حساب کردین و تو کاراتون دخالت دادین
که این دویمیش باشه ... میرم بیرون ... سر بگردنتون ...
دیکه خودتون دونید ... چرا خجالت بکشم ... نه دزدی

کردم نه مال حروم آوردم تو زندگیمون ... خدام رزقمونو
رسونده و دهن بازمون رو بی روزی نگذاشته ودستمو
پیش هر کس و ناکسی دراز نکردم... اصلا به من
چیکاردارین ، خودتون ببرین ، خودتونم بدوزین ... اون
دختر ، اون تو ، اونم دوما د نره خر...

/ راه می افتد و سرفه کنان کنان در حال خارج شدن /

والله تازه در اومده ... قدیما اگه یه پسر تنها میومد
خواستگاری از در راهش نمیدادن ، چه برسه به اینکه
حالا من بلبل زبونی و زیر زبون کشی می کنه ...
عجب دوره زمونه ای شده ، هیچکی دیگه حرمت آدمو
نیگه نمیداره ... عجب دوره ای شده ... آدم شاخ در میاره
والله ... / بیرون می رود و کمی بعد صدای باز و بسته شدن در می آید /

*/ خودش را جمع و جور می کند و دختر مغمو و سر یه زیر و متفکر
می ماند / خیلی باهاس ببخشین فرامرز خان ...*

به خودتون زحمت ندین ، هرچی رو لازم بود بفهمم ،
فهمیدم ...

*/ گیج و دستپاچه / فرامرز خان خیلی باید ببخشین ... والله
از خجالت می خوام زمین دهن واز بکنه برم توش ... این
مرد یه خورده اخلاقش تنده ، نمیدونم یه دفه چش شده
... تا حالا اینجوری ندیده بودمش ...*

اشکالی نداره ، لابد از یه چیزی ناراحتند... خوب اگه
اجازه بدین زحمتو کم بکنم ، تا شمام به بقیه کاراتون
برسین...

/ از جا بلند می شود و راه می افتد و دختر و زن هم به بدرقه او می روند /

از وضعیت پیش آمده شرمنده ایم ...

شمارو خدا پیش خودمون بمونه ها ...

جوان خاطر جمع باشین... دشمنتون شرمنده باشه ... خیر خودتونو معذب نکنین از این جور حوادث گاهی پیش میاد ... عزت شمام زیاد ...

زن / به دنبال جوان که تادم در رسیده است /

خیلی باید ببخشین ، به حرفای اون گوش ندین .. اصلا یه گوشتون در باشه اون یکیش دروازه... آدم وقتی پیر میشه یه کم خرفت میشه ... بچه میشه ... خوب حالا کی دوباره تشریف میارین ؟...

جوان الان نمی‌تونم بگم بهتره بذاریم یه خورده از روش بگذره ... عزتتون زیاد ... خدا نگهدار ملوک خانم ...

دختر خدا حافظ ...

زن سایه‌تون کم‌نشه ، از قول مام خدمت والده تون سلام برسونین ...

جوان چشم / خارج می‌شود و به دنبالش زن /

دختر / با خستگی و متفکرانه روی یکی از مبلمان می‌نشیند. کمی بعد صدای بسته شدن در به گوش می‌رسد... /

زن / کمی بعد زن وارد می‌شود چادر را از سرش بر می‌دارد ، به گوشه ای می‌اندازد نیم‌نگاهی به دختر می‌اندازد و سپس زانو زده دلسوزانه روبروی دختر می‌نشیند و با لحن دلداری دهنده /

مازورمونو زدیم ، قسمت دیگه باقیش باخدا... خیلی خوب دیگه نمی‌خواد زانوی غم و چکنم چکنم بغل بگیری ... چیزیه که شده و کاریشم نمیشه کرد ... / بلند می‌شود / پاشو پاشو که کلی کار داریم ... باید یواش یواش اثاث اثاثیه مردمو جمع و جور کنیم ببریم بدیم دستشون، تا خیطی بار نیامده ...

/ دختر همچنان افسرده و اندوهگین ، انگار چیزی برای گفتن داشته باشد به مادر نگاه می‌کند / ...

همسایه / صدای صفیه خانم / از بیرون / طاهره خانم ... طاهره خانم ...
 کجایی بابا ... چه خبر؟ ...
 زن / قیافه‌ای خوش و خندان به خود می‌گیرد و پنجره را باز می‌کند و براه دور / بله صفیه خانم جون ...
 همسایه خوب خانم چه خبر؟ ... ایشالله به مبارکی و دل خوش ...
 کی شیرینی بخوریم؟ ...
 زن قسمت ... تا خدا چی بخواد ...
 همسایه پس این سرو صدا سر چی بود دیگه؟ ...
 زن بحث سیاسی ...
 همسایه واه؟ ... بحث سیاسی؟ ... اونم توهمچین هیر و ویری؟ ...
 زن همینو بگو خواهر ... این‌روزا نقل (حکایت - گفتگو) هر مجلسیه ...
 همسایه پس شماها چی کار می‌کردین؟ ...
 زن هیچی ... طبق معمول من موافق و طرفدار کبلائی ، دختره هم مخالف و طرفدار فرامرزخان ...
 همسایه دیدم کبلائی برافوخته و بعدشم پشتش دوماه رفتن بیرون ... حالا کجا؟ ... وچی؟ ...
 زن والله رفتن بیرون تا مردونه بحث و شرط و شروطشون رو باهم در میون بذارن ...
 همسایه خانم اگه خواستین روش باریک شین و تحقیقات بکنین ، رودربایستی نکنین .. بگین تا با یه چشم به هم زدن سجل احوال و ته و توشون رو واستون در بیارم ...
 زن سلامت باشین ... خدا از خواهری کمت نکنه ... چشم لازم شد خبرتون می‌کنم فعلا که نه به باره ، نه به داره ...
 همسایه بدلت بد نیار ... خیره ایشالله ... / از بیرون شروع می‌کند به هلهله کشیدن و باخنده جوری که انگار دارند عروس می‌پزند . /
 زن / درمانده و وامانده پنجره را می‌بندد و بر می‌گردد /

کمی به دختر خیره می‌شود و سپس زانو زده دستی از سر دلسوزی و
محبت به سر دختر می‌کشد و در همان حال /

مادر گوشتو بده به من بین چی میگم ... فضول باشی تو
این محله زیاده ، یادت باشه هرکی ازت پرسید چی شد
میگی پسند نکردیم ... به ما نمی‌خوردن ... با اخلاق و
عقیده‌مون جور در نمی‌اومدن ...

دختر

فایده‌اش چیه؟..

زن

تو نمی‌فهمی دختر؟...

/ بلند می‌شود حرکت می‌کند سمت در اما مستاصل می‌ایستد /

می‌شی سقز دهن مردم ، اصلا بنداز گردن بابات ... بگو
آقا جونم پسند نکرد ...

/ کمی در جا می‌ایستد و بعد شروع می‌کند به بو کشیدن /

اوا این بو دیگه از کجاست؟...

/ ناگهان متوجه بو می‌شود و می‌زند روی دستش و می‌دود سمت در /

خاک به سرم ... دیدی چه جوری سرمون به پرنفسی
گرم شد و نفهمیدیم بوی آبگوشته در اومد ... حالا دیگه
حسابی بهونه دستش اومد تا دوباره اخلاق مونو گه مرغی
کنه ... / به سرعت بیرون می‌رود /

/ از بیرون صدای زن به گوش می‌رسد / مادر پاشو سنگگو واسه

تیلیت ، تیکه کن که تا اومد یواش ، یواش غذا رو بکشم.

/ همچنان توی حال خودش است ، آرام برمی‌گردد و با لیخند گنگی به

جای خالی فرامرز خیره می‌شود... کمی بعد به خود می‌اید... حرکت

می‌کند تا نزدیک کلید برق می‌رسد ... مردد به همه چیز نگاه می‌کند

و سرانجام کلید برق را می‌زند ... /

/ صحنه در تاریکی و خاموشی کامل فرو می‌رود / .

دختر



بهاد دد مه شامل دو نمایشنامه است. نام کتاب از نمایشنامه نخستین گرفته شده. در «بهار در مه» سعی بر این است که از صورت ظاهر واقعیات به عمق زندگی نقبی زده شود. تمام بازیگران نمایش در اصل شش تن بیشتر نیستند، ولی عاقبت رد پای عامل دیگری نیز آشکار می شود و هر یک از بازیگران آنها به نحوی تعبیر می کنند. از میان آنها فقط «کاس آقا» ست که حضور غریبه را بطور ملموس احساس می کند، زیرا وابستگیهای کاس آقا به درون کومه بیشتر از دیگران است...

در «کربلایی»، نمایشنامه دوم، صحبت از خواستگاری دختری است از طرف یک جوان کارمند و روشنفکر. سنتهای معمول و دست و پاگیر و تنگ نظریهای تاجر-منشانه در این نمایشنامه به باد انتقاد گرفته می شود و تضاد فکری دو نسل نیز تصویر شده است.



بها : ۱۶۵ ریال

شماره ثبت کتابخانه ملی: ۱۰۱۷-۳۷/۴/۲۶